



دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات

پایان نامه

موضوع

اندیشه و هنر بوخانی هند

تهیه و تنظیم از

مکوک - احیاء

رشته باستان شناسی



تقدیم به استاد بزرگوارم
دکتر حسین دانشور

الدیسه

وکیل و
وکیل و

دو سال است برای

تسطیم این پایان نامه کوشیده‌ام

نه بخاطر آنکه یکلفی از من رفع شده باشد

بلکه خود احساس میکنم ویری است بدست آن ^جحیا

دشتم با ممکن است که این پایان نامه نیازمند شمس

را برنیاورد چه میشود کرد نیت توان من اگر بدستی ^طسطیم

شده باشد ربی شک نقشی از خردمندیهایی سما خواهد

بود . احیاء



میسور - رقص الهه مان
 در عهد کساواک (پنجاه و یک)
 (تقریباً ۱۰۰)

؛ (اندیشه و هنر بودائی هند) ؛

۱۳۳۸-۳۹

پایان نامه تحصیلی

براهنمائی استاد محترم :

دکتر سیمین دانشور



تهیه و تنظیم از :

كوچك . احياء

فهرست مند رجیات

صفحه

۱	۱- پیش گفتار
۱۰	۲- سرزمین هند
	x x x
۱۷	۳- اندیشه هند و (پیش از بودا)
۲۳	۴- قربانی
۲۹	۵- اتمان
۳۲	۶- برهما
۴۴	۷- بدبینی
	x x x
۳۹	۸- بودا و اندیشه هایش (افسانه بودا)
۴۶	۹- اندیشه بودا
۶۲	۱۰- نیروانا
۶۴	۱۱- تناسخ
	x x x
۷۲	۱۲- هنر هند
۸۴	۱۳- هنر بودائی هند
۹۰	۱۴- پیکر تراشی
۹۷	۱۵- معماری
۱۰۸	۱۶- نقاشی

پیش‌گفتار

در این جهان، از دیر زمان افسانه ساز پیری زیسته است که اندیشه‌هایش به نیروی
تخدیرآمیز جادو ها و بالطافت شب‌نمها و صافی آب جویباران و التیام نسیم صبحگاهان
بوده است ؛ این فسانه ساز کهنسال بی آنکه خود بخواهد از دیرباز تختگاه غرورانگیز
خویش را بر آسمان اندیشه‌های جهان آراسته است او هند نام دارد .
نام هند با خیال انگیزترین و در عین حال عمیقترین فلسفه‌ها مرادف است ؛ زیرا
هند سرزمین کهن ترین افکار انسانی و رقت‌آورترین احساسات بشری است و در یک جمله
باید گفت که هند سرزمین جادو است . تخیلات مردم این سرزمین عجیب فلسفه آنها پیچیده
سنت‌های آنان جاودانی و آب و هوای این سرزمین رخوت‌آمیز است ؛ در این سرزمین شبه
قاره عموم عوامل طبیعی و انسانی پیوسته کوشیده اند که اندیشه‌ای در مغز انسلان هند و
بیافرینند که از جهت فلسفه غنی و از نقطه نظر ایمان ازلی بسنت‌ها دارای باروری و غنای
شگفت‌آوری باشد .

چرا هند چنین اسرارآمیز است ؟

دلیل آنرا باید در چگونگی سرزمین هند دانست ؛ گرمای هند توان فرسا است و
بخش‌بزرگی از این سرزمین از حیث آب‌گرسنه است ؛ طوریکه زندگی در آن قسمت را بجان —
کندن تدریجی تغییر داده است ؛ در حالیکه در قسمت دیگری از این سرزمین جنگلهای
سبز هند سر بآسمان میسایند و کراهِ رودخانه‌های سند و گنگ نیاز انسان تشنه کام

را بر می‌آورند و بخاطر باروریشان بشر را بآرامش‌طلبی صوفیانه وامیدارند .
 گرمای هند بسادگی می‌تواند شور و هیجان جسمانی را از انسان بگیرد و او را
 بموجودی خیالی تبدیل کند ؛ در هند جسم انسان در اثر گرمای مخدر بصورت -
 عنصری اثیر مانند در می‌آید که غرقاب اندیشه نیروانا و امر «رنج خیز بودن» جهان از
 نتایج آنست . برای اینستکه هند تا این پایه در طی اعصار و قرون سرزمین عجایب
 نام گرفته است .

های
 در هند همیشه تضاد عجیبی حاکم بوده است، این تضاد نه تنها بین یخبندان
 شمال، و گرمای طاقت فرسای جنوب وجود داشته و دارد؛ بلکه در بین آداب و رسوم
 و زبان و طرز تفکر افراد هند و نیز پیوسته این تضاد بچشم خورده است . هنوز هم
 در گوشه و کنار هند مهاراجه گان وجود دارند که ثروت سرشارشان بفقیر مرگبار
 میلیونها انسان هند و زهرخند میزند، اکنون نیز در هند پاریاها (۱) وجود دارند
 که زندگی و موجودیت آنها برای عالم انسانیت ننگ بزرگی بشمار میرود ؛ ولی در
 ماوآء آن اختلافات پیوسته يك چیز وجود داشته است که افکار هند و را حریصانه
 بخود مشغول کرده است و آن اعتقاد و وصول بحیات جاودانی و ایمان باندیشه
 " رنج خیز بودن " جهان متظاهر می‌باشد .

اگر چه قریب دوهزار و پانصد سال پیش گوتامای زاهد پیروانش آموخت که " در این

دنيا روى زمين هرچه هست جز دروغ و روياهای فریبنده نیست " ولی انسان هند و هزارها سال پیش از آن ، یعنی از زمان سرایش و دها آموخته بود ، که جهانیکه در آن زندگی میکند ، گذران و بی بنیاد است و ماهیت آن جز سرآب نیست ، بنا باینگونه تصورات ، هندیها از آغاز بقول هرمان اولد نیزگ " نه از گذشته خاطراتی برای آینده داشتند ، و نه نسبت بزمان حال مهر و کینی نشان میدادند و نه بامید آینده بکار و کوشش میپرداختند ؛ زندگی مردم با اندیشه های در دناك و خود پسندانه نسبت بآنچه بتر از جهان حوادث و زمان است ، برسیدن بحیات ابدی سپری میشده است " .

حصار بزرگی که کوههای عظیم هیمالیا بدور هند کشیده ، سرزمین هند را مدت هزاران سال از اقلیم های بیشمار باختری و شمالی جدا کرده است و همین جدائی مردمی را که محکوم بزیستن در این سرزمین بوده اند ، بمرض در دناك عزلت و تنهائی مبتلا نموده است . و باین علت بود که " هندیها بیش از هر يك از ملل متمدن جهان به تنهائی و دور از دیگران ، مطابق قوانین مخصوص نشو و نما کرده اند " همایون کبیر در اساس فرهنگ هند بیان میکند که " اصل زندگی کن و بگذار زندگی کنند ؛ در تمام مراحل حیات ، مشی سیاسی هند بوده است " . با مراجعه بتاریخ سیر علوم عقلی در هند ، باین نکته بر میخوریم که روحیه هند و بطرز مرموزی با جنبشهای سیاسی و عقلی دیگران ، بیگانه بوده است ؛ هر فرد هندی ، در محیط زندگی و حیطه تصورات خویش با رعایت آداب و رسوم و سنن اخلاقی ، قدرت مطلق داشته است و بدون آنکه

این قدرت مانعی برای آزادی عقیدت دیگران باشد، در تمام مراحل تمدن بسیر بطئی خود ادامه میداده است چنانکه :

" هرگز مخالفتی از جانب هند و عیسم و بودیسم نسبت به مسیحیت که چند ده سال پس از مرگ مسیح به هند راه یافت و زرتشتی و اسلام و یهود و حتی کاتولیسم که با ورود پرتغالیها به هند آمده نشده است . " ولی باید قبول داشت که عقاید مهاجم در زیر آسمان هند و در اثر تاثیرات وقفه ناپذیر طبیعت و آرامش طلبی روحیه هند و عمق فلسفه و رنگ تعلق گرفته و توشه ای از مذهب و اندیشه هند و برداشته اهمیت . سرزمین هند دارای کشش مرموزی است و هر قدر ایمان باصل اصالت اندیشه های فرد از نظر هند و مقدس باشد ولی تاثیر فلسفه هند و در مذاهبی که باین سرزمین هجوم آورده اند، بر اصل تاثیر خود بخود که قرار دارد .

موقعیت خاص جغرافیائی هند، دارای آن چنان خاصیتی است که تفکر در امور عقلائی را در نزد بازمانده ترین طبقات امری رایج میکند مثلاً :

" دهقان هندی بسادگی میتواند درباره امور عقلائی بغور بپردازد ؛ روستای هندی دارای فلسفه حیات مخصوص بخود است، در بسیاری از کشورهای غرب بین استعداد فکری و نیروی ذکاوت توده ها، با طبقات بالاتر تفاوت بسیار زیاد دیده میشود؛ پیشرفت علوم و فنون نه تنها تغییری در این وضع بوجود نیاورده است، بلکه متقابلاً شکاف موجوده را بزرگتر کرده است " در هند حتی عقب ماندگی و فقد

فنون علمی باعث تقلیل مهارت و ذکاوت هنرمندان و صنعتگران دهقانی نشده است، بنابراین بسیار طبیعی است که تاثیر عقاید هند و در هر عقیده ای که با آن تماس یابد سریع و بی درنگ باشد. علل این نفوذ و تاثیر جاوهائی آن را باید در اعتقاد افراد هند و بعضی ایمان دانست، این عنصر در روح هند و شکوه و جلال جاودانی و دیرینه دارد. ایمان اساسی هند و به بیهودگی و امر رنج خیز بودن جهان است در فلسفه بودا خاصه این عقیده قطعیت بیشتری دارد؛ چنانکه سیدارتا صریحا " — از عاں می‌دارد که " دنیای وحشتناکی است، چیزی جز رنج و فلاکت در آن نمیتوان یافت " و این تنها دلیل نیست بلکه علت نسبتاً مهم دیگری وجود دارد و آن ایمان فنا — ناپذیر هند و است بقانون عدالت آمیز دارما (قانون عدالت)

دارما **Dārmā** " حقوق فرد را مافوق دولت قرار میدهد، هدف نهائی و نهائی دارما نفع و صلاح فرد است " و این بدان علتست که " اصل استقلال فرد در فرهنگ هند، بر اساس این فکر پایه گذارده شده است که روح هر فرد کمال پذیر است و هر فرد بوسیله معرفت به هدف نهائی خود خواهد رسید . "

ممکن است در نظر بسیاری از صاحبان عقاید بیگانه " این رویه و عقیده بهرج و مرج طلبی و خودپرستی روح هندی تعبیر شود " ولی تنها جنبه قضیه این نیست زیرا قوانین دیگری وجود دارد که آزادی فرد را منطبق با منافع جمع تعدیل میکند این قوانین در اصل تعالیم (لوگاسامگرا) یا اصل فعالیت معنی دار و سودمند

که بنفع جهان و مطابق قانون عدالت دارماست مذکور است ”

انسان هند و بطرز سرسام آوری برد باراست . برد باری هند و يك اصل مذهبی است و باعتبار همین اندیشه، مذهب هند و نسبت بدیگر مذاهب واجد یکنوع برتری — خاصی است . بقول ك . م . پانیكار

” امتیاز عقیده اساسی مذهب هند و نسبت بادیان الهام شده ، که الهام خود

را نهانی میدانند، همانا عبارتست از برد باری وسیع آن ؛ و قتیکه کریشنا (

Krishna) در کیتا (*epita*) میگوید .

” من بهر کسی در خور پرستش او عطا میکنم . ” اصول و حکمتی را اعلام میدارد

که برای فکر هند و جنبه اساسی دارد، زیرا فکر هند و میگوید، مذهب يك اصل اختصاصی نیست، جوهر تعلیمات مذهب هند و اینست که دیگران حق دارند در روش و طریقه مذهب خود آزاد باشند .

برای همین است که فرهنگ هند و متمایز است، فرهنگ جهانی است، این يك

اصل اساسی است ؛ قدر مسلم اینست که فکر هندی هرگز ملاحظات و محدودیتهای —

جغرافیائی، نژادی و غیره را که بر مفاهیم اصلی و غائی حیات بشری اثر کلی دارد

قبول نکرده و نمیکند، فکری هندی راستی و حقایقی را پذیرفته و حفظ کرده که معتقد

است، باید دارای صحت، اعتبار و ارزش جهانی باشد . جنبه اختصاصی تمدن —

هند و آمادگی آن برای جذب و اقتباس مزایای سایر تمدن ها، ناشی از همین نظر است،

چنانچه مذهب مسیحیت و اسلام را با برد باری خاصی پذیرفت و ترکیبی از آنها با

مذهب خود بوجود آورد . ”

عموماً از نظر انسان هندی افکار و عقایدی دارای ارزش ثابت هستند که هرچه نیکوتر بر اثبات حیات جاودانی دلالت داشته باشند و این چنین عقیده ای واجد یکنوع اعتبار کلی است که فرد هندی را بدان مومن میکند، فرد هندی همیشه بدنبال سعادت ابدی بوده است و برای رسیدن بآن پیوسته لازم میدیده که درخویشتن تعمق کند؛ تنها بآنچه انسان باید باشد میانداشیده است نه آنچه هست. بنابراین خوشبختی را فقط در حیطه نفس خویش جستجو میکرده و این بمعنای — پرستش خویشتن نیست و غرور احمقانه خود بینی را در ذات انسان هند و زنده نمیکند؛ بلکه این اعتقاد، ماحصل اندیشه ای بوده است که او از عالم انگیز و بی — ثبات اطراف خویش کسب کرده است. زندگی در این جهان پیوسته برای انسان هند و مفهوم تغنن بی عمق و نادر و ام را داشته است، بنابراین مشغول بودن باین جهان را فریب در دنیاکی میدانسته که رنج خیز بودن مولود آنست.

کمتر قومی را میتوان سراغ گرفت که در باره جهان تا این پایه بنازک بینی مبتلا بوده باشد. روح هندی همیشه مبین آرامش و سکون خلسه آمیزی بوده است؛ زیرا " در این حال است که پریشانی و انقلابات صوری از بین میرود و جایی برای کلمات پیروزمندی و توانائی باقی نمی ماند، بلکه مقصود آرامش، صلح و نعم ابدی است."

گذشته از حیطه فلسفه، اینگونه تفکر در هر یک از مظاهر معنوی دیگر چشم

میخورد؛ خاصه آنکه باید گفت، هنر هند، نیز هرگز از این قواعد مستثنی نبوده است و اینهمه قوانین معنوی که فرد هندی در طی اعصار سینه بسینه و یا بصورت تدوین شده همراه خود داشته است هنراو را با نمودی خاص بارور گردانیده است چنانکه برای شناخت هند باید فلسفه و هنر آنرا شناخت. در این باب راجاگویا - لاچاری دانشمند و سیاستمدار هندی صادقانه اذعان میدارد که " اگر کسی سراسر هند را سیر کند و بسا چیزها دیده باشد، باز نمیتواند پی براه و رسم زندگی مردم هند ببرد؛ مگر آنکه متن صحیح رامایانا و مهابهارا را هم خوانده باشد. " این هردو از اوراق زرین اندیشه های هندوست. اینهمه نقشی از حقیقت است ولی باید - بی پروا پنداشت که هند، همیشه بفرنج بوده است و در اوضاع کنونی، هند نیز تنها " کشوریست که بر پایه تعادل دقیق و پیچیده ای میان اقوام گوناگون آن سرزمین در زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی استوار شده است. "

مطابق آماری که در سال ۱۹۳۷ بدست آمده مردم هند بدویست و سه زبان گفتگو میکنند، که بطور نسبی از هر یک از این زبانها آثار و نوشتجاتی باقیمانده است که هر یک بیان کننده عقاید و افکار و ویژه این ملت است.

بقدرت میتوان اذعان داشت که در سیر تاریخ زندگانی بشر، هیچ ملتی را - نمیتوان سراغ گرفت که یکد هم از آنچه را که هند بشریت تقدیم داشته، حتی در دامان خود پرورانده باشد، اگر باغراق تعبیر نشود، باید گفت که زمان هنوز قادر نیست ارزش گنجینه ای را که هند بعالم انسانیت داده بشناسد، آیا فرا میرسد هنگامیکه

زمان حماسه سرای اندیشه کهن هند و باشد ؟ یا اینکه این آرزو در عالم نیروانا —
وجهه^ی از حقیقت خواهد یافت ؟ براستی هنوز هیچکس نمیداند .

xxxxxxxxxx

+++++

*

سرزمین هند

در این سوی جهان شبه جزیره پهناوری است که مساحت آن بتقریب د و میلیون و جمعیت آن سیصد و بیست میلیون نفر یعنی بیش از هرد و آمریکای شمالی و جنوبی و یا يك پنجم کره زمین است . تحول و تکاملش پیوسته و انقطاع ناپذیر و بسی شگفت بوده و تمدنش از موهنجودارو (د و هزار و نه صد قبل از میلاد) و حتی قبل از آن زمان آغاز شده و تا دوران گاندی و رامان و تاگور ادامه یافته است . هند کیشهای در آغوش خود پرورانده که کلیه مراحل ، از بت پرستی گرفته تا لطیف ترین و روحانی ترین شرب وحدت وجود را طی کرده است ، و فیلسوفانی بدامان پرورانده که تنها بر پرده توحید ، هزاران نغمه ساز کرده اند ، و آثاری همچون اوپانیشادها که تاریخ نگارشش بهشت قرن قبل از میلاد میرسد و یا شانکر *Shankara* که هشت قرن بعد از آن بوجود آمده پدید آورده است .

صحنه این تاریخ ، مثلث عظیمی است که از منطقه برفهای جاودانی هیمالیاتا بسوی گرمای ابدی سیلان ، بتدریج باریک شده و پیش رفته است ، کشور ایران در گوشه چپ آن قرار گرفته ، که از نظر مردم و زبان و ایزدان بهند دوران " ودا " نزدیکی بسیار دارد . در ابتدا ، مرز شمالی روبسوی خاور ، بافغانستان میرسیم در اینجا قندهار است که همان گندهارای باستانی است و در همین شهر پیکر تراشی یونانی و هند و مدتی درهم آمیختند و سپس برای ابد از هم جدا شدند . بر جانب

شمال آن شهر کابل است که مسلمانان و مغولها از آن شهر بناخت و تازهای خونین پرداختند و هند را تا هزار سال تحت استیلای خود نگهداشتند . درون مرزهند اندکی از کابل دورتر پیشاور قرار دارد که در آن عادت حمله و هجوم شمالیها بر مردم جنوب هنوز پابرجاست . ملاحظه کنید، روسیه در سلسله پامیر و در — گذرگاههای هند و کش چقد ربهم نزدیک میشود . در همین جایگاه است که بازیهای سیاسی بسیار پیش خواهد آمد . درست برستغ شمالی، شبه جزیره هندوستان و شهر بزرگ آن "لاهور" قرار دارد و همچنین پایتخت بیلاقی آن شمالا (Shimla) که بر دامنه هیمالیا "خانه برف" جای گرفته است . بر سراسر پنجاب باختری رودخانه سند، روانست که هزار میل طول دارد و نام آن از کلمه بومی سند هو (Sindhu) اشتقاق یافته، که نام یک رودخانه بومی است . ایرانیان این کلمه را با تبدیل آن به هند و بر سراسر قسمت شمالی اطلاق کرده اند و هند را "هندوستان" یعنی سرزمین رودخانه ها خواندند . از این اصطلاح فارسی، یونانیهای فاتح کلمه ایندیا (India) را برای باختریان درست کردند .

از پنجاب، جمنا و گنگ آهسته آهسته بسوی جنوب شرقی جریان پیدا میکنند جمنا پایتخت جدید دهللی را آبیاری میکند و در اگره تاج محل را در خود منعکس میسازد . گنگ وسیعتر میگردد، و بسوی شهر مقدس بنارس میرود، و روزانه ده میلیون نفر از مومنین را در خود شستشو میدهد، و در مصب های متعدد آن، ناحیه بنگال

و پایتخت قدیم انگلیس یعنی کلکته حاصلخیز میشود و در تردد ر ناحیه شرق ، برمه
قرار گرفته که دارای بتکده های طلائی رنگون است و جاده آفتابی ماندالس از
آن میگذرد، در جنوب و غرب " پرزیدنسی " و یا ایالت بمبئی با شهرهای پز-
جمعیتش (سورات، احمدآباد، بمبئی و پونه) واقع شده در مشرق و جنوب ایالت
امیرنشین مرقی حیدرآباد و میسور واقع شده اند، که هر دو پایتخت تاشائی بهمین
نام دارند؛ در ساحل غربی، گوا قرار گرفته و در ساحل شرقی پوند چری دیده میشود.
در طول خلیج بنگال، پرزیدنسی مدرس با پایتخت آن مدرس که در وسط قرار
دارد، و بسیار خوب اداره میشود، واقع شده . معبد عالی و حزن انگیز تانجور،
تریچنپولی، مادورا و رامسوارام، مرزهای جنوبی آنرا زینت میدهد . و سپس به "

" پل آدم " میرسیم که عبارتست از تخته سنگهای ساحلی جزائر غرق شده . این
تخته سنگها ما را از تنگه سیلان بسیلان، که در ۱۶۰۰ سال پیش دارای تمدن
بود، دعوت میکند . تمام اینها بخشی کوچک از هند بشمار میرود . بنابراین ما
نباید هند را مثل مصر، بابل و یا انگلستان يك کشور تصور کنیم، بلکه باید آنرا
قاره ای بدانیم که باندازه اروپا پرجمعیت است و چندین زبان و لهجه دارد و
تقریباً بهمان اندازه آب و هوای گوناگون و نژادها و ادبیات و فلسفه ها و هنرهای
مختلف دارد . شمال آن سیلی خور بادهای سردی است که از هیمالیا میوزد و
گرفتار مهبی است که از برخورد این جریانهای سرد و هوایی با آفتاب جنوبی برمیخیزد

رودخانه‌های پنجاب آن‌چنان دشتهای رسوبی پدید آورده اند، که در حاصلخیزی نظیر ندارد، ولی در جنوب دره‌هایی که رودخانه دارند، خورشید هم چون ستمگری مطلق العنان، حکومت میکند و دشتهای همه خشک و لم یزرع است و برای کشت ثمربخش تنها بکاشتن نیاز نیست بلکه باید، یکنوع بردگی خرف کننده بر خود هموار کرد .

انگلیسها هر بار بیش از پنجاه سال در هند، نمیمانند، و اگر يك صد هزار انگلیسی بر جمعیتی سه هزار برابر خود از هند وها، حکومت میکنند، علت اینستکه آنها باندازه کافی در هند بسر نبرده اند .

اینجا و آنجا در يك پنجم این سرزمین، جنگلهای نخستین، همچنان محل پرورش پلنگان، ببران، و گرگان و ماران، مانده است . در جنوب، یادردکن گرما یا خشک تراست و یا بوسیله باد هائیکه از دریا میوزد، معتدلتر شده است .

ولی از دهلوی تا سیلان، عامل حاکم بر هند گرماست، گرمائی که جسم را ناتوان و دوره جوانی را کوتاهتر کرده است و در مذهب آرامش طلب و فلسفه درویشی و کف نفس ساکنان آن اثرها گذارده است . یگانه گریزگاه از این گرمای طاقت فرسا اینستکه آدمی بیحرکت در يك جا بنشیند و کار نکند و هیچ آرزویی بدل نپروراند و یا منتظر بنشیند، تا در ماههای تابستان باد موسمی، رطوبت خنک کننده و بارانها حاصلخیز به همراه خود، از دریا بیاورد .

هنگامیکه باد موسمی از وزیدن باز میماند، هند گرسنه در رویای نیروانا فرو میرود .

اکنون که بطور نسبی از سرزمین هند آگاهی یافتیم باید قدمت تمدن آنرا
 نیز بشناسیم شاید قرنهای بسیار طولانی مورخان چنین میپنداشتند که تاریخ
 از تمدن یونان شروع شده است؛ خاصه اروپائیان بیش از دیگران باین مرض مبتلا
 بوده اند و هند را کانون توحش تصور مینمودند؛ و معتقد بودند که مهاجرات آریائی
 علوم و فنون را برای هند، تحفه آورده اند، ولی تحقیقات و حفاریهای اخیر
 نشان داد که عقاید متقدمین جز تعصب خام و احمقانانه بی اطلاعی مطلق نبوده است
 در هند از دوران "حجر" و دوران "نوسنگی" آثاری پیدا شده که اکنون قفسه
 موزه های کلکته و بمبئی و مدرس را بستر آرام خویش ساخته است؛ گذشته از این
 آثاریکه در موهنجو دارو *Mohenjo-Daro* و *Harappa* (هاراپا) بدست
 آمده نمایند. گویاترین مطلب درباره قدمت تمدن هند است. و بنا بهمین
 مدارك صادق، تمدن هند قدیمترین تمدنی است که تا با امروز تاریخ نگاران شناخته اند.
 "در هاراپات که چند صد میل از قسمت شمالی دورتر است، چهارویا پنج شهر
 مدفون پیدا شده. در اینجا صدها دکان و خانه ساخته از آجرهای سخت دیده
 شده که در خیابانهای پهن و باریک قرار داشته است و در بعضی موارد دارای
 چندین طبقه بوده " بگذارید عمر این آثار باستانی را خود سرجان مارشال
 تخمین بزند :

این اکتشافات ثابت میکند که در هند و پنجاب، طی هزاره چهارم و سوم

پیش از میلاد، يك زندگى شهری بسیار مرقى وجود داشته است، وجود چاهها و گرمابه ها و مجارى فاضل آب مجهز در اغلب خانه ها دلالت دارد، براینکه وضع اجتماعى مردم آن لا اقل با وضع مردم سومر برابر بوده و بحروضعى که در مصر و بابل حکمفرما بوده برترى داشته است " از وجه تشابهى که بین مهرهای پیداشده در موجودات، علوم میورد در زمانى که خوش فرعون مصر ختن بهم بزرگ را رفت، موهنجودارد و موهنجودارد ر اوج ترقى بوده و در همین ایام با سومر و بابل مرادوات بازرگانى و مذهبى و حتى هنرى داشته است .

اگر چه نمیتوان این عقیده را که هند، از قدیمترین تمدنهای جهان است — بطور درست قبول داشت ولی لا اقل باید اذعان کرد که هند، نیز بهمان اندازه سرور و مصر قدیمى است و دارای تمدن و فرهنگ کهن میباشد . شاید روزی فرارسد که در نتیجه کاوشهای پیگیر چیز تازه اى در باره هند گفته شود .

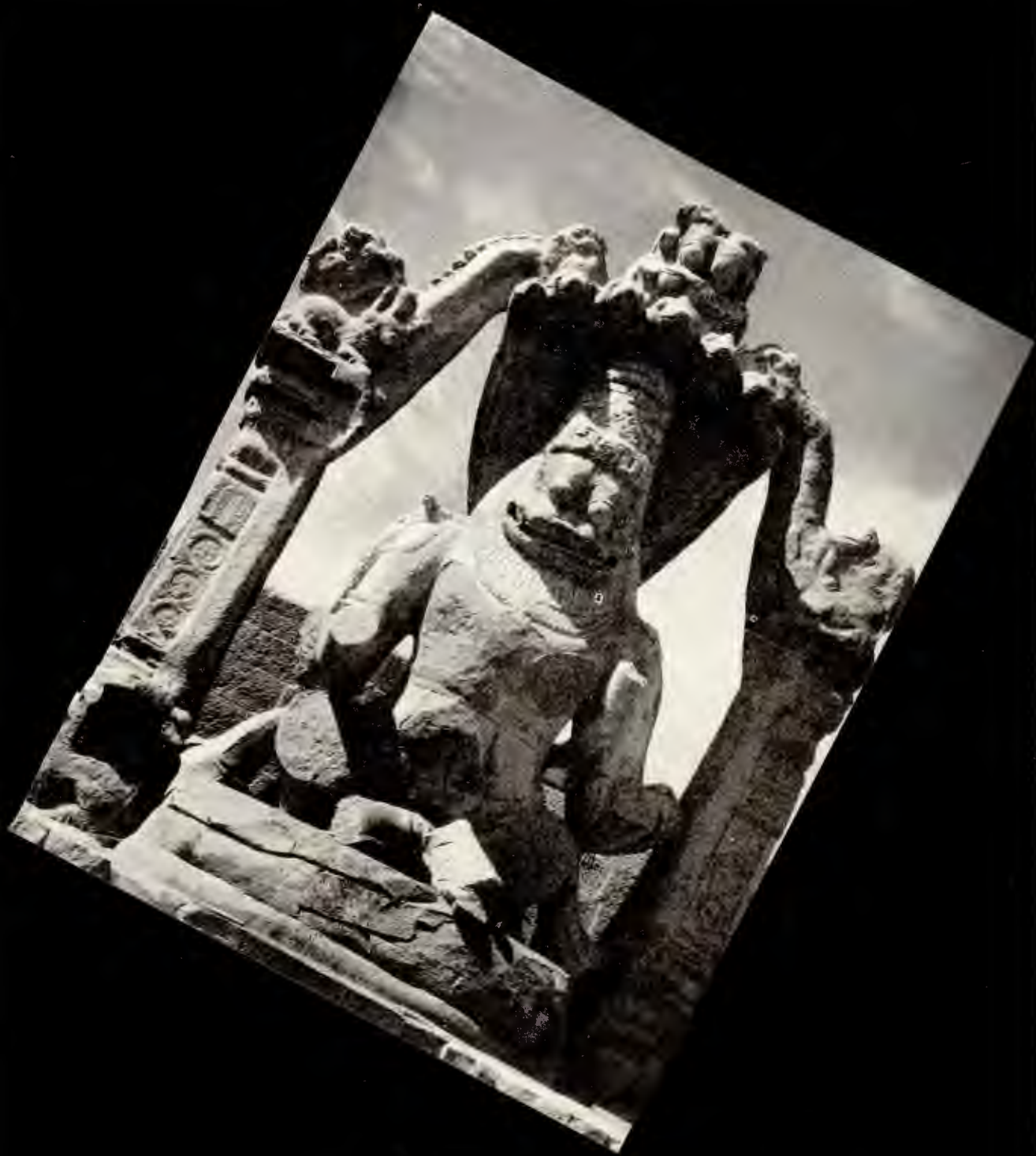
خلاصه آنکه تمدن قدیم هند، در حدود سه هزار سال همانگونه در زروه ترقى باقیماند، و تا قرن سوم قبل از میلاد مسیح دوام یافت و سپس بکلى در اثر يك هجوم وحشیانه از پای درآمد ولی تاثیرات خود را که از زادگاه خویش گرفته بود همانطور باقى گذاشت، و بعد بجای آن آریائیها، تمدن بر جای گذاشتند که با ورود عقاید بیگانه و خاصه نفوذ فلسفه تجربى و خوشبینانه یونان که بدست اسکندر چند صباحى در هند وزیدن گرفت ماهیت شرب فلسفى خاص خویش را از دست نداد و ناگزیر اندیشه هند و همانطور خود پسندانه و باثبات در دنیای خویش که تمام کوششهای آن بحیات جاودانى منحصر میشود پا برجاماند .

آنچه ذکر شد گفتار بسیار مختصری بود درباره سرزمین هند، ولی از آنجا که در این رساله بنای سخن بر فلسفه بود و تاثیر اندیشه او در مظاهر معنوی هند است ناگزیر سخن را کوتاه میکنیم و باصل مطلب میپردازیم .

× × × × × × × ×

+ + + + +

*



ھامی - محبہ یوگرا نا راسہ
(سنگریا ھندو)
(لغویہ نمبر ۲۰۰۵)



مجید اشیر در حال رقص -
 (پنهنده)
 (تصویر شماره ۲)

اندیشه هندو (پیش از بودا)

تصور میشود که هیچیک از بنیان گذاران اندیشه های بشری نتوانسته باشند افکار جهانیان را مانند بودا تا سرحد عبودیت بخود مشغول دارند . بودا کیست و فلسفه او چیست ؟ اینها مطالبی است که صفحات بعد : انرا خواهد کرد .

اکنون قصد اینستکه بدانیم مبادی نظری هندوان و فلسفه^{کهن} از کجا شروع میشود اینک ناگزیریم به مذهب وداها که قدیمیترین مذهب هندوست بپردازیم .

مذهب وداها — ” کهن ترین دین هند که هنگام ورود آریاهای فاتح در میان ناگاہا رواج داشت (۱) ” ظاهراً ” پرستش روحانی و جادویی ارواح بیشمار بود که در سنگنها و حیوانات و درختها و کوهها و ستارگان، خانه گرفته بودند مارها و افعی ها، جنبه الوهیت داشتند . نیروی تولید در مظاهر جنس فر بود یعه گذاشته شده بود . درخت مقدس بودی، که بعصر اندیشه های بودا تعلق دارد؛ نشانه ای بود از عقاید این زمان که نشان دهنده اسرار باطنی انسان و شاید تجلیل از عظمت بیسرو صدای درختان بود .

ناگا خدای اژدها بود، هانومن *Hanuman* خدای میمون لقب داشت و ناندی *Nandi* (خدای گاوانر ایزدی) و یاکشاه *Yakshas* خدایان درختی بودند .

از آنروز که تعدادی از این ارواح بد و برخی خوب بودند فقط بنیروی دم — اکنون نیز در گوشه و کنار شبه قاره آثار این عقیدت بچشم میخورد .

افسون آمیز استادی کامل در جاد و گری ممکن بود روح انسان از تعذیب و تصرف

ارواح و یا بیماری، و یا دیوانه شدن بوسیله يك یا چند جن، که فضا در

حیطه آنها بود نجات یابد. از اینرو افسونهای گوناگون در *Atharva-Peda* و یا کتاب علم سحر گنجانیده شده.

قدیمیترین خدایان و دهاها، عناصر نیروهای نهفته در طبیعت بودند، مانند

آسمان، خورشید، زمین، آتش، نور، باد، آب و جنسبت. دیوس *Dyaus*

(که بمنزله زئوس یونانی و ژوپیتر رومی است)، در آغاز خود آسمان بود و دوا

Deva که بعدها نیروی ایزدی معنی گرفت، در اصل درخشان معنی میداد.

در اثر خیالپردازیهای شاعرانه، اشیاء طبیعی صورت انسانی یافت. مثلاً آسمان

بصورت پدر (ورونا) و زمین بصورت مادر (*Prithivi*) در آمد

و ما حاصل اتحاد این دو که توسط باران انجام مییافت، رستنیها بود. باران خدا

پارجانیا (*Parjanya*)، آتش، آگنی (*Agni*) و باد (*Vayu*)،

و باد آفت خیز، رود را (*Rudra*) و طوفان، اندرا (*Indra*) و فجر

(*Ushas*) و شیار کشتزار، سیتا (*Sita*) و خورشید سوریا

(*Surya*) و میترا (*Mitra*) و یا، ویشنو (*Vishnu*)

بود، و گیاه مقدس سوما که عصاره آن در آن واحد، هم برای خدایان و هم برای

انسانها مقدس و مکیف بود، خود ش هم خدائی بشمار میرفت . . .

همچنان که اشیاء با شخص مبدل میشوند، کیفیات هم بصورت اشیاء در میآید و صفات اسم میشد و القاب مقام ایزدی مییافت. خورشید حیات بخش بصورت يك خدای خورشید تازه مبدل میگشت، بنام ساویتار (*Savitar*) جانبخش، و خورشید درخشان ویواس وات (*Vivasvat*) شد، و خورشید جان آفرین خدای بزرگ پراجاپاتی (*Prajapati*)، یعنی ارباب تمام اشیاء زنده گردید. برای مدت زمانی، مهمترین خدایان ودائی آگنی بود، و او شعله مقدسی بود که قربانی را باسمان بالا میبرد؛ آگنی زندگی آتشین و روح جهانی بود. اما مشهورترین خدایان که در پانتئون هند، مکان داشت اند را بود، همو بود که آورنده رعد، و طوفان بشمار میرفت. زیرا اند را ^{ای} آریائیان هند، همان باران گرانبهائی را میآورد، که در نظر آنان حتی از خورشید هم حیات بخش تر بود؛ بدینجهت او را مهمترین خدایان خود قرار دادند و در جنگهای خود، از برقههای جهنده او یاری جستند. . . . او را چون قهرمانی بزرگ قلمداد کردند که از صدها گاونر بزمی برپا میکنند و دریاچه های پر از شراب مینوشند. بزرگترین دشمن او کرشنا بود که تا آن هنگام در وداها یگانه خدای بومی قبیله کرشنا بشمار میرفت. و یشنو، یعنی خورشیدی که زمین را بزمیهای خود میگرفت، نیز يك خدای زیر دست بود. . . از جمله قدر و ارزش وداها، یکی اینست که توسط آنها ما مذهب را در حال تکوین میبینیم، تولد و رشد و مرگ خدایان و سیر عقاید را از ((روان پرستی)) گرفته

تا وحدت الوجود فلسفی و از خرافات آتروا — ودا گرفته تا توحید عالی اوپانیشارها همه را میتوانیم دنبال کنیم . ”

بصورت مضبوط آنچه از مذهب وداها مانده جز چهار جزوه چیزی برجای نیست

وان چهار عبارتند از :

۱- *Rig Veda* (ریگ ودا) یا دانش سرودهای ستایش .

۲- *Sama Veda* (ساما — ودا) یا دانش آهنگها .

۳- *Atthava Veda* (آتروا — ودا) یا دانش قواعد سحر و جادو .

۴- *Yajur Veda* (یجور — ودا) یا دانش قواعد قربانی .

هریک از این چهار ودا بچهار بخش تقسیم شده .

۱- *Mantras* (منتراس) یا سرودها

۲- *Brahmans* (برهمانا) یا اصول اعمال مذهبی و عبارات و افسون

برای روحانیان .

۳- *Aranyaka* (یا نصوص جنگل) برای مقدسین گوشه نشین .

۴- *Upanishads* (اوپانیشارها) یا محاورات محرمانه برای فلاسفه .

از مفاهیم این سرودها نمایان میشود که ” فکر و روح انسان بتدریج از جهان

تاریک و درهم خدایان و افسانه ها رو میگردد، از نیروهای مخصوص، بوجود

خود آگاهی مییابد و با اطمینان بسوی اسرار وجود، و بعداً ” آفرینش گام برمیدارد ”

بطور خلاصه باید گفت که اساس اندیشه هندو و اصول عقاید او تا آنجا که تاریخ مینمایاند از سرودهای مذهبی (ریگ - ودا) بنیان گرفته است. این سرودها که باروری و غنای سحرآمیزی دارند عمیقاً افکار هند و را بخود مشغول داشته اند، و همین افکار است که با سیر تکاملی خود پایه های فلسفه بودا را بنا مینهد و مذهب هند و را از چندگانه پرستی بسوی پرستش خدای یگانه سوق میدهد.

اکنون بمختصری از این سرودها که زیلاً میآید نگاه کنیم تا بارقت در سیر تکامل آن، آنچه در بالا گفته شد پی ببریم.

در ریگ ودا چنین آمده است.

"نه وجودی بود و نه عدمی، نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی. چه چیز بحرکت آمد؟ آیا آنها و دریای عمیق وجود داشت؟ ..."

"در آن حال نه مرگی بود، و نه حیات جاودانی. روز و شب از هم جدا نبودند تنها (واحد) بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ چیز نبود ..."

خردمند اینکه نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است، ریشه وجود را در عدم یافتند. کی میداند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبدأ آفرینش و آغاز آن کجاست؟ آیا خدایان پس از خلقت جهان بوجود آمده اند؟ کی میداند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ...؟

" این هستی از کجا آمده است ؟ آیا حادث است یا قدیم ذاتی است ؟ آنکس که از بالا ترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و عالم هستی است این موضوع را میداند ؟ . آیا او هم واقعا " میداند . . . ؟ "

از خلال این سرود ها بتدریج نسیم بیگانه پرستی وزیدن میگیرد و ایمان بتعدد میمیرد، شاعریکه سطور آتی را مینگارد بجستجوی خدائی میپردازد که " سرور تمام عالم وجود است . "

او میخواهد بداند خدائی که جان بخش و جان افزین است کیست ؟ آنکه مرگ را در سیاهچال دبحور خود بر جهان حکمفرما کرده ، آنکه بانسان نیروی اندیشیدن بخشیده و در پایان هر شب تیره روز روشن را در چشمه سارهای خورشید میشود و شباهنگام آنرا بزیر بال عفریت سیاهی میکشد کیست ؟

" او که حیات میبخشد که مرگ و جاودانی بودن از آثار وجود اوست ، که نیرو میدهد ، که همه خدایان فرمانش را محترم میشمارند ؛ و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست . . . ؟ "

" او که این کوههای پر از برف را بوجود آورده است ، که دریاها و رودخانه های دور از ما را ایجاد کرده است ، که نواحی آسمانها ، بمنزله بازوهای اوست و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست . . . ؟

او که بواسطه وجودش فضا روشن و زمین جامد است ، که آسمان و حتی بلندترین

آسمانرا برافراشته است، که فضا های اشیری راموزون ساخته است و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست . . . ؟ ”

” او که با قدرت کامل خود، چشمان خویش را حتی بر فراز آبها میگرداند، ”

که آتش قربانی را ایجا د کرده و نیرو میبخشد، که خدای واحد، و مافوق همه خدایان است و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست . . . ؟ ”

بدینسان آشکار میشود که نیروی عقلی هند و در اثر مرور زمان بسیر متعالی خود رسیده است و پرستش خدایان چند گانه را که در روزگاران قدیم معتقدان، و جو آنها را حتمی و شناخته فرض میکردند، یکباره بی اساس میداند، و بجستجوی خدائی میپردازد، که با تقدیم تحف و قربانیها به پیشگاه او روح سرگشته خود را آرامش بخشد. از خلال آثاری که بعدها تحت عناوین برهمانا و اوپانیشاد ها بوجود آمدند، یسه ایجا د اصول و قوانین مذهبی نوینی بچشم میخورد که سرانجام پایه مذهب را بر اساس تازه ای نهاد .

” ایسن فکر و اندیشه عبارتست از اعتقاد به (وجود واحد کلی) این وجود فرخنده و تغییرناپذیر ~~در پیش~~ پرده جهان ناپایدار و آمیخته با بدبختی قرار دارد و کسی نجات مییابد که این جهان پست را رها کند و بدانجهان روی آورد، متفکرین برهمنی این مسائل را بوجود آوردند و قرنهای گذشت تا طریقه بودائی پیدا شد و جامعه راهب^{ان} بودائی تشکیل شد . ”

قربانی — قبل از این زمان و پیش از آنکه وحدتی در افکار هند و پیدا

شود، ماحصل افکار و عقاید، بدور محور و مرکز واحد قربانی میگردد برای یکنفر برهمن جهان بزرگ در قربانی پنهان بود، عالیتیرین مظهر دانش او شناخت قربانی بود، برای یکنفر برهمن، دانش قربانی واجد نیروی شکافنده اسرار پنهان بود زیرا " دانش مرادف با قدرت کامل است و بوسیله همین نیرو و توانائی است که خدایان، شیاطین را مطیع و رام ساخته اند . "

اساس آموختن اینگونه آداب و رسوم بر دو دسته قرار داشت .

دسته اول نتیجه میراث عقلی گذشته بود و دسته دوم مربوط بزمان حال و صور اکتسابی داشت . اعتقاد مردم به آگنی *Agni* آند *Indra* و وارونا *Varuna*، از نتایج همان میراث عقلی گذشته حاصل میگشت، یعنی " از آن زمان که پدران و اجداد مردم امروز با تقدیم هدیه ها و خواندن دعا و نماز در برابر این خدایان بتعظیم خم میشده اند، تمام خصوصیات قربانی بدین خدایان مربوط میگردد . " زیرا آنگاه که قربانی کننده افزار مقدسی در دست میگرفت ندا در میداد که " من با نیروی خدای خود، ساوتیار *Savitara* با بازوهای اسون *Asvin* و با دستهای پوشان *Poushan* ترا میگیرم . " از آنگاه که بامداد میرسید تا شبانگاه در محل قربانی صدای خدایان که مدیحه میسرودند و یا آواز میخواندند منعکس بود . "

اوشا *Usa* آفریدگار شبگیران و عذرای الهی با اسبهای سفید و

درخشان سر میرسیدند و برای آرامگاه این جهانی برکت و پاکی میآوردند .

"اندر ا که از اثر شراب سما مست شده است ، در ضمن مبارزه ای شدید با طوفان و صاعقه مساکن شیاطین را نابود میسازد ، آگهی خدای رحیم و مهربان و آن میزبان آسمانی در خانه های بشری میدرخشد ، و هدایای آنها را با آسمان میبرد ، و اوزونا خدای بینا و بصیر مراقب عدل و انصاف است و تمام گناهان آشکار و پنهان را میبیند "

اینها خدایانی بودند که در عالم پنهان میزیستند و اوراق سرنوشت بشریت را روی نور زندگی میچرخاندند ، ولی هر چه زمان بجلو میرفت روح هند و در باره این خدایان در چار و چار و چار وضع استقام آمیزی میشد ، ظاهراً این خدایان قادر نبودند که بهر گنگی و سردرگمی که هر لحظه در اندیشه هند و جلوه میگرفت جواب گویند دیگر یانیکه با پیشرفت زمان روح هند و باین قناعت نمیکرد که منشاء عموم پدیده ها را باین خدا متلون بودند و هر زمان بنا بعقیده ای تغییر ماهیت میدادند ، نسبت بدهد ؛ هند و باین فکر در چار شده بود که عامل محرك هر شیئی را از کمون بیرون کشیده و بآن — عینیت بدهد ؛ بنابراین خدایان دیگری لازم بود که تا مالک هر يك از نمود ها ی طبیعت گردند " زبان معمولی و اصطلاح معمول زمان میخواست این نیرو هائیرا که بر جهان بزرگ و زندگی انسان تسلط دارند ، بطوریکه دیده و شنیده میشوند و لمس میگردند ، با اسامی واقعی خودشان بنامد ، یکی از آنها فضا است که هندیها آنرا (مناطق عالم) مینامند . دیگری زمان است که نیروی ایجاد و تخریب دارد

و آنرا (سال) مینامند، سایر نیروها عبارتند از : فصول ماهها، روز و شب، زمین هوا، خورشید، (موجودیکه میدرخشد) و باد (موجودیکه میوزد و پاك میسازد)، گذشته از این نیروها قدرتهای دیگری نیز وجود داشتند که عبارت بودند از ورزش نسیم ها که در جسم انسان رسوخ میکردند و اندیشه و سخن را غنا میبخشیدند حاکم و فرمانروای این نیروها دیگراراده (اندرآ و اورنا) نبود، بلکه آنها از اثرات يك سازمان جبری بودند که بجنبش وادارشان میکرد . این نیروها قادر بودند سیر جهان را نظم بخشیده و شادی و رنج انسان را بیافرینند .

امر قربانی اساس معتقدات هند و را در این زمان تشکیل میداد زیرا هندوها عقیده داشتند که " تمام عالم تابع قانون فدیة و قربانی است . "

در قربانی آنچه ظاهر و محسوس بود مورد نظر نبود، بلکه اسراری نهفته و پنهانی در قربانی وجود داشت که خدایان آنرا درست تر و منطقی تر میدانستند در امر قربانی آنچه اصل بود، سرودها و دعاها بود؛ زیرا در این باره بعقیده برهمنان " اعداد، کلمات، آهنگها و سیلابها، خاصیتی پنهانی دارند و در میان قوای پنهانی و موهوم با طرزی بدون نظم و ترتیب که قابل ادراک نیست حوادثی موهوم اتفاق میافتد، تبرک نان و شراب و یا آئین قداس را خدایان فراموش میکنند و بكمك ماهها در جستجوی آن میکوشند، با تابستان و زمستان آنرا در می یابند، از اینرو باید هنگامیکه ماههای فصل سرما در رسید بدین کار پرداخت، اوزان و بحرهای شعر با آسمان پرواز میکنند برای اینکه از آنجا شراب سما را بیاورند . "

محسوسات و نهانیات قربانی برکردار نهفته بود و براریکه قربانی برهمنان و روحانیون قرار داشتند، روحانیون و مأموران قربانی بمنزله فصول سال، و هدایای قربانی در حکم ماهها بودند؛ در حقیقت قربانی تصویر یا تصور سال بود.

بطور کلی باید گفت که امر قربانی در نزد هر يك از ملتها، برای دفع خشم خدایان و فرو نشانیدن غضب آتشین آنان بوجود آمده است. بنا بتصور ملل پیشین قربانی فدیة ای بود که نعمت را باز میداد و خدایان را بر سر مهر میآورد؛ آنچه در قربانی حاکم بود، بیان سحرانگیز انسان بود، که گوش خدایان را نوازش میداد و کردار انسان را نسبت بانسان، انعطاف میبخشید و به باز پسین نیروئی که از انسان در حال مرگ بود، جان تازه میدید.

اما در نزد هندوان اساس آن بر بینش خیال انگیز بشری قرار گرفته بود و دارای فلسفه خاص و روش علمی تری بود. برهمنان و مأموران قربانی باید، دارای انچنان دانشی باشند که بوسیله آن بتوانند خدایان گرسنه را به نیاز وادارند و در اثر آن تمنیات خویش را بمرحله اجابت برسانند.

هنگام اجرای آئین مقدس قربانی، برهمنان قسمتی از کتاب ودا را تلاوت میکردند مأموران قربانی نیز وظیفه داشتند که آئین قربانی را موبموا اجرا کنند و حتی کتاب ودا را نیک میشناختند.

پایبای سیر زمان اندیشه هند و قربانی را برای رهائی نفس خویش برمیگزیدند. در پناه قربانی خدایان را فرا میخواندند، تا اهریمنان و دشمنانی را که در این

جهان مبهم و اسرار آمیز، از چشم پوشیده بودند، مقهور خویش گردانند و انسان را از مرگی ارمغان آنهاست نجات دهند؛ اگر چه اندیشه هند و در باره مرگ وضع اسارت آمیزی داشت و مرگ را وجهه^۱ درخشانی میدانست که موجود را از چنگال-مرگهای چند باره رهایی میبخشید و عقیده داشت که "آنچه درخشان است، مرگ است و چون مرگ چنین است، موجوداتی که در زیر قلمرو آن قرار دارند میمیرند؛ اما موجوداتی که بر فراز آن هستند، خدایانند و از اینجهت است که خدایان جاویدانند. اشعه آفتاب مرگ بمنزله مهاریهایی هستند که تمام موجودات این جهان خاکی، بوسیله آن، بحیات بستگی یافته اند، آفتاب مرگ زندگی هرکس را که بخواهد خاتمه دهد، بسوی خود کشیده و بالا میبرد، اینست که انسان میمیرد." ولی انسان خردمند را بعنوان نیروی مقاومی میدانستند که قدرت سحرانگیز هدایا آگاه است و بوسیله آنها قادر است، مقر خویش را بر فراز شبها و روزها و آسمان و اریکه خورشید بنا نهد.

باین ترتیب قربانی از اصل و هدف خود که در ابتدا جلب نعم خدایان و آرام ساختن خشمگینی های آنان بود منحرف گردید و بر مبنای صیانت نفس مستقر شد.



راجا کمار
 بی لکنده کارهای
 معبد خورشید
 و بنای درهای
 ۱۲۳۸-۱۲۶۴ هجری
 در بنای کاروانسرای
 لقل ساخته و
 در ایام (خدا)
 کتایب
 گردیده است
 تصویر ۵۸
 ۴



معبد خورشید
 در کنار آب
 تصویر ۵۸



مجسمه بودا لاده در معبد پارسیوانات واقع در خواجوراه
 معبد این محل در سال ۹۵۰-۱۰۵۰ قبل از میلاد مسیح
 (تصویر شماره ۲)

اتمان *Atman*

متفکرین هندی، وجود نیروهائی را که بکارافتادن آنها جریان عالم را منظم نگاه میدارد در نفس خود آن نیروهائی بینند، عقیده دارند که وجود این نیروها بخودی خود و برای خود نیست. این نیروها متکی بیک مرکز اصلی و اساسی هستند که عصیر حیات خود را از آن گرفته و هنگام زوال بآن پس میدهند و در بطن این قوه اصلی مستحیل میشوند. در این مرکز روابط عالم کثرت معین میگردد. حال به بینیم تخیلات هند چگونه میخواهد بین عالم کثرت و این کانون اصلی رابطه برقرار کند. در نظر متفکر هند و فرع باید ماهیت اصل پیدا کند، یعنی باید کوشید تا در کمون و اعماق اشیا (همان مرکز قوه اصلی) نفوذ کرده و کثرت را با توجیه و تأویل بوحدت رساند. این مرحله پس از شناخت آن قوه اصلی است؛ باین معنی که هند وابتدا بحقیقت این (اصل اصل) معرفت و وقوف حاصل کرده و اینک میخواهد هر نمودی را که جزئی از کل کثرت است باصل وریشه آن که وحدت نام دارد برگرداند، و یا بتوجیه دیگر میخواهد وحدت هر کثرت را بشناسد و بدان ملتجی گردد.

در این باب افکار هند و بطور عجیبی بزرگوار و بخشنده است، نه مانند مادیون تنها خصوصیات اشیا را در نظر میگیرد و نه همچون یونانیان باستان فقط منش فرد و شیئی را در محیط خود محدود میکند، بلکه از آشکار میگذرد و به نهان مینگردد. مرگ فرد برای او شایان اهمیت نیست، بلکه این مهم است که وحدت جاویدان خواهد ماند و آن نشئه ای که عالم وحدت در نهاد فرد بود یعه گذاشته روزی او را در رخم خانه خویش بسیاه مستی دچار خواهد کرد. مثلاً در ریگ ودا مسطور است که

"آگنی چون بد نیا آید، (وارونا) و چون اورا بسوزانند، (میترا) است و برای

فرد بشریکه اورا میستاید، (آندرا) است"

بنابراین، تخیل هند و میگرد تا کلیات و مجموعه حوادث را بیابد و هرکلی و جمع

حادثه را جداگانه مورد بررسی قرار میدهد تا به یگانگی برسد ولی "پس از آنکه

باین ترتیب سریع، وحدتی بدست آمد با همان سرعت آنرا در میاندازد؛ این

واحد که اکنون در نظرا و (کل) محسوب بود مجدداً در میان امواج مغشوش و مبهم

نیروهائی که بر جهان برون و درون انسان فرمانروائی میکنند، (ماننگزمان — مکان

کلمه — کلام) نابود و فانی میگردد"

در یکی از بهترین و زیباترین آثار ادبیات "ودائی" بنام "برهمنادسان سانتیه"

کنکاش تخیلات هند و برای پیدا کردن (وحدت و کل) بخوبی بچشم میخورد.

"از مطالب این کتاب بخوبی معلوم میشود که در آغاز چگونه از میان توده انبوه

و مبهم اندیشه ها، موضوع نفس (خود)، اهمیت و وضوح خاصی پیدا کرده و درجه اول

قرار گرفته است"

هند و این (نفس) را، (اتمان) مینامد، معنای تحت اللفظی این کلمه، (وزش —

نسیم — جنبش) است که تکیه گاه و ملجأ تمام نیروها و مبدا عموم اعمال حیاتی انسان

است و "آن نیروئی است مرکزی و درونی که قوه ایجاد آفریننده اش، بر تمام اعماق زندگی

شخصی هر فرد حکم فرماست"

در کتاب (برهمنادسان سانتیه) مذکور است که ده نوع طغیان و جنبش حیاتی

در انسان وجود دارد و اتمان یازدهمین آنهاست که منشأ و پایه همه میباشند.

در همین کتاب بار دیگر ذکر میشود که، (اتمان) بمنزله هسته ای مرکزی است و دیگر نیروهای

حیاتی، در پیرامون آن قرار دارند .

متفکرین و اندیشمندان هند و معتقدند که (جهان) 'عالم کبیر' و (انسان) 'عالم صغیر' است که بایکدیگر مربوط و یکی در دیگری منعکس میگردد . " چشم انسان، شبیه چشم عالم یعنی (خورشید) است و هر فرد بشری که مرد با ^{سر}او بخورشید میپیوندد و چنانکه در انسان نیروها و ورزشهای حیاتی وجود دارد، خدایان، نیرو و ورزش حیاتی تمام اشیاء و جهانند .

(اتمان) نیز که جوهر و مرکز وجود انسان است در حدود وجود شخص محدود و محبوس نمیماند؛ بلکه بشکل نیروی آفریننده ای میشود که جنبش تمام جهان از اوست . او پادشاه تمام نیروها و ورزشهای حیاتی و نیز پادشاه خدایان و آفریننده اشیاء بوده و همه عوالم از وجودش پدید آمده اند "

" اتمان پراجاپاتی یا خدای کل است "

با پیشرفت زمان فرضیه های دیگری بوجود آمد که اساس فکر هند و را از اتمان منحرف گردانید و بعقاید تازه ای سوق داد، یکی از آنها فرضیه وجود برهما است؛ ولی اتمان بکلی فراموش نگردید و بطور نهانی در کمون هر نمودی باقی ماند تا روزی دوباره بجنبش درآید .

برهما *Brahma*

پس از آنکه نسیان ظاهری نسبت بفرضیه اتمان بوجود آمد تخیلات هند ونوزاد دیگری در مغز خود آفرید که نماینده قدرت بزرگ جهان شناخته گردید. این نوزاد (برهما) نام گرفت. برهما کیست ؟

برهما آن نیروی پنهانی است که کلام مقدس را که تحت سه عنوان :

۱- سرود مذهبی ۲- دستور ۳- آواز و سرود که متعاقب قربانی پیش

میآید و طبقه برهمنان را که حافظ و دأها و آگاه باین کلام مقدس هستند، بجهانی بر تروبالا ترازا عالم محسوس سوق میدهند " علت پاکی سرود ها و دستور ها در آن است که برهما در آنها جایگزین است و این خود دلیل برتری و حقیقت سرود ها و آوازه است " زیرا " حقیقت کلام برهما است ".

در نظر برهمن، دنیای سخن بمنزله عالم صغیر است " برهمن طنین و انعکاس جهان را در رقافیه های آواز مقدس میشنود، نیروی سحر آسای برهما که پیش از هر چیز در آهنگ و نوای سخنان (ودا) خلاصه شده، در نظر برهمن بزرگترین موجد و نظم دهنده وجود و راهمای نیرومند سرنوشت است "

در باره یکی از روحانیون که تشریفات مذهبی را انجام میداد چنین گفته شده بود " آواز برهما یعنی سرسلسله جهانیان سخن میگوید و از اینجهت برهما سرسلسله جهانست " در جائی از سرود های ودا چنین ذکر شده است " برهما نفس کلام است، حقیقت کلام برهما است " " بواسطه برهما آسمان و زمین با هم پایدارند "

بطور کلی باید گفت متفکرین^{هندو} چنین عقیده دارند که برهما معرفت سه گانه است و نخستین فرزند پراجاپاتی، (یعنی پدر جهان و جهانیان) میباشد. در برهما نادانسان سانتیه

د راین باره بدینگونه مسطوراست که " د روح پراجاپاتی این میل پیدا شه، من نمیتوانم از حال وحدت بیرون آمده و کثرت ایجاد نمایم، د راین راه کوشش های بسیاری کرد و زحمات طاقت فرسائی متحمل شه، پس از کوشش بسیار و تحمل زحمت طاقت فرسا د آغاز برهما، یعنی معرفت سه گانه را ایجاد کرد، و این خود برای او بمنزله تکیه گاه عالم است، و لذا آنکس که کلام مقدس را فرامیگیرد تکیه گاهی پیدا میکند، زیرا برهما تکیه گاه است "

اگرچه برهما هنوز نتوانسته بود آن توانائی را بیاید که بتواند، (پراجاپاتی) را از سریر فرمانروائیش پائین آورد، ولی بمرور زمان شاید بیش از هر اندیشه دیگر را فکار هندی و جای باز کرد، زیرا هر قدر اشتغال بشغل روحانی، اوج میگرفت، وجود برهما مشخص تر میگردد، تا آنکه بکلی منشأ تفکر هندی و گردید.

بد بینگی

از آنجا که فکر کنند و منشأ تمام شواهد عالم محسوس را با تمان نسبت میدهند
عالم کثرت را ازادگاه ملال و بیماری روح میدانند، زیرا آنگاه که جهان کثرات با
ابدیت مطلق مقایسه شود، خردی و ناچیزی دنیای ظاهری امری مسلم میگردد " بنا
براین د را شرتفکر درباره جهان وی بردن با مرفناپذیری عموم پدیده ها بمرور این فکر در
اوقوام گرفت که دنیا منزل حقیقت نیست و روح بعالم متعالی نیازمند است. در این باب
فکر کنند و رنگی از افکار باستان^{مصر} داشت و مانند مصریان نسبت بجهان آشکار
بی اعتنا، بیگانه و منزوی گردید.

این احساس طبیعی که " هر کس دنیا را خانه خود میدانند " تا وقتی ثبات دارد که
وجود مطلق و ابدیت بی فساد راندیشه انسان شناخته نشده باشد و بحقارت آنچه
ظاهر و مرگ پذیر است آگاه نگردد، ولی وقتی مرگ یعنی ارمغان عالم کمون، زوال هر وجودی
را عیان میکند، خرد انسان از دیدار آنچه ناپایدار است، مشمئز گردیده و اراده او بر ترك این
جهانی قرار میگیرد. شناخت و معرفت این امر وقتی میسر است که انسان نفس را از زندان
هوی و هوس گریزد و بد تمنیات بی ثبات خویش لگام بزند.

اینگونه تفکر خاصه در سرزمین هند، استحکام و صلابتی بیش از دیگر سرزمینها یافت، محیط
و آب و هوای هند در طی هزاران سال خام طبعی های نفس انسانی را بتدریج معدوم
کرد و در زیر نفس آتشین آسمان، هند و رابرتفکر درباره ابدیت و داشت و بانسان هند و آموخت که
بآن نیروئی ایمان بیاورد که " بسی برتر از گرسنگی و تشنگی، رنج و شرمندگی و بیماری
و مرگ است ".

تحت تاثیر چنین موقعیتی هند و د چار این عقیده گردید که د نیای متکثر را جایگاه تمام امور فنا پذیرد اند؛ بنابراین لازم بود که جسم را از قید هوسها آزاد کند، بخاطر این الزام بود که جهان را وطن د لبسته خود تصور نمیکرد و از آن میگریخت زیرا از نظر فکر هند و نهان فرد با اتمان متحد است، بنابراین نمیشود بین اتمان و فرد بیگانگی حاصل کرد. روزی یاجنا والکیا به اودالا کا چنین گفت "بینائی که دیده نمیشود، شنوائی که شنیده نمیشود، متفکری که تفکر نمیگشاسند، ناشناسی که غیر از او بیننده و شنونده و متفکری نیست؛ راهنمای د رونی و جاویدان تو (اتمان) است، بیرون از جهان (اتمان) جو رنج و محنت چیزی نیست" د راثر اینگونه اندیشه ها بود که بد بینی عمیقی د افکار هند و آفریده شد و هند و راه بیماری وصول ب عالم نیروانا گرفتار کرد؛ آنگاه هم که بودا پابعد صده اندیشه های انسان گذاشت اندیشه ای جز "رنج خیز بودن" جهان د رمغزنداشت. اندیشه هند و پیش از بودا را ناگزیر به همین جا بستند و میکنیم و از این پس بزندگی و افکار قدیس بزرگ هند یعنی گوتامای زاهد میپردازیم

الوہا - س
 کئی از مہر کی کئی
 جین دلچ در غار
اورا

(نصیر پورہ N)



خواجواہو
 مسید
 کانڈا یا مہارو
 (نصیر پورہ N)



بجود از دیر حال اسرار نخستین
خطابش (نهر بودا)
نقش ۱۹
نقش

بودا و اندیشه هایش

افسانه بودا

نیمه قرن ششم و یا بقولی، حدود سال ۵۶۳ زمانست که اقتدار برهمنان رو بزوال و انحطاط است و شیوه ملوک الطوائفی از اختناق د هشتناک خویش همچنان بی محابا پاسداری میکند، و درست در همین زمان است که در اطراف کرانه های رود خانه گنگ و در ناحیه مرزی نپال واقع در دامنه جبال هیمالیا، در محلی بنام لومبینی از حومه های شهر کاپیلاواستو (Kapilavastu) که پایتخت خاندان سکیا و سلسله مگاها است، گوتاما از پدری بنام سودودانا (Suddhodana) فرمانروای آن حدود (وازمادری بنام مایا که شاهدختی از قلمرو مجاور آن ناحیه بود بدنی آمد. مایا یک هفته بعد از تولد گوتاما مرد و ماهاپاچاپاتی Mahapajapati خواهر جوان او که بیوه بود زن پادشاه و سرپرست گوتاما گردید. بنابسن در رباری زمان، در جشن باشکوهی نوزاد را سیدارتا (۱) نامیدند. گوتاما نام خانوادگی او بود. کودکی و جوانی گوتاما توأم باشکوه شاهانه سپری گردید و بنا بر رسم شوالیه گری هند او را قهرمانی شایسته بار آوردند. در شانزده سالگی با شاهدخت یوسودارا Yossodhara که در یک مسابقه قهرمانی او را از چنگ حریفان ربوده بود ازدواج کرد. افسانه در باره این ازدواج پیش رس میگوید؛ از آنرو که رفتار شگفت و حرکات عجیب گوتاما در دوران کودکی و آغاز جوانی پدر را سودازده کرده بود، بخاطر انصراف فرزند و ایجاد سکون و آرامش در روح او، ویرا باز دواج تشویق کرد (۲) و از آن پس بهترین وسایل تفنن خاطر او را فراهم آورد. و بلاسکوا بیابان را افسانه خیال انگیز خود بنام عبرت بودا در

۱- این کلمه در سانسکریت معنی کامروا را میدهد

۲- پیروان بعدی بودا اساساً منکر ازدواج بوده استند، آنان عقیده دارند که بودایان هرگز نباید ازدواج کنند.

باره آنچه برای آرامش خاطر گوتامافراهم آمده بود چنین یاد میکند

"شاه زبردست ترین معماران و ماهرترین هنرمندان و مشهورترین سنگتراشان سراسر هند را به کاپیلاوسـتـواحضـار کرد و به آنها امر داد که در سه نقطه از زیباترین محلهای باغ سه در سـتـگاه قصر برپا کنند.

قصر اول برای اقامت شاهزاده در ماههای زمستان بود سه اشکوب داشت و روی آن قبـه زرینی قرار گرفته بود. از پشت پنجره های این قصر که جلوی آن کرکه های ضخیم آویخته بود تالارهای وسیعی دیده میشد که قالیهای آن از پشم سفید وابریشم آسای بزان بافته شده بود. روی نشیمن ها پوست خط و خالی ببریلنگ کشیده بودند. صدها بخوردان بوهای دل انگیز در هوا پخش میکرد. در کنجها و درگاهها گیاهانی که در سرزمین بهشت آئین سیلان گل میدهد رویانده شده بود که سرمای سخت شبهای زمستان را یکسره از یاد میبرد.

قصر دوم برای زیستن شاهزاده در فصل باران بود. در این قصر اطاقهای بیشماری برای کنیزان و غلامان، نای زنان، رامشگران، ساقیان و رقاصان تهیه شده بود و هر بود از خیل زنان ماهرو و بیقرار تا هنگامیکه باران های سیل آسا توأم با گرد باد های تند مانند تازیانه بر پامهای نك تیز قصـر د یوارهای آراسته به خاتم های رنگارنگ که هنرمندان تغییر شکلهای شگفت انگیز " ویشـنو" (۱) و فتوحات اهریمنی " سیوا" (۲) فرو میریخت، یکنواختی اوقات پائیزه را از دل شاهزاده بزد اینید.

در قصـر سوم یا قصر تابستان، تمام ریزه کاریهای ذوقی هنرمندان هند آزادانه تظاهر یافته بود. این قصر ظریف مانند یکی از جواهرهایی که گویا به روی سینه خویش، بین دوستان سپید همچون حریرش که مثل گل یاسمن بود و آویختهترین و مشبك بود. خود سیدارتا از برزهای

عیش و نوش

۱- " ویشنو (Vishnu) نام یکی ازخدایان سه گانه هندوست"

۲- "سیوا (Siva) نام سومین خدای بزرگ ازخدایان سه گانه هندوست. وظیفه

اساسی او تخریب است و حال آنکه خلقت جهان و حفظ آن با "برهما" و " ویشنو" است"

۳- گویا نام همان شاهدختی بود که در آن سابقه قهرمانی از جنگ حریفان ربوده شده بود

خودکناره میگرفت و برای ساختمان این قصر راهنمایی میکرد تا آنرا مطابق تصویربرجهای خیالی که با گلوله موم طرح مینمود، از کار درآورد.

بدینگونه سالهای کوتاهی، از زندگی گوتاما بتعقیب یکدیگر سپری شد، در طی این سالها هرگز غم ورنج را میشناخت و نه گریه ای از آنرا بردل داشت. ولی باز بقول و. بلاسکویانز

” در این دنیا همه چیز پایانی است. بامداد یک روز که سیدارتازره زرین شاهزادگی

خود را از نظر میگذراند هوس کرد آنرا بپوشد. . . . همینکه وزن زره را برتن خود حس کرد نوق قهرمانیش اندکی جنبید. میلش کشید با این سازوبرگ جنگی در برابر مردم که سه سال بود او را ندیده بودند، سواره ظاهر شود. کانتاکا اسب را لا وروجنگی خود را طلب کرد. سواران ساکیاها. . . بدنبال شاهزاده راه میسپردند.

نزدیک دیوارهای کاپیلا و ستود، در سرپیچ جاده چیزی نمانده بود که سیدارتا مرد پیری را که بزحمت با کمک یک عصای کلفت نی قدم برمیداشت بزمین واژگون کند؛ این پیرمرد باندازه ای خمیده بود که ریشش تقریباً بزمین میساختید. جسمش چنان فرسوده و استخوان نمابود که از سوراخهای لباس ژنده اش مانند تن مرده ای مینمود. شاهزاده از ظهور ناگهانی این پیرمرد، یکه خورد اسب خود را نگاه داشت و با چهره ای که حاکی از تعجب عمیق بود از پیرمرد پرسید :

— تو راجه میشود ؟ چرا اینطور با قدمهای نااستوار راه میروی ؟ مگر از شراب سوما (۱) و ما مست شده ای ؟
پیرمرد گفت :

— شهریارا این مستی ظاهری من از پیری است فقط پیری است که علت رنج من است.

۱- ”سوما (Soma) شیر تخمیر شده گیاهی بنام *Asclepias* است که در هندوستان و ایران قدیم را روی طول عمر بود، (در اوستا *Jaoma*) انواع آسمانی این مشروب که

شاهزاده گفت :

- پس یگانه بیماری تو پیری است؟

پیرمرد جواب داد :

- راست گفتم، یگانه بیماری من پیری است. من روزی چون توجوان وزیبا بودم. ولی اگر خداوند جهان آفرین تو را از بلائی در امان نگاه دارد و هرگز هیچگونه بیماری بتو عارض نشود، در محبوبه خوشیها و شاد کامیها پیری گریبان ترا خواهد گرفت، آنوقت تو که زیباترین جوان ساکیا هستی، مانند جسد بیجانى که کوشش است سر خود را بر بالش ابدیت بگذارد راه خواهی رفت.

پس پیرمرد در ورشده، در حالیکه شاهزاده را در اندیشه ژرفی فرو برده بود.

افسانه دیگری میگویند " روزی بعزم گردش از کاخ خارج شد، در شهر جهانی پراز رنج و نکبت دید که هیچوقت تصور آنرا هم ننموده بود. يك جاپیرمردی فرتوت و نالان مشاهده کرد، سخت متأثر شد و چگونگی آن حال را از چانا غلام با وفای خود پرسید و جواب شنید سرورا این شیوه زندگی است. وقت دیگر ناخوش پرجراحتی دید باز غلام باو گفت " زندگی ناخوشی است" قدری در ورتجسدی در کنار راه بنظرش رسید چنانعرض کرد :

آن هم سرانجام زندگی است.

این پیش آمدها " برای شاهزاده عبرت وحشتناکی بود. پرده ای بود که فلاکت زندگی را از او پنهان میداشت ^{ولی} ریده شده بود. سید ارتا شاهزاده خوشبختی که همه چیزهای زیبای جهان را در اختیار داشت در برابر آینده مانند کودکی برخویشتن لرزید . . . "

بقیه از پاورقی صفحه قبل

با انواع زمینی آن تفاوت دارد مشروب خدایان بود و " ایندرا " بانوشیدن آن جهان را آفرید.

از این پس تخیلات آرام و شاعرانه سید ارتا برای ابد از ستر مغزا و گریخت، یکنوع تشویش و غلیان و انگیزه های تردید که افسانه گوی جهان بی ثبات بودند افکار او را محیطه تصرف آوردند. در جوشش این اندیشه ها بود که فرزندش پابعرصه جهان هستی گذاشت. سید ارتای طغیان زده آنگاه که فرزند خود را دید ناخود آگاه کلمه رهوله را بر زبان جاری کرد و این کلمه بمعنی پای بند بود. وجود فرزند او را بنا هنجاریها زندگی پای بند میکرد؛ ولی رفته رفته در اثربیداری اندیشه، شکوه و عظمت دربار روح او منشاء تضاد ها و تردید های کشنده ای گردید، بتدریج بین روح متلاطم او و جلال صوری دربارناهمرنگی عجیبی ایجاد شد. سید ارتا کم در اثر مشاهده امور عینی آموخته بود که مرگ بنا بتعبیر برهمنان " تغییر شکل دلیذیری که سبب عودت روح پاک به پیشگاه برهماست " نیست. او آن ارتباط نامأنوسی را که بین بسیاری از نمود های جهان هستی وجود داشت، شناخته بود و یگرد نظر او جهان و عموم پدیده هایش در ای آن چنان صلابت عاقلانه نبود که بتواند يك مغزاندیششمند را در رگرو خویش بگيرد.

بنا بقول افسانه ها بودا در اثر پی بردن با حساس الم انگیز این جهان بترك زن و فرزند و خانه و کاشانه خود گفت، در کنار يك جنگل آنچه از زندگی مرقه همراه داشت بغلام خود بخشید و در پی آن مرغ پرسته ای که حقیقت نام داشت شبهای سیاه و مظلّم رازیراند از خود کرد و بر^{گاه} حریر سبزه شب آرا مید و روزها گرسنه و در مانده آسمان گرمای سرزمین خویش را برتن بیمار خود بالا پوش کرد. پیوسته پی جوی حقیقت بود، عاقبت نزد یکی از زاهدان برهمن رفت و بعد خدمت برهمائی دیگری را عهده دار شد. ابتدا میاندیشید

که از چشمان بی رمق و بیان افسونی آنها شعله های حقیقت مساطع است؛ ولی اندکی بعد پی برد که تاکنون در چارخام فکری های کودکانه خویش بوده است. اندیشه های ضعیف آنان قادر نبود، راز حقیقت را بیابد؛ آنها تحلیل نابخردانه ای از جهان داشتند. ناگزیر ترکشان گفت و بی پروا بدنبال مقصود، شب و روز براه افتاد. در حین سیروس لوك بناحیه ای واقع در ریالت فعلی بهار، بنام ماگدا *Magda* رسید. در کنار رودخانه قصبه با صفا و آرامی را برای سکونت برگزید. و بغور در اندیشه های خود پرداخت و همین مکان بود که اولین پیروانش که پنج نفر از برهمن زادگان بودند و گذشت چسورانه گوتا ما از شکوه دربار بحیرت وادارشان کرده بود باو گردیدند.

طی شش سال او پیروانش ریاضت در دناکی متوسل شدند؛ بان پایه که از شدت امساک چیزی نمانده بود ده جان از تن گوتا ما بیرون رود.

"شش سال تمام سعی کرد روشهای ریاضت کشانی را که قبلاً در صحنه هند ظاهر شده بودند بکار بندد. با خوردن دانه و علف روزگار میگذرانید، مدتی هم پهن میخورد؛ بتدریج

غذای خود را محدود و بروزی یک حبه برنج کرد. لباس صوف برتن میکرد و موی سروریش خود را برای تعذیب نفس میکند، و ساعتها برپا میایستاد و یاروی خارها می خوابید. گرد و خاک و چرك از تن نسترد و رها کرد تا همه جمع شود و چون در رختی کهن بنظر آید. بمحلی رفت و آمد میکرد که لاشه های انسانی در آن افکنده میشد و پرنده گان و حیوانات وحشی آنها را میخوردند و در میان مردارهای متعفن می خوابید"

خود گوتا ما میگوید

"فکر کردم چه میشود اگر ندانهایم را کلید کنم؛ زبانم را بسقف دهان بچسبانم و مسك نفس

کنم و عقل خود را با عقل خود بسوزانم . . . عرق از زیر بغل‌هایم روان گردید . . . سپس اندیشیدم، چه میشود اگر اکنون در پیخودی فروروم و نفس خود را در سینه حبس کنم . از نفس کشیدن باد هان و بینی خود داری کردم . چون اینکار را کردم صدای شدید بادی شنیدم که از گوشم خارج میشد . . . چنان که گوئی مرد نیرومندی بانوک شمشیر سرکسی را متلاشی کند، همچنان بادهای شدید سرم را آشفته کرده بود . . . سپس اندیشیدم چه میشود اگر غذا بمقدار خیلی کم مثلا باندازه گودی کف دستم مصرف کنم و عصا را، حبوبات، ماش، نخود و عدس بخورم . . . تنم خیلی لاغر و ضعیف شده بود و در نتیجه کم‌غذائی در چشمخانه‌های من تلاطم عمیق و گود افتاده چشم‌انم دیده میشد . و مانند کدوی تلخی که نارس کنده شود و در نتیجه باران و خورشید ترک بردارد و پلاسیده شود همچنان در نتیجه کم‌غذائی، پوست سر من چروکیده شد . هنگامی که بی‌پوست شکم دست میزدم در حقیقت بر روی ستون فقراتم دست می‌گذاشتم، وقتی که بفکر استراحت می‌افتادم در نتیجه بی‌غذائی، بروی شکم می‌خوابیدم . برای اینکه جسمم را آسایش دهم اعضای تنم را باد ست خود مینواختم و چون چنین میکردم در نتیجه بی‌غذائی موهای فاسد شده از تنم فرو میریخت

ولی یکروز بفکر بود ارسید که خود آزاری طریق صحیح سیروسلوک نیست

در یافت که از این ریاضت هانور هم تازه‌ای بر او نتابیده " با این سختگیریها، من بعلم و بصیرت مافوق انسانی و واقعا عالی نائل نخواهم شد . "

برعکس، غرور آزار دادن بخود، هر نوع روشنائی را که ممکن بود در دل او پدید آید از بین برده

(۱)

بود . از ریاضت کشی دست برداشت و زیر درختی سایه گستر نشست و در آنجایی حرکت

۱- این درخت همان درخت "بودهی" است که بعد اپرستشگاه بودائی هاگشت و هنوز در

Bodhi - Gaya

و ثابت قرار گرفت و بر آن بود تا هنگامیکه نوری بر دلش نتابیده، از محل خود برنخیزد، از خود سؤال کرد، منبع و سرچشمه اندوه، رنج و بیماری و بیماری و مرگ انسانی چیست؟ ناگهان روایی از توالی مرگ ها و تولد های جریان حیات، پیش چشم جلوه گر شد، چنان دید که هر مرگی از رهگذر نوزاد ن بی اثر میشود، و در برابر هر گونه آرامش و شادمانی، يك تمنا و ناخرسندی نو، يك ناکامی و درد و اندوه تازه پدید میآید. " بدینسان با اندیشه ای متمرکز و صافی و پاک . . . ذهن خود را به مرگ و نوزادگی موجودات متوجه کردم. در روایی مصفا و مافوق انسانی و آسمانی دیدم که موجودات عالی و دانی، بد رنگ و خوش رنگ سعادت مند و شوربخت، همه میمیرند و از نوزنده میشوند و *Karma* (کارما) برای ما جراح حکومت مطلق دارد " و بر طبق این ناموس عمومی جهان، هر عمل نیک و بد در این دنیا، یاد رجسم بعدی روح، پاداش و کیفر می بیند.

روای این توالی مرگ ها و تولد ها که ظاهراً مسخره آمیز مینماید باعث آن گردید که بود از ندگی انسانی را مورد استهزاء قرار دهد. وی بخود میگفت تولد منشاء جمیع مصائب است. معذالک این ماجرا لا ینقطع ادامه دارد و مدام بر چشمه ساراند و بشری مایه های تازه ای می افزاید. ای کاش میتوانستیم این سرچشمه را سد کنیم. . . چرا جریان تولد متوقف نمیشود؟ (۱) از این رو که قانون کارما خواهان تناسخ است تا روح از این راه بتواند تاوان بد کرداریهای گذشته خود را بپردازد؛ ولی اگر آدمی نمیتوانست یکسره با عدل و در زندگی کند، و نسبت به همه موجودات همیشه شکیبا و مهربان باشد، اگر نمیتوانست اندیشه های خود را با مومر سمردی پیوند دهد و بآن چیزها که میزایند و میمیرند، دل نبندد

بقیه از یادورقی صفحه قبل

انرا بسیا حان نشان میدهند.

۱- این خود مطلبی است که شوینهاور را بتفکر واداشت، بنابراین فلسفه او از این نقطه آغاز میگردد

آنگاه شاید امکان داشت که از نوزاد ن رهایی یابد و چشمه شروتباهی بخشد . اگر کسی میتواند خواهشهای خود را با خاطر خویش فرونشاند و در صد در بر میآید که فقط نیکی کند، آنوقت تفرّد که نخستین و بدترین وهم بشر است مغلوب میشد و روح نیز سرانجام در ریخودی سرمدی غرق میگشت . در قلبی که از هر نوع خواهش شخصی پاک شده چه آرامشی میتواند وجود داشته باشد ؟ و کدام قلبی است که پس از چنیین تصفیه با آرامش نائل نگردد ؟ سعادت نه آنطور که پیروان بت پرستی میگویند در این جهان قابل تحصیل است و نه آنطور که ادیان تصور میکنند، در آخرت قابل وصول است . فقط آرامش است که میتوان آنرا بدست آورد، تنها آرامش تسکین دهنده خواهشهای از میان رفته، آری فقط نیروانا قابل تحصیل است .

و بدین ترتیب بود ا پس از هفت سال تفکر و بعد از کشف علت رنج انسانی بشهر مقدس بنارس رهسپار گشت و به " پارک آهوان " در سرناث *Sarnath* مقام گرفت و نیروانا را بر مردم تعلیم داد . (تصویر شماره)

بود ا مدت ٤٥ سال در اطراف سرزمین خود بسیر و سیاحت پرداخت و مبادی نظری خود را اشاعه داد و سرانجام در هشتاد سالگی با آرامش درون دیده، از جهان بست و شاید بعالم نیروانا رفت ولی بتحقیق تاریخ دقیق مرگ او گنگ ماند ولی پاره ای روایات سال مرگ او را ٤٦٠ (ق م) میدانند .

آنچه پس از مرگ او باقی ماند شریعت و طریقتی بود که بسانسکریت دارما *Dharma* (دستور زندگانی) نامیده میشد تحت تأثیر همین اصول که حاوی اندیشه های بود است، در نظر بسیاری از پیروانش سرخدائی رسید و اصول اخلاقی او بصورت دین جداگانه ای باقی ماند . بود ا پس از مرگ انقلاب بزرگی در حیطه افکار جهان بوجود آورد اصول تعلیمات او که

برمنای اخلاقی بود؛ پس از وی آنچنان شاخ و برگ یافت که بسیاری از متفکران را باند پیشه واداشت.

پیروان بود ابعداً از مرگ و بصورت و فرقه بزرگ درآمدند.

۱- بودائی‌ان مشهور به هی نایانا *Hīnāyānā* (گردونه کوچک) که غرضشان نجات انفرادی انسان از حیطه جهان بوسیله ریاضت و رعایت انضباط سخت و کف نفس شدید است. اینها تعالیم استاد را مطلقاً با احتیاط تلقی میکنند و در رعایت اصول آن بکلی سخت گیرند، تنها معبودشان بود است. این فرقه که بمتن کهنه پراکریت *Prākṛit* سخت پیوسته اند بفرقه جنوبی دین بودائی معروف گردیده اند. محل تمرکز این دسته از پیروان کشور های سیلان، برمه، سیام و تبت است.

۲- این دسته از پیروان بود که مذهب شمالی را بوجود آورده اند به ماها یانا *Mahāyānā* (گردونه بزرگ) مشهور گشته اند. ظهور این فرقه از قرن دوم میلادی است. روش آنان تفسیر جامع و منطقی است که از همتون بودائی بزبان سانسکریت نموده اند. اصول دین بوداد رنزد آنان بر اساس عقل و مبانی روانشناسی قرار گرفته است. در حقیقت باید گفت که این فرقه اساس مذهب بودارابریایه های علمی مستقر کرده اند. بهمین موجب دین بودائی با تعالیم آنها قابل قبول بسیاری از عقول گردیده است. در نتیجه تعالیم این دسته مذهب بوداتا چین و ژاپون و کره و حتی غرب کشیده شده است.

افکار بودا " بعد از هفت قرن در برابر مبادی برهمنان تاب مقاومت نمیآورد و سرانجام در کانون ولادت خود یعنی سرزمین هند خاموش میشود "

گذشته از نفوذ برهمنان شاید بتوان گفت بعلت در دین ماننا پذیر سنت پرستی

هند و ست که اندیشه بوداد در سرزمین هند گور فراموشی گرفت.



گوٹاما بودا

مجسمہ سنگی کہ در قرن پنجم مسیح
تصویر شماره ۱۰۱



معبد بودی گایا
 درختی که بودا در زیر آن به بیداری رسید در این عمارت
 (این معبد بر روی تپه بودا در زیر آن به بیداری رسید در این عمارت)
 بقول و لا حول و لا قوة الا بالله
 (نصرتنا الله)

اندیشه بود

د رافسانه منظوم یکی از شعرای هند در باره علل ترک یارود یارگوتا ما

چنین ذکر شده است

" . . . چون بشهر نزدیک شد، شاهزاده خانمی از بالای قصر او را بر فراز آراه

و در حالیکه هاله ای از نور پیرامون او را گرفته بود، دید و با صدای بلند این سخنان را

نمود

- فرخنده باد عیش و آرامش پدر و مادر که چنین فرزندی دارند، گوارا و فرخنده

باد عیش و آرامش خانمی که چنین شوهری دارد .

مرد جوان سخنان این زن را شنید و پیش خود چنین اندیشید .

آری این زن درست میگوید، در قلب مادر هنگامیکه چنین فرزندی را مشاهده میکند

آرامش فرخنده ای جایگزین میگردد، در قلب پدر و همسر نیز آرامش فرخنده پدید میشود

اما باید دید آرامش فرخنده ای که دل را شادمان سازد از کجا است ؟

سپس خود پاسخ این اندیشه را چنین داد .

هنگامیکه آتش حرص، کینه، نادانی و کوری، خاموش گردد . موقعیکه خطاها و تمام

گناهان و عقوبتها از بین بروند، آنگاه انسان آرامش فرخنده احساس میکند .

شاید این آغاز اندیشه های بودا باشد و شاید در اثر تعمق در افکار زمان

و در اثر بی بردن بتعبیر و سوسه آمیزیکه بر همان از جهان داشتند انگیزه کشف حقیقت و راز

نابسمانی عالم کثرت در مغز او قوام گرفته است ؟ برآستی هنوز حقیقت این شاید ها

بر ما معلوم نگشته است . بهر حال انقدر میدانیم که اندیشه بودا " از توسعه و بسط نظریات

ما بعد الطبیعه و از تعمق در فلسفه و طبقه بندی و طراحی که در روحیه هند یها آمیخته بر

خوردار بوده "

افسانه میگوید

"بوداپس از مبارزه در دناك ورنج خیز فیروزمند گردید؛ ولی قبل از آنکه بمبارزه های جدیدی بپردازد، اندکی بآرامش واستراحت پرداخت تا از پیروزمندی خود بهره مند گردد و پیش از آنکه بنجات دیگران بپردازد، پای درخت معرفت بتفکر پرداخت تا در شب هفتم سلسله علل ومعلولات را که علت رنج عالم وجودند از نظر گذراند و باین ترتیب پس از يك سلسله افکار و اندیشه های واسطه باینجا رسید؛ از حرکت تولد نتیجه میشود، از تولد پیری ومرگ ورنج وشکایت، زحمت و اندوه ونومیدی پدید میآید"

بدانگونه که افسانه ذکر میکند، بودا در نتیجه مکاشفه وتعمق در نفس خویشستن بمرحله معرفت رسید؛ است این تذکارچندان هم دراز واقع نیست، زیرا اینرا میدانیم که اندیشه های بودا و پیدائی آنها مانند موسی وعیسی ومحمد رشته الهامی ندارد. بگذریم! از آنجا که محور سخن بر بیان وتفسیر اندیشه های بودا است از ذکر مطالب حاشیه خودداری میشود.

بودا در صدر است که علت العلل این سلسله از معلولات "تولد" پیری ورنج ومرگ، زحمت و اندوه ونومیدی "را پیدا کند و به پیدائی آن نیز در اثر تعمق موفق شده است. علت اولی آنها نادانی است، اگر نادانی نبود گردد تمام نتایج وآثار آن نیز محوشده ورنج از بین میرود.

"هنگامیکه در اشرفکرات عمیق ودقیق برهنم، از چهره نظام ابدی نقاب گرفته شود ومبدأ و اساس واصل وفصل هر چیز برای او کشف گردد "آنگاه بدون شك نباید فرار کرد"

پس، نادانی مرگ آفرین است، آنگاه که علل بد نیامدن وزیستن ومردن، ناپیدا بماند

یعنی انسان نداند که برای چه بد نیامیاید؟ چرا محکوم است در این دنیا زندگی کند؟ سرانجام چرا مرگ طومار همه چیز را درمینورد؟ بیشک مرگ زندگی چند باره دست از دامن انسان نخواهد کشید.

امرنجات و مرگ پند انی وابسته است؛ عمیق ترین ریشه هر زشتی نادانی است و تنهاد اروئی که قادر است این بیماری را درمان دهد معرفت است. پس مسئله نجات قبل از هر پدید آمده ای، مربوط بمسئله معرفت میباشد. اکنون به بینیم این معرفت که اساس اندیشه بودا را تشکیل میدهد چیست؟ ناگزیر باید یکبار دیگر گفته اولد نبرگ را تکرار کنیم اندیشه بودا "از توسعه و بسط نظریات مابعد الطبیعه و از تعمق در فلسفه و طبقه بندی و طراحی که در روحیه هند یها آمیخته است برخوردار بوده"

از تعمق در گفته اولد نبرگ چنین مستفاد میشود که بودا دانش گذشته رانیک میداند؛ با فکار و اندیشه زمان آشناست؛ او با مراسم استحاله در عالم ملکوت آسمان که دانش برهمنان را تشکیل میدهد آگاهی کامل دارد و اساس و بنیاد عالم خارج از نمود رانیک شناخته است. اما شناخت بودا عمیق تر از اندیشه های زمان است. نه مانند برهمنان علل وقایع را فریبکارانه و بیابانی افسون انگیز توجیه میکند و نه آنکه در شناسائی آئینهای گذشته در چارابهام میگردد. او بطواهر امر نمینگرد؛ بلکه در رکنه افکار و تخیلات زمان فرو میرود و آنها را با معنویات خویش ارزیابی میکند؛ بودا اندیشه های پیشین را یکبارہ طرد نمیکند؛ حتی قد روقیمتی برای آئین و مراسم تقدیمی و قربانی به پیشگاه خدایان قائل میشود؛ ولی عناد او بخاطر تفسیر و تأویل جاهلانۀ ایست که برهمنان از دانش مذہبی

واندیشه های فلسفی میکنند؛ زیرا طریقی که برهمن برای وصول به عالم نیروانا برمیگزینند يك امر تحرکی است و تحرك نیز از ظواهر عالم کثرت است؛ بنابراین جز تلون و دگرگونی که این معلول (تحرك) از علت العلل خود (جهان متکثر) گرفته نتیجه دیگری از آن عاید نیست. این امر درست بفریب خویشتن مانده است و همانقدر نجات بخش است که اعمال جادوگران برای رهائی يك نفس بیمار میتواند سودمند افتد؛ برهمن بی آنکه بطور مطلق در رد رابشناسد برای درمان ارواح بیمار عالم علوی را تادنیای سـفلی پائین میکشد و میکوشد تا از ایجاد تحرك در يك امر سطحی، نیروی شفاف بخش خدايان را دست-آویز خویش کند. برهما را از آسمان بزمین میکشد و خلوص و وفاداری خویش را با تقدیم قربانیها و هدایا و بابیان جادویی سرودها با وثاقت میکند تا شاید از این رهگذر همراه او بملکوت آسمانها برود و بدنیای برتر و بالا ترکشیده شود. برهمن میخواهد اصل نفس را که اتمان آفرید، گارگون و مکان آنرا بوجود آورد، هست از زندان تن رها کند و آنرا پاک و منزّه به عالم وحدت عودت دهد؛ ولی باید بچه چیز تمسك جست؟ از همینجاست که بین فلسفه بودا و اندیشه های پیشین او که برهمنان آموزگار آن بوده اند، شکاف عمیقی بوجود میآید.

از نظر برهمنان راه نجات و رهائی از محیطه این جهان، ریاضت و کشتن امیال نفسانی است بحد افراط؛ ولی بودا از آنجا که خود از طریق تجربه عبث بودن این کوشش را تشخیص داده است باعتدال میگرداند. ریاضت و رنجهاییرا که باید بر جسم وارد آورد تا آنرا در واحد نفس نابود کرد جز يك فریب نمیداند، بعقیده بودا " رشته پیوسته سخن برهمنان مانند صف

کوران است، آنکه جلو است هیچ نمی بیند، وسطی هم هیچ نمی بیند، آخری نیز هیچ نمی بیند؛ پس چون موضوع چنین است، آیا عقیده بر همان پوچ نیست؟ از این عمل بر همان که در حوض آب می روند و از سرما می لرزند و گمان میکنند از خطاها و کارهای ناپسند بدینوسیله پاک میشوند چه حاصلی علایه است؟ و اگر پندار آنها درست باشد باید تمام قورباغه ها و خرچنگ ها، با آسمان صعود کنند، و مارهای آبی و خوکهای دریائی و سایر حیواناتی که در آب زندگی میکنند، باید بملکوت آسمانها واصل شده باشند؛ بعلاوه اگر آب بتواند کارهای بد را بشوید، اعمال نیک را نیز زایل میسازد؛ آنچه برای برهنه ها لازم است اینست که اعمالی را که میخواهند آثار آنها را با آب بشویند و زایل کنند مرتکب نشده و سپس از روی نادانی و حماقت بدن را در معرض سرما قرار ندهند.

مسئله ریاضت امری است که مطلقاً بحیطه فکر مربوط میشود، یعنی منشاء و پایه رنجها را باید از اندیشه انسانی دانست و نفس را باید از تمایل به جهل و اوهام و خشمگینی ها بازداشت، زیرا این هر سه از سرور بنیان کن هستند و رنج تولد باز پسین را ابقا خواهند کرد باید " با ریاضت فکری و روحانی، این صفات ز میمه را بکلی در نفس خود منتفی کرد و یا تکیه به نیروی باطن هر انسان، باید تنها بسعی و کوشش شخصی خود بصفای عقل و روشنائی دل برسد. زندگانی خود را از شوائب و آلودگیها پاک سازد و بکوشد تا علت آلام و هموم زندگانی را بدرسد و بشناسد و بنا بر وی و زوال مظاهر زندگانی از روی تعیین مؤمن گردد.

همچنین بود ابقوانین علیت اعمال انسانی توجه کرده و بسلسله علت و معلول در رفتار انسانی عقیده دارد " نتایج اعمال انسانی بدون انقطاع در پی یکدیگر می آیند

بطوریکه آنچه در این عمر از دست هر موجودی سر میزند حاصل آن در عمر دیگر که در این جهان باز خواهد آمد با خواهد رسید.

بنابراین برای توسل به عالم رستگاری باید بسلسله اعمالی که روح را در زندان تولد های مکرر مقید خواهد کرد، بیگانه بود و برای رهائی از این قید باید اصول دارما *Dharma* (دستور زندگی) و شریعت و طریقت مذہب بودارانصبالعین قرارداد.

این اصول هشتگانه عبارتند از "انسان یا حیوان را نیاز دارند، دست بدزدی دراز نکنند، بزنا دامن خود را نیالایند، از خود خواهی اجتناب کنند، از کینه ورزی دوری جویند، از دروغ زبان خود را چرکین نسازند، بغیبت و عیب جوئی از دیگران نپردازند، و آنچه بیش از همه اهمیت دارد اینست که از جهل و نادانی بپرهیزند و بگوهر علم و دانش نفس خود را بیارایند."

بودا میگوید: فلاح و نجات آدمی ناشی از نیروی باطنی خود اوست و آنچه قدرت مطلقه حاصل میکند و بمرتبہ کمال میرسد، روح انسان است ناگزیر صاحبان ارواح باید بکوشند تا از طریق شریعت هشتگانه بعالیترین مقام روحانیت واصل گردند.

روح در موجود (انسان و حیوان) مظہری از صفای دنیای ملکوت است، پس بی تردید پاک و مقدس میباشد؛ بنابراین و بنا بقدر روح نباید آنرا چرکین ساخت. عمر انسان سراسر تفسیر حرمانها و ناکامیها ورنج و محنت است. آیا آنهمه زشتیها و آلام که روح در طی جسم با آن معارض است فی نفس الذاته و همراه با نخستین تولد در نهاد انسان و حیوان نطفه گذاری شده است؟ باید باین پرسش پاسخ منفی داد

" اینهمه آلام و شدائد از افراط در رهوی و هوس و طلب لذائد و شهوات برمیخیزد

مخصوصاً حب زندگی و طلب بقا، سرچشمه همی بد بختی هاست"

موجب سنگینی و گرانباری روح بعلت عدم کف نفس موجود در طلب شهوات است و این

معلول از علت شیطانی خود زائیده میشود؛ بقول آساجی زاهد بزرگوار

" يك عده از امور معلول يك علتند "

بود از رطریقه و شریعت زاهدانه خود علت العلل این الام را مینمایاند و راه رهائی از

آزار به پیروان خود میآموزد. بنا بقول آساجی

" بود ای کامل علت آنها را تعلیم میدهد و پایان یافتن و بانجام رسیدن آنها را میآموزد

اینست طریقه سامانای بزرگ "

از آنجا که ظواهر عالم متکثر، در محاق زوال اند و " آنچه پدید میآید در معرض

نابود شدن است " پس تمسك هاین در نیای گذران فقط ارضای ارواح بیمار است

و انسان کامل هرگز خود را در معرض بیماری قرار نمیدهد. بودا چنین میگوید

" ای راهبان در سرحد و دوانتها وجود دارد، آنکس که در عالم معنویات زندگی میکند

باید از آنها دوری جوید، این دوانتها چیست؟ . یکی زندگی مطابق امیال و خواهش —

های نفسانی که پست و مخالف روح و ناشایسته و بیهوده است. دیگر زندگی آمیخته

باریاضت و زهاوت که آن نیز تیره و ناشایسته و بی نتیجه است " زیرا این هر دو طریقه افراط

آمیز است، جسم تنها از راه تقویت معتدل و مقدس خویش قادر خواهد بود بیماری روح را

درمان دهد.

" ای راهبان مرد کامل خود را از این دوانتها دور نگاهداشته و راه اعتدال و حد وسط

میان آن دو راه یافته است و آن راهی است که چشم را می‌گشاید، روح را شکفته و روشن میدارد و انسانرا بآرامش، روشنائی، دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند ای راهبان میدانید این راهی را که مرد کامل کشف کرده است که چشم را — می‌گشاید، روح را شکفته و روشن میدارد و انسانرا بآرامش، روشنائی، دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند کدامست ؟

این راه مقدسی است که دارای هشت شعبه و راه فرعی است باین شرح .
 عقیده پاک، اراده پاک، زبان پاک، عمل پاک، وسائل زندگی پاک، کوشش پاک،
 حافظه پاک، اندیشه پاک،»

زندگی موجود بسان ترانه ساز پیر و بیمار است که جز سرودی مغموم نساخته است، سراغ هر اندیشه ای که رفته، در آستانه هر کاشانه ای که ایستاده و برگرد ه هر موج اشتیاق آمیزی که نشسته جز آوای دردناک رنج سرنداده است پس " ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی که راجع برنج است برای شما بیان کنم

تولد رنج است، پیری رنج است، مرگ رنج است، پیوستگی با آنکس که انسان را دوست نمیدارد رنج است، جدائی از کسی که انسان او را دوست میدارد رنج است، بآرزوی خود نرسیدن رنج است، خلاصه پنج چیز که مورد دلبستگی است رنج است"^(۱)
 اما این رنج از کجا سرچشمه میگیرد ؟ خویشتن پرستی و پاسداری شهوت آمیز از وجود خویش از سلسله موجباتی است که این رنج را می‌آفریند؛ همراه این صیانت و پرستش نفس

۱- "غرض پنج دسته از عناصر و امور است که وجود مادی و نفسانی انسان از آن تشکیل شده است و آنها عبارتند از: بدن، احساسات، تخیلات، تمایلات، ادراک یا شناسائی."

عطش هستی زائید میشود . هنگامیکه فرد بخویشتن عشق ورزید ناگزیر بهزاران تمهید میکوشد تا موجبات آسایش این عشق را فراهم آورد؛ در اینصورت جزآنکه دیگران رفدای مطامح نظر خویش کند؛ گریزی ندارد؛ بنابراین (تمایل بوجود)، حقیقت این رنج است .

" حقیقت رنج در اثر (تمایل بوجود) پیدا میشود؛ این تمایل بوجود، با (تشنگی) هستی، انسانرا از یکنوع تولد جدید، بتولد جدید دیگری میکشاند و در دنبال آن لذت و خودپسندی پیدا میشود و او را اینسورآنسوی در پی لذت میبرد و خلاصه حقیقت رنج عبارتست از طلب لذت، جستجوی هستی، خواستن زندگی جاودانی و ابدیت . "

حال که رنج همواره سپاه خویش را برما میتازاند، کدام مغز متفکر است که نخواهد نیروی این طغیان بنیان کن را بی اثر گرداند؟ بودا راه، گریزاز چنگال این جادوی عصیان زده را که در نهاد انسان نهفته است بدینگونه مینماید .

" ای راهبان توجه کنید! تا آن حقیقت مقدسی را که راجع بنا بود ساختن رنج و داروی آن دریافته ام برای شما بیان کنم؛ برای از بین بردن این تشنگی و طلب باید میل و خواست را کاملاً از بین برد، یعنی آنرا ترك گفته و از چنگالش خود رانجا داده و جایی برای آن باقی نگذار . "

هرآینه کسی بتواند این نیروی اهریمنی را از پای درآورد، بکشف و شهود و دانش و معرفت نائل خواهد آمد .

" ای راهبان توجه کنید! حقیقت مقدسی را که راجع برنج یافته ام برای شما گفتم؛ بدانید که این اندیشه ها را کسی پیش از من نه گفته و نه شنیده است؛ ولی-

چشم بصیرت من بر چهره این دانش گشوده شد و معرفت و دانش و کشف و شهود نصیب من گردید . ”

اصالت اندیشه بودا در رنج خیز بودن این جهان است، پیدائی این نظریه در نزد بودا مانند پیامبران در اثر جهش قوای عقلی نبوده است، عبارت دیگر سلسله اندیشه او برای بیان این نظریه (رنج خیز بودن جهان) الهامی نیست، بلکه او بیشتر با فلاسفه میتوان مقایسه نمود؛ زیرا در اثر تجربه و بررسی آموزگاران و بی ثبات دنیای نمود، بمسئله محنت خیز بودن این جهان پی برده است، چنانکه خود نیز تاکید میکند که زمانی فاقد آن معرفت کامل بوده که تحلیل خردمندانه ای از جهان داشته باشد؛ ولی پس از آنکه بحقایق چهارگانه در اثر کشف و شهود، پی میرسد بمرحله بودائی (روشنائی) نائل میاید .

” ای راهبان در آن روزگار که این چهار حقیقت مقدس را بطور کامل و واضح نمیدانستم، در تحت سه عنوان و دوازده قسمت معرفت کامل و شهود صادق نداشتم بخوبی میدانستم که در این جهان خاکی و جهان خدایان، جهان (مارا) و جهان (برهما) در میان تمام موجودات، زاهدان و برهمن ها و خدایان و انسانها هنوز بمقام عالی بودائی واصل نشده ام؛ ولی ای راهبان از آن هنگام که این چهار حقیقت مقدس را با وضوح کامل و از روی بصیرت و کشف و شهود صادق، در تحت سه عنوان و دوازده قسمت دریافته ام، آری از آن هنگام اطمینان یافتم که در این جهان خاکی و جهان خدایان، جهان (مارا) و جهان (برهما) در میان تمام موجودات، زاهدان و برهمن ها، خدایان و انسانها بمقام بودائی واصل شده ام و این مقام را شناخته و

دیده ام و روح من برای همیشه نجات یافته و از بند رها شده است، این آخرین تولد من است و از این پس برای من تولد های جدیدی نیست . ”

اکنون ببینیم مذهب ^{بودا} بر چه اساس و حقایق پایه گذاری شده است، بودیسم بر چهار حقیقت بزرگ استوار میگردد و آن چهار حقیقت بدینگونه اند .

۱- هستی فرد از آغاز (یعنی اولین تولد) ، توام با رنج و اندوه و الم است این رنج همواره و بی امان فرد را دنبال خواهد کرد . آنجا که هستی جز وجهه ای اؤفنا و زوال پذیری نیست و ” هرچه لباس هستی پوشد سپنجی و زوال پذیر خواهد بود ” آیا دیگر اشتیاقی وجود خواهد داشت ؟ مغزی که خورشید فروزان خرد بر آن پرتوافکنده است باین سؤال پاسخ منفی میدهد .

۲- میل و علاقه خود پرستانه انسان بزندگی و خویستن موجب این رنج است، بسی دردناک است که انسان بآنچه ناپایدار است دل به بندد . خردمند این دلبستگی را عبث میداند؛ زیرا او اساس این عالم را که برگریزگاه طوفانی فنا و نیستی بنا شده است ^{ست} میشناسد و بنا بهمین شناخت است که بدان بی اعتنا میگردد . بودا خود میگوید .

” انسان از آنچه دوست میدارد و بدان شادمان است جدا میشود و از آن مهجور و محروم میگردد، چگونه ممکن است موجودی که متولد شده و ایجاد گردیده و ناپایدار است جاوید بماند ؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست . ”

۳- آیا ریشه این میل و هوس را نمیتوان نابود کرد؟ آیا این زشتی همواره و بی شتاب در تن روح ما رخنه خواهد کرد ؟ اگر نتوان این درد کهن را درمان کرد، رنج بی آنکه گریزی پیش پای مانهد، خرمن هستی مان را درو خواهد کرد ؛ ولی بدانوید

میدهد که " ای برهمن ! با نیرومندی و قدرت جریان سیل را متوقف ساز؛ هوای نفس را از خود دور کن، اگر بپایان آنچه ناپایدار است وقوف یافتی، حیات جاوید و وجود ابدی را درمیابی "

۴- تنها از راه طریقت هشتگانه است که میتوان ریشه هرگونه میل و هوس را از بین برد و از رنج تولد های چندگانه اسوده گشت و این طریق بدینگونه است .

۱- معرفت و وقوف درست .

۲- قصد و آرزوی درست .

۳- گفتار درست .

۴- پیشه و معیشت درست .

۵- رفتار و کردار درست .

۶- جهد و طرز تلاش درست .

۷- طرز تفکر درست .

۸- حالت وجد و انبساطی که تهی از گرد و غبار غم و نگرانی باشد .

همانگونه که طرق هشتگانه فوق قادرند رنج پایداری جهان را ریشه کن کنند

و امر نجات را مسلم گردانند، طرق هشتگانه دیگری نیز وجود دارد که میتوانند رنج

را جاودانه بر مقرر روح و جسم ما حاکم نمایند و آنها عبارتند از :

عقیده ناپاک، اراده ناپاک، زبان ناپاک، عمل ناپاک، وسائل زندگانی ناپاک،

استعمالات ناپاک، حافظه ناپاک، اندیشه ناپاک ؛

بودا هنگامیکه درباره وساوس شیطانی و نفوذ نفرت انگیز (ما را) برای شاگردان

خود صحبت میدارد از شعب هشتگانه فوق با ذکر مثالی بدینگونه یاد میکند .

" شاگردان من! در دامنه کوهستانی و در طبقه پست و زیرین آن، جنگل و برگه آبی فرض کنید که در نزدیکی آن دسته بزرگی از حیوانات وحشی قرار دارند؛ مردی بدانجا میرسد و رنج و بدبختی و هلاک آن حیوانات را منظور خویش قرار میدهد و برای رسیدن بمقصد خود جاده و راه خوبی را که بآسانی و اطمینان میتوان از آن عبور کرد مستور ساخته و راه تنگ باتلاقی و بدی را میگذاید و در نتیجه گله بزرگ حیوانات وحشی بزحمت و خطرهای چهار شده پیوسته از عده آنها کاشته میگردد؛ اما اگر مرد نیک اندیشی فرا رسد و خواهان ترقی و آسایش و سعادت این حیوانات باشد راه درستی را که بآسانی و اطمینان میتوان از آن گذشت میگذاید، راه بد را خراب و مسدود میسازد و راه تنگ باتلاقی را از بین میبرد؛ در اینصورت این گله بزرگ حیوانات رو باز دیار و ترقی میگذارد .

شاگردان من! این مثال را برای شما بیان کردم تا حقیقت آنرا دریابید و معنای واقعی آن چنین است :

طبقه پست و زیرین و برگه آب امیال و خواهشهای نفسانی، مردی که طالب هلاک و رنج و بدبختی دیگران میباشد (مارا) شیطان بدخواه است . راه بد خطائی است که مرکب از هشت شعبه و راه است، یعنی، عقیده ناپاک، اراده ناپاک، زبان ناپاک، استعمال ناپاک، حافظه ناپاک، اندیشه ناپاک، جاده باتلاقی، متابعت امیال و عیش و خوشگذرانی است، راه تنگ و باتلاقی جهالت و نادانی است ."

در نظر بودا هرگونه خوشی و لذت از آنروز که سخت بید و ام و ناپایدار است

شر اصلی *Janka* یا میل شمرده میشود؛ اما همه میل ها بلکه میل خود خواهانه میلی که سودمندی دسته قلیلی از مردم را در نظر دارد.

یکی از شاگردان سوال میکند "از آنده و خوشی کدام يك پايدار است؟" بوداد ر جواب میگوید .

"آنده ای سرور من !"

یکی از شاگردان دیگر را ترش نیدن این جواب نتیجه میگیرد که استاد انتحار را تجویز میکند . ولی بوداد برابر این اتهام بی اساس توضیح میدهد که "انتحار بیفایده است زیرا روح اگر از صافی تهذیب و کمال نگذشته باشد، شاید که بصورت های دیگر تجسم نماید و آنقدر این تجسم ادامه پیدا میکند تا سرانجام بترك "خود" گوید ."

در اندیشه بوداد میل جنسی بزرگترین شر^۳ محسوب میگردد، زیرا حاصل این میل تولید مثل است و تولید مثل هم زندگی^۴ را بیهوده و بی هدف بوادى تازه ای از درد ورنج میکشاند و از آن گذشته، چنانکه یکی از داستانهای اخلاقی ادعا دارد "طبیعت زنان همچون گذرگاه

ماهی در آب، پنهانی و غیر قابل نفوذ است، زنان در دانی هستند که وجودشان پراز بد ذاتی است، جستجو و پیدایش حقیقت در وجود آنان مشکل است، در نظر این موجود، دروغ مانند حقیقت و حقیقت مانند دروغ است" پاسخ بوداد به آناندا یکی از شاگردان نیز همین ادعا را ثابت میکند . سؤال و جواب بین شاگرد و استاد بدینگونه برگزار میشود

آناندا — استاد گرامی بایک نفر زن چگونه باید رفت — ار کرد ؟

بوداد — باید از دیدار او اجتناب کرد .

آناندا — استاد گرامی اگر او را دیدیم چه باید کرد ؟

بودا — د راینصورت باا ونباید حرف زد .

آناندا — اگر بااوسخن گفتیم چطور؟

بودا — د راینصورت باید کاملاً مراقب خود بود .

ولی طی مرور زمان وقایع و حوادث نشان داد که استاد د راین باره د چار

نقیض بزرگی شده است، چنانکه خود بودا روزی بشاگردان د رباره ویزا *Vāsākha* ^{۱۱} چنین گفت

” خانمیکه شاگرد وجود مقدس و کامل (بودا) است و خود منبع فضائل اخلاقی است

بدون اینکه مترصد پاداش آسمانی^{باشد} احسان میکند، ازرنج مردم میکاهد، جزینکی رساندن فکری ندارد، خوراک و آب بارضای خاطر و از روی سخاوت طبع میان نیازمندان تقسیم میکند . سهم خود را از نیکبختی و از زندگی سعادتمندانه دریافت مینماید، د راه باریک و طریق نورانی افتخار و شرافتمندی گام برمیدارد، این خانم د رحالیکه ازرنج فارغ و از خرسندی و خوشبختی بهره مند است د رآن بالا، د ر اقلیم فرخنده آسمانها بروزگاران د راز پاداش کارهای نیک خود رامیباید ”

حتی استاد بقول د یل د و رانت ” یکبار با صرف غذا د رخانه یک «دوبسپی پیروان خود را ننگین کرد .”

بودا برای ایجاد یک زندگی درست و عاری از تشویش، قواعد اخلاقی جامع و مشگلی را وضع کرد . این قوانین د رعین ساده بودن د مرحله اجرا بسیار مشکل میگردند . پنج قاعده اخلاقی بودا چنین است .

۱- مگذار کسی چیزی را که باوداده نشده بستاند .

۱- ” این زن از ثروتمندان و اشرافزادگان (ساواتی) پایتخت (گتالا) بود ”

۲- مگذار کسی که يك موجود زنده را بقتل برساند .

۳- مگذار کسی دروغ بگوید .

۴- مگذار کسی نوشابه های مستی آور بنوشد .

۵- مگذار کسی فاسق و تردامن باشد .

در میان اصول اخلاقی بودا مواردی وجود دارد که بطرز شگفت انگیزی با اصول مسیحیت قابل انطباق است . بودا میآموزد " بگذار يك انسان با مهربانی بر خشم و بوسيله نيکی بر شر چیره شود . . . پیروزی موّثّ نفرت است، زیرا مغلوب^{ده} افسر و شور بخت میشود . . . هرگز^د جهان نفرت را با نفرت از بین نتوان برد نفرت بمحبت از میان میرود . "

بودا در برابر گولی و کند ذهنی بسیاری از مشاجران و متعصبان بطور شگفت آوری صبر و بردبار است با آنکه مردیست مغرور، ولی اراده ای آهنین دارد . میگوید " اگر مردی ابلهانه بمن بدی کند، من او را از محبت بی دریغ خود، برخوردار خواهم کرد، و هرچه بد کرداری او نسبت بمن افزون شود، خوش رفتاری من بیشتر خواهد شد " چنانکه روزی مردی ساده پیر خاشجویی برمیکیزد و آنچه ناشایست است بار استاد میکند، بودا در سکوت بسخنان مرد گوش میدهد و پس از پایان ناسزا از مرد میپرسد " ای پسر اگر مردی نخواهد هدیه ای که باو پیشکش میشود بپذیرد هدیه بچه کس تعلق خواهد داشت ؟ "

مرد جواب میدهد :

" به کسی که آنرا پیشکش کرده است . "

بودا میگوید :

" پسر من ! من نمیخواهم دشنام ترا بپذیرم . و از تو درخواست میکنم که هدیه را برای خودت ناهداری . "

بودا در پاره ای از موارد پیرو فلسفه اکنوسیتسیسم *Agnosticism* (لاادریه) است بقول ویل دورانت " از هرگونه بحث درباره ابدیت ، جاودانگی بودن روح و یا خدا پرهیز میکند . میگوید بی نهایت ، افسانه ای بیش نیست ، افسانه فلاسفه ای است که آنقدر فروتن نیستند که اعتراف کنند ، يك ذره نمیتواند ، جهان را ادراك کند . به بحث از محدودیت و یا عدم محدودیت جهان ، لبخند میزند . " بودا این سلسله موضوعات را " جنگل ، بیابان ، خیمه شب بازی ، پیچ و تاب خوردن ، آشفته گی فکر میخواند ، بودا " براندیشه عبادت بخدای مجهول لبخند میزند میگوید : " این فکر که اسباب خوشبختی و بدبختی ما را موجود دیگری فراهم میکند احمقانه است . "

نیروانا — نیروانا چیست ؟ بودا خود توجیه این نکته را تاريك گذاشته است در سانسکریت معنی این کلمه " خاموش شده " است " مثل چراغ یا آتش خاموش شده " در نوشته های مقدس بودائی لفظ نیروانا در این معانی بکار رفته است :

- ۱ — يك حالت سعادت بخش در حیات این جهان که از راه نابودی کامل امیال خود پرستانه حاصل میگردد .
- ۲ — نجات فروز از نوزادگی .
- ۳ — اقناء خود آگاهی انفرادی .
- ۴ — اتصال خود بخدا .
- ۵ — بهشت سعادت پس از مرگ .

در تعالیم بودا لفظ نیروانا ظاهراً بمعنای اطفاء همه امیال انفرادی و نیز پاداش

يك چنين از خود گذشتگی، که رهائی از تولد و باره باشد بکار رفته است . و اما در ادبیات بودائی این اصطلاح غالباً در مفاهیم دنیوی بکار رفته، زیرا مکرراً از *Akhat* یا قدیس، چنین تعریف شده که اگر این هفت جزء نیروانا را بدست آرید، در این جهان به نیروانا نائل میگردید، خویشنداری، مجری حقیقت، قدرت، آرامش، نشاط، تمرکز فکر و علو طبع، اینها محتویات نیروانا است ولی مشکل علت موجب آن تواند شد علت موجب و سرچشمه نیروانا همان خاموش کردن شهوات نفسانی است .

* * * *

* *

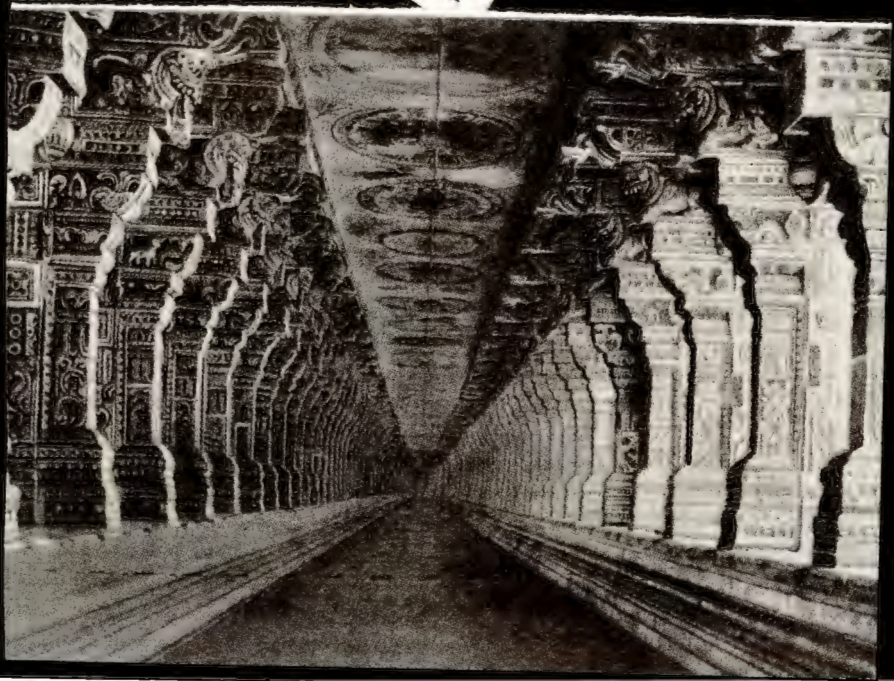
*



موزه ای از سبک هنری در قرن

هجری هفتم تصویر شماره ۱۲

نمودار از سقف
 راجست
 راداو و کرینا در بیان و مرنان
 و الله و خداکی عاشق
 (تصویر شماره ۱۱۳)



را هر دو در
 معبد راموارا
 این معبد می از
 زیباترین و قدیمی
 معبد هندوست
 که در جنوب دلیج
 است
 اول راهروی این
 معبد در حدود
 ۴۰۰ فوت است
 (تصویر شماره ۱۱۴)

تناسخ

ضرب المثل بسیار کهنی میگوید " مرگ در هر خانه ای را میگوید "

چنین است سرنوشت موجود، بد نیا میآید، میزیید و سپس میمیرد . این قانون عصیان زده همیشه وجود داشته و خواهد داشت .

تحت تاثیرات شدت آمیز این قانون، در نزد عموم ملتها عقاید گوناگونی بوجود

آمده که بآنها نام " مذهب " داده اند؛ اما در نظر متفکرین هند و این قانون واجد

يك توالی بی پایان است باین معنی که پندیده های عالم متکثر پایان واحدی ندارند

و یکبار مردن طومار سرنوشت موجود را در نمیورد؛ از اینجا است که در نظر هند و

مرگ د بیایچه سرنوشت است و عموم مظاهر عالم، جزء بسیار ناچیزی از گل مرگ بحساب

میآیند، مگر فرمانروای مطلق در ادوار زیست انسانی دارد و تا آن زمان که فرد

از زیر سلطه مرگ رها نشود، پیوسته بصورت های گوناگون بازیچه انگشتان مقتدرش خواهد

بود . جهان از نظر هند و دارای روند منظمی است " جهان نیز مانند نباتات و

موجودات زنده درون آن، دوره بدوره، مدام در گردش تکامل و تباهی رویش و

ریزش است . برهما یا پراجاپاتی . . . قوه ایست روحانی که سر رشته این روند بی-

پایان را در دست دارد . اگر جهان را آغازی بوده ما نمیدانیم چگونه آغاز نهاد،

شاید برهما تخمی گذارد، بنام جهان و آنگاه بر آن نشست و جوجه درآورد، شاید

این جهان خطای زودگذر آفریننده، یا شوخی مختصری از وی باشد . . هر دوره

یا *Kalpa* (کالپا) از تاریخ جهان بیکهزار عصر بزرگ، یا ماهایوگ —

۴۳۲۰۰۰۰ ساله تقسیم شده است؛ و هر ماهایوگها چهار *Mahayuga Yuga*

یوگا *Yuga* یا چهار عصر دارد، که در هر عصر نسل آدمی گرفتار زوال تدریجی میشود. در ماهایوگای کنونی سه عصر سپری شده است، که بر رویهم ۳۸۸۸۸۸۸ سال میشود، ما اکنون در چهارمین عصر یا کالی - یوگا *Kali-Yuga* که عصر بدبختی است بسر میبریم. ۵۰۳۵ سال از این دوران تلخ سپری شده، اما ۴۲۶۹۶۵ سال باقی مانده است. آنگاه عالم وجود دچار یکی از مرگهای ادواری خود میشود، و برهما یکی دیگر از روزهای (برهمائی) را آغاز خواهد کرد، و ز برهمائی، کالیا ۴۳۲۰،۰۰۰،۰۰۰ سال است در هردور کالیا، جهان از راه وسایل و روندهای طبیعی تکامل مییابد، و راه وسایل و روندهای طبیعی فساد میپذیرد. سراسر عالم وجود درست مانند مرگ يك موش قطعی و مسلم است، و در نظر فیلسوف بسیار مهمتر از آنست، هیچ هدف و غایتی نیست که سراسر خلقت بسوی آن در حرکت باشد، هیچ (پیشرفتی) در کار نیست. آنچه هست تنها تکراری انتهایست. طی تمام این عصرها و عصرهای بزرگ، بلیونها روح از راه تناسخ مداوم و یکنواخت از این نوع بآن نوع و از این پیکر بآن پیکر و از این حیات بآن حیات انتقال یافته است. فرد بواقع فرد نیست، حلقه ایست از رشته حیات، ورقی است از وقایع نامه يك روح، نوع نیز بواقع نوع جداگانه ای نیست؛ زیرا جان گل، یا روح کیکها، ممکن است دیروز روح آدمی بوده اند، یا فردا روح آدمی شوند؛ حیات سراسریکی است و یگانه. آدمی تا حدی آدمی است، در عین حال حیوان هم بشمار میرود؛ خرده پاره ها و انعکاسات موجودات پست دیروز هنوز در پیکر او درنگ دارد و او را بتوحش نزدیکتر میکند. انسان تنها جزئی از طبیعت است، نه کانون آن یا ارباب آن، حیاتپاره ای از زندگی روح

است نه تمام آن، قالبها همه گذراست . . . هند و میگوید ادراك حیات تنها بر اساس این فرض دست میدهد که هر موجود زنده بالفعل، دارد بار مجازات رزائل زندگی پیشین را میکشد یا دارد از میوه فضائل زندگی پیشین بهره مند میگردد . . . اگر يك فرد آدمی دادگری پیشه کند و مهر بورزد و مرتکب گناه نشود پاداش او در يك دوره کوتاه میرنده نخواهد شد . بلکه این پاداش اگر همچنان در فضیلت خود پایدار بماند، در پهنه حیاتهای دیگر وی نیز که مقام بالاتر و اقبال بهتری خواهد داشت امتداد مییابد؛ ^{اما} اگر بتباه کاری عمر سرکند، بصورت مطرود، یا رسو، یا سگ، دوباره متولد میگردد . این قانون کارما مانند *Morins* یا تقدیر یونانیان، بالاتر از خدا ^{یان} و آدمیان، حتی خدایان نیز نمیتوانند، حکم قطعی و مطلق آنرا تغییر دهند . یا بتعبیر متاهلین، ناموس کارما و اراده یا عمل خدایان یکیست . ولی کار تقدیر نیست زیرا تقدیر حکایت از این میکند، که آدمی در تعیین سرنوشت خود درمانده است؛ اما کارما (با در نظر گرفتن کلیه حیاتهای آدمی) ^{آدمی} را آفریننده سرنوشت خود میکند . بهشت و دوزخ نیز بکارما، یا باین رشته ابدی زایش و مرگ پایان نمیدهد؛ روح پس از مرگ تن، شاید برای کیفر خاصی بدوزخ میروند، یا برای گرفتن پاداش عاجل و خاصی ببهشت روانه شود؛ اما هیچ روحی برای همیشه در دوزخ نخواهد ماند و ارواحیکه مخلص در بهشت میشوند اندك است؛ تقریباً هر روحی که وارد دوزخ و بهشت میشود، باید دیر یا زود بزمین بازگردد، و کارمای خود را در تناسخات نوین طی کند؛ آنچه گذشت عقاید متفکران پیش از بودا بود؛ ولی در فلسفه بودائی برای خلاصی از بند تناسخ راه نجاتی گشوده شده است و آن توسل بعالَم نیروانا است .

د رفسفه بودائی؛ تولد رنج جانگاہی است که پیوسته و بطور مداوم د رجان وتن انسان طغیان میکند؛ ولی برای هرتولد مرگی هم وجود دارد که بر روی نور خواهشها وتمناهای جسم میغلطد و آنرا تباه مینماید. علت العلل ویگانه موجب رنج خیز بودن جهان اینستکه موجود؛ اسیر سلسله توالد است؛ تنها آنگاه میتوان وجود را بشرف بی رنجی مفتخر گردانید که آنرا بعالم ملکوت آسمانها، بجهان نیروانا رسانید. این جهان کجاست؟ آنچه معلوم است اینستکه این جهان از قید مکان آزاد است؛ اثیر است؛ بهر حال اگر هند و بآن مکانیت میدهد؛ تنها برای آنست نجات یافتگان را د رآن جا ومسکن دهد؛ زیرا هنوز تصور انسان نتوانسته است به بی مکان دست یابد؛ دهر صورت آنجا جائیستکه لذت و خرسندی؛ سرور و شادمانی و نعمت ابدی وجود دارد و ههر آرزومندی بآرروی خود میرسد.

سرنوشت موجود؛ چه د ر عالم نیروانا و چه د رجایگاه تیره روزان همیشه ثابت خواهد بود؛ آنکس که نتواند خویشتن را بملکوت آسمانها برساند؛ گرفتار جهان رنج خیز خواهد گردید و روحش هرگاه بشکلی د ر خواهد آمد؛ پس موجود تیره روزا ز بند تناسخ رهائی ندارد؛ ولی آنکس که خوشبخت است چه روزگاری خواهد داشت؟ او از قید تنوع آزاد است گرفتار خوشبختی ازلی است؛ او برده وجودی است که مرگ را د ر آن راهی نیست.

اساسا مسئله مرگ و زندگی از کهن ترین زمان تا کنون همیشه افکار انسان را بخود مشغول داشته است. موجود یکه آفریده میشود از کجا آفریده میشود و غرض از این — آفریده شدن چیست؟ این آفرینش آیا تنها بموجب برآورد نیاز طبیعت است و یا آنکه نیروهای مافوق طبیعی برای تسلی غرور خویش باین تفتن احمقانه دست یازیده اند؟

بقدرت میتوان گفت هنوز هیچ اندیشه ای بطور قطع به کم و کیف این راز آگاهی نیافته است . همینقدر راست و قتیکه مغز متفکر انسانی، از تفکر در چگونگی این شگفتی خلقت ناتوان میماند ، ناگزیر برای آرامش نفس خویش تمسکی می یابد و آن توسل میجوید؛ این دست آویز اعتقاد بیک نیروی ماوراء الطبیعه است که از حد و عینیات خارج است . مصر باستان بر فراز آسمانها این نیروی عظیم را که از آن گاه هیولاها بوجود میآید جای میدهد . افکار حقیقت جوی یونانی نیز از رک این امر غامض میماند و تختگاه این نیرو را بر قلل سربلک کشیده المپه مکان میدهد و بالاخره همه ایمان میآورند که دم مرموز و پنهانی این نیروها بر تمام شئون موجودات وزان است و بازیچه های ترحم انگیز خویش را که زندانی این جهانند هرگونه که بخواهد بازی میگیرد . عموم این عقاید اساساً از اصل صیانت نفس سرچشمه میگیرد . موجود از آنجا که لذت زیستن را چشیده است مایل نیست بشادگی خویشتن را زیر تیغ مرگ بیاورد؛ ولی امرگ گزیز ناپذیر است و مقاومت موجود در برابر آن احمقانه مینماید؛ ناگزیر موجود نقطه التحائی میجوید تا خویشتن را از چنگال این گرفتاری عظیم برهاند؛ از اینرودرتصورات خویش جهانی میسازد که زندگی جاودانی در آن حکمفرماست و کمیت مرگ در آن راه ندارد . از ماحصل این اندیشه در جهان پدید میآید، یکی فانی و دیگری زوال ناپذیر . از نظر هندی و بحث درباره ماهیت زندگی موجود، و وضع تغییر پذیر او بین این دو جهان امری است که کاملاً به تناسخ مربوط میشود (تغییر شکل ارواح) .

مسئله تناسخ و علائم و آثار آن پیش از ظهور عقیده (وجود واحد و کلی) اولین بار در کتب (ودا) نمایان شده است . از فحوای سرودهای (ریگ ودا) معلوم میشود

که در رکیش قدیمی هند امربازگشت روح پس از مرگ و حلول آن در بدنهای دیگر و بطور کلی مرگ و تولد جدید اساساً مطرح نیست. تنها راجع بجایگاه خوشبختان و نجات یافتگان بدینگونه اشارتی رفته است.

"در قلمرو (یا ما) کسانی که راه سیاه و تاریک مرگ را پیموده اند، برای همیشه خرسند و خوشبخت میباشند" اندکی پس از دوره (ریگ ودا) تصور جدیدی در موضوع عالم پیدا میشود. هرمان اولد نبرگ در این باره اظهار میدارد "از هر طرف نیروهای وحشتناک و مبهمی که رموز و اسراری پیرامون آنها را گرفته بود بر جهان حکم فرما گشت، این نیروها بایکدیگر در جنگ بودند و مانند دشمنان سهمناکی در سرنوشت انسان دخالت داشتند؛ این موضوع در قلمرو سلطه و نفوذ مرگ هم وارد شد و مطابق این عقیده، قدرت و توانایی مرگ با ضربت مهلکی که بانسان میزند و او را از عذاب زندگان خان میسازد، پایان نمیرسد" زیرا نیروی مرگ در دنیای دیگر نیز آنکس را که نتواند باندزها و خواندن — وودها خود را نجات دهد، پیوسته در نبال خواهد کرد و در آن دنیا نیز بر او مسلط است و او را میکشد و دوباره بکشتن ادامه میدهد. بنابراین عقیده دیگر مرگ دارای نیروهای متشکلی است که پاره ای از آنها در این دنیا و پاره ای در دنیای دیگر سایه خود را بر سرانسان میگسترانند. این عقیده در کتب مقدس بطور آشکاری مشهود است.

"آنکس که بدون نجات یافتن از مرگ بدنیای دیگر میرود، مانند هنگامیکه در این دنیا است، مرگ بدون هیچگونه رعایت و ملاحظه هر موقعیکه خواست او را میکشد؛ این کس شکاردائمی مرگ است".

و در جای دیگر چنین چشم میخورد "نیروهای مرگ در حقیقت بر تمام عالم فرمانروایی و

تسلط دارند؛ آنکس که هیچ قربانی و نذری بدانشها تقدیم ندارد، مرگ در هر عالمی او را تعقیب میکند؛ اما کسیکه برای نیروهای مرگ قربانی و هدیه نثار کند، در عوالم بعدی مرگ از او دور میشود.

آنچه از عقاید پیشین هند و درباره مرگ بیان شد، پایه ای برای تخیلات بعدی گردید، تا آنکه در طریقه رهبانیت بودا، اعتبار فوق العاده ای یافت؛ تقریباً امور دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد؛ ولی راه نجات از مرگ در طریقه رهبانیت با روشی که برهمنان اتخاذ کرده بودند بکلی فرق داشت. از نظر برهمنان راه نجات بوسیله قربانی مسلم میشود؛ تنها باین وسیله است که هرگونه پیش آمد ناگوار^ی را که مرگ در پیشاپیش آنهاست میتوان دفع و از بندهای مرگ رهائی یافت. گذشته از خود قربانی علم قربانی نیز میتواند، همان نیروی آزادی بخش را پدید آورد؛ گسانیکه این معرفت را حاصل کرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند، پس از مرگ از نو متولد میشوند؛ این تولد جدید در دنبال خود مرگ ندارد؛ ولی آنها که این معرفت را حاصل نکرده و مراسم این قربانی را بانجام نمیرسانند، پس از مرگ از نو متولد میشوند؛ ولی مجدداً و برای همیشه در معرض مرگ خواهند بود.

اما در طریقه رهبانیت، امر نجات بوسیله کشتن امیال ذمیمه و مهار کردن نفس سرکش میسر است، باید غنا و بی نیازی را در محیط نفس حاکم کرد، تا روح را از زندان الم انگیز تناسخ نجات داد. فلاح موجود از نیروی باطنی خدا و ناشی میشود، روح انسان قابلیت تکامل پذیری دارد و از آنجا که مظهری از صفای دنیا و دیگر است باید کوشید تا روح به مانع عالم صفا و خلود عودت داده شود و اینکار

ممکن نیست مگر پیروی از اصول هشتگانه بودا . بدینگونه و با رعایت اصول اخلاقی بودا فرد معتقد بتناسخ^۱ قادر خواهد بود، روح را بمرحله ای از معرفت برساند که در آنجا (تجدید مرگ و حیات) و گرفتاری موجود دریند تیره روزی^۲ افسانه عالم متکثر تلقی گردد .

با آنکه بودا انقلابی در فلسفه هند بوجود آورد و مذهب اخلاقی نوینی بجهان عرضه داشت ولی نتوانست از قید اندیشه مرگ و زندگی مکرر که ودیعه ای بود از طرز تفکر پیشین^۳، خود را رها گرداند؛ ناگزیر اندیشه تناسخ را با همان صلابت پذیرفت ولی طریقه وصول بآن را از حیطة موهومات نجات داد و در نیروی باطن — متمرکز کرد .

=====

=====

=====

==

==



نقشی از فرسهای آجانتا
 گلری شاهخت و شاهزاده
 نقاشی بودائی ۱

نقش بر شاره - ۱۵



معبد دلیوارا (مسجد کاٹھین)
این مسجد در دلی واقع شده است
تصویر کاره ۱۶

هنر هند

سخنی باجمال درباره هنر هند تا عصر بودا — هنر هند نیز مانند تمدن آن قدیم و کهن است؛ انسان در برابر قدمت و تداوم هنر هند، و نیروی جادویی آن با کمال فروتنی و چارحیرت میگردد.

هنر هند که منشاء آن از تمدن کهنسال قسمت غربی هندوستان، که یکی از تمدنهای کالکولتیکی است، بنیان گرفته و تا عصر حاضر پنج هزار سال تاریخ دارد. این هنر بادوام انقطاع ناپذیر خود، بی آنکه بطور عمقی رنگی از بیگانگی‌ها بگیرد (۱) پیوسته خصوصیات مادی و معنوی خود را در طی زمان مزبور حریصانه حفظ کرده است. سرچشمه هنر و تمدن هند را باستانشناسان از دو ناحیه ایکه بتازگی در نتیجه حفاریهای آنان کشف شده دانسته اند. این دو ناحیه عبارتند: از موهنجو (۲) و هاراپا. ولی باید در نظر داشت که بخش جنوبی هندوستان نیز در بنیان گذاشتن این تمدن در جای خود سهمی دارد.

کشفیات موهنجو دارد و هاراپا برای روشن شدن باستانشناسی ماقبل تاریخ در دره هند بسیار مهم بود (اساس هنر هند و خاصه معماری آنرا باید در تمدنها ماقبل تاریخ این سرزمین جستجو کرد) و همچنین حفاریات دیگری که در ناحیه سند و پنجاب و بلوچستان انجام گردید، بر رویهم آگاهیهای ما را نسبت بتمدن هند فزونی میبخشد.

- ۱- داینجا باید هنر اسلامی را که يك تاثیر ثانوی و تقریباً مثبت بوده است از نظر دور نداشت اگرچه باید اذعان داشت که هنر اسلامی نیز از تاثیرات مستقیم هنر و تمدن هند بسی دور نمانده است.
- ۲- "این ناحیه در یکصد و چهل میلی شمال شرق کراچی در منطقه سند واقع شده است"
- ۳- "هاراپا در سیصد میلی شمال غربی دهللی در ناحیه مونتگمری منطقه پنجاب قرار گرفته است."

هند قرن‌ها پیش از ورود آریاها دارای تمدن نسبتاً عظیمی بوده است . در

ریگ ودا کتاب مقدس مذهبی هند، درباره ساکنین دره هند، پیش از هجوم اقوام آریا^{ئی}

تذکر داده شده است که "آنها مردمان بومی در نواحی شمال غربی هند، بنام

داساس *Dasas* یا داسیپوس *Dasyus* بوده و دارای قد کوتاه، پوست

سیاه، بینی کوچک و طرز صحبت دشمنانه ای بوده و در شهرها و قلاع زندگانی کرده

و در صنایع مختلف مهارت تام داشته و مذهب بخصوص داشته اند ."

گوآنکه تعدادی از مورخین این تذکرات را قبول ندارند؛ ولی کالدول کیش

بهر حال یادآوری میکند که "ساکنین هند قبل از آریاها دارای معابد، شهرها

پادشاهان، صنایع فلزی و کتابهای نوشته شده بوده اند . " از اینگونه اظهار نظرها

که بگذریم سرانجام باید بپذیریم که هنر هند، یکی از اثرات معنوی تمدن و مذهب هند

است که بنا بگفته ویل دورانت "در خلال تقلبات پنج هزار ساله خود، زیباییهای

خاص خویش را همواره به حد شکل میآفریده است ."

آنچه که از آثار هنری هند، اکنون بجای مانده است، چه آثار ابتدائی که از-

ویرانه های موهنجودارو و هاراپا بدست آمده، مانند صورت سفالینه زنان و حیوانات

و پیکره مردان ریشدار و ساخته از سنگ آهک (شبیه مجسمه های سوڑی) و مهرها

و دیگر زینت آلات از عقیق و زیورهای زرین و صیقل خورده که تعدادشان بسی-

فراوان است و چه آثار بزرگتر و پخته تر، از قبیل معابد و مجسمه ها و نقاشی ها-

همه و همه شکسته و ناقص مانده است و دلیل هم آن نبوده که "هند در کار خود-

گاهگاه سستی میکرده بلکه جنگ و نشئه بت شکنی مسلمانان شاهکارهای بیشماری

از ساختمانها و پیکرها را ویران کرد و مردم نیز بر اثر فقر از نگهداشت باقی آثار غافل ماندند .

هنگامیکه انسان باین بقایای ناقص که عظمت از آن میبارد، چشم می‌دزد، در اولین نگاه مشکل میتواند از همه آن‌ها لذت ببرد؛ زیرا بنظره اول " موسیقی هند غربی و نقاشی آن مبهم و معماری آن مغشوش و پیکر تراشی آن بی تناسب مینماید؛ اما در این سیر و تماشا، هرگام که برمیداریم، باید، بخاطر بسپاریم که ذوق ما مخلوق لغزش پذیر سنن و محیط محلی و محدود خود ماست و اگر در باره هند و هنرهای آن با موازین و معیارهایی که در خور زندگی ما و بیگانه از زندگی هندیان است داور کنیم هم نسبت بخود و هم نسبت بطل خارجی بی انصافی روا داشته ایم .

در هند کهن هنرمند وجهه‌ای از صنعتگر را دارا بود و این دو برادران صاحبان يك روح در دو قالب بودند . هنر هنوز بصورت مصنوعی در نیامده بود تا از قبل آن انسان به تنگنای جان‌کندن بیفتد . " در آن هند که حیات خود را به رزمگاه *Plassey* (۱) از دست داد . هرکارگر چیره دست مانند کارگر قرون وسطای ما يك صنعتگر بود، به زاده ذوق و مهارت خود، صورت و جان میداد . . . شگفت آنکه سفالینه سازی در هند، از دستگاه صنعت بکارگاه هنر نرفت؛ مقررات فرقه استعمال مکرر (۲) يك ظرف را سخت محدود کرده بود و برای تزئین ظروف بید و ام و شکننده سفالین کج سرعت از دست کوزه گر بیرون می‌آمد چندان انگیزه و ذوقی باقی نماند . هرگاه که قرار میشد ظرفها از فلزی گرانبها ساخته شود، هنرمند، همه کوشش و هنر خود را بید ریغ بر سر آن مینهاد، در مؤسسه

۱- تفسیر، دریاوردی ص ۷۵ مندرج است

۲- این تفسیر نیز دریاوردی ص ۷۵ و ۷۶ است

ویکتوریای شهر مدرس به آن گلدان سیمین تانخور یا آن بشقاب زرین کاندی که به برگ تنبول منقش است، بنگرید! و هنرمندی هند و را بسنجید . برنج را میکوفتند و از آن چراغها و کاسه ها و ظرفهای گونه گون بشمار میساختند؛ آمیزه سیاهرنگ روی را (بنام *Bidi*) غالبا در ساختن جعبه طشت و سینی بکار میبردند و يك فلز را روی فلز دیگر میکشیدند و در آن کار میکردند، یا با زر و سیم میاندودند روی چوب اشکال گیاهان و حیوانات فراوان میکنند . از عاج همه چیز میساختند از پیکر خدایان گرفته تا طاس روی درها و دیگر اشیاء چوبین، عاج مینشانند و برای لوازم آرایش و عطریات مجری های قشنگ میساختند . زیورها، فراوان بود و توانگر و تنگدست آنها را بعنوان زینت یا انداخته بخود میآراستند .

ها *Jai pur* در تابیدن رنگهای لعابی بر زمینه های طلا پیشی گرفت، قزن قفلی مهره ها، چاقوها و شانه ها با شکل های زیبا ساخته میشد، و طرحهایی از نقش گل و حیوان یا نقوش مذهبی بر آنها کار میکردند، آویزه برهنی در آن مختصرگنجا که میداشت، پنجاه تصویر از خدا جای داد . پارچه بافی هند باچنان هنرمندی توأم بود که هیچکس بر آنها پیشی نگرفته است، از دوران سزار تا عصر ما سراسر جهان بافته های هند را تحسین کرده است (۳)

-
- ۱- دیهی است در جنوب غربی هند، پیروزی ارتش انگلیس بسال ۱۷۵۷ در این میدان به استقرار آن دولت در هند کمک کرد .
 - ۲- هندوی عضو فرقه بدانگونه بود که یوان جوانگ در ۱۳۰۰ سال پیش شرح داده است . . . ظروف غذا از فردی بفردی دیگر تحویل نمیکرد، ظروف سفالین یا چوبین پس از صرف غذا دور انداخته میشود، ظروف زرین و سیمین مجدداً صیقل زده میشود.
 - ۳- " شاید هند قدیمترین کشوری باشد که مردم آن با قالبهای خاص بر پارچه نقش و نگار میزدند . "

گاه میشد که با حسابهای بسیار دقیق و پیر رنج، هرتاروپود را قبل از آنکه بردستگاه بافندگی ببندند، رنگ میزدند، پاپای جلو رفتن بافت، طرح پارچه نمودار میکردید و از هر دو طرف بهم شباهت پیدا میکرد، از *Kahddan* های خانه بافت گرفته، تا پارچه های زربفت، از پیژامه های (۱) نظر گیر گرفته تا شالهای کشمیر (۲) که در رزهای آن دیده نمیشد، و هر جامه که در هند بافته میشد، آن چنان زیبایی داشت که خلق آن فقط از هنرمندان باستان و هنرمندان فطری این عصر ساخته است . ”

تمدن ماقبل تاریخ هند، هنرمندانی در دل خود پرورانده بود که آثارشان از نظر زیبایی و تناسب با هنر یونان که کاملترین نوع خود، در ادوار باستانی بود قابل مقایسه بوده است . سرجان مارشال در کتاب مهنجودارو و تمدن دره هند مینویسد ” برای اولین بار که مجسمه های کوچک ها را پا را مشاهده کردم، بسیار بعید بنظر میرسید که اینها صنایع ماقبل تاریخ باشند . ”

کارلتون نیز چنین یادآوری میکند که ” بدن مجسمه های *Torso* ها را پا

زیباترین نمونه های هنرهای زیباست که در خاورمیانه تا زمان نقوش کنده (*Bas-Relief*) نقوش فرو رفته آشوری که تقریباً ۲۰۰۰ سال دیرتر ساخته شده است وجود دارد . ” هم او ادعا دارد که این آثار با مجسمه های یونانی نیز قابل مقایسه

۱- از لغت *Pajamas* هندی بمعنی پوشش-پا . ”

۲- این شالهای عالی پشمی را از چند تکه میساختند، و ماهرانه بهم میدوختند

بطوریکه در رزها دیده نمیشد، و یکپارچه بنظر میرسید . ”

اند . در هنر باستانی هند نفوذ عناصر طبیعی و تاثیر مستقیم آن در نقش انگیزی آثار هنری بوضوح مشاهده شده است ، هنرمندان باستانی تمایل عجیبی بنقش —
 آفرینی پدیده های عینی داشته اند . (۱) اینگونه عناصر که بتصور هنرمندان نیروی ^{دارای}
 مرموز و نهانی بوده اند ، در نظر عموم ملل باستانی (خاصه هندوان) وجهه ای از تقدس داشته است . زیرا نیاز انسانی بوسیله آنها برآورده میگشته است ، این عناصر که قابل رویت و وجودشان عینی بوده ، قادر بوده اند ، که انسان را از تنگنای احتیاج رهائی بخشند . بهمین موجب هنرمندان برای جاوید نگهداشتن خاصیت —
 نجات بخش این عناصر ، از ترسیم نقش آنها خود را ناگزیر میدیدند . چنانکه اغلب سفال نوند ^{āra} *Nunda* شباهت تامی به برگ درخت پیپال *Pipal* داشته که از زمره درختان مقدس بحساب میآمده است و مردم برای آن احترام ویژه ای قائل بوده اند . (اکنون نیز در هند درخت پیپال و انجیر رنگی از تقدس برچهره دارند)
 پاره ای از حیوانات نیز در روح هند و همین حس احترام را القاء میکردند ؛ مثلاً گاوهای وحشی و فیلها و پرندگان در روح هنرمند هند و انگیزه ای از پرستش ایجاد میکرد . در نواحی رول — جو — کوند *Rohl-Jo-Kund* و پاندھی واهی *Pandhi-Wahi* و کرشت *Kerchat* و مناطق دیگری که در دره سند واقع اند ، نقوش تزئینی حیوانات ، از قبیل سرهای گاوهای وحشی استیلیزه شده بر روی سفال بدست آمده است و نیز در تزئینات سفالهاییکه از قبرستان نال —
 ۱ — در دوران قدرت و مذهب آثار هنری منحصر بتجسم موضوعات خیال انگیز گردید
 در این دوران موضوع اغلب آثار هنری حماسه های خدایان بود .

Nal بدست آمده نقش پرندگان، گوزنها و عقربها دیده شده است که جملگی داستان سرای ادعای فوق است .

از بررسی آثار بدست آمده بنظر میسر شد که هنرمندان باستانی دارای روحی سرشار از تحرك بوده اند، و نقش انگیزی آثارشان نمایش مبارزه و جنگ بوده است در آثار آنان رکود و سستی که خاص هند و آن بعد از پیدایش مذاهب بدبینانه است کمتر مشاهده شده است . در حالیکه در هند زمان قدرت مذاهب مسئله زندگی و توجه بامور مادی و عینی، امر ثانوی بحساب آمد و نسبت بدان، بی توجهی عمده اعمال گردید زیرا " هندوها مذهبی از قبیل مذاهب بودا و جین داشتند و این مذاهب آنها را برای انجام تکالیف زندگی ناتوان ساخت . . .

وضع هند تا مدت چهارصد سال از (۶۰۰ تا ۱۰۰۰ بعد از میلاد) چنان بود که بیگانه را دعوت بتسخیر میکرد .

"چنانکه سلطان محمود غزنوی چندین بار بهند لشکر کشید و هرسال با غنائم فراوان بازگشت ، و تحت عناوین بت شکنی و مبارزه با شرک، آثار هنری بیشماری را بمحاق آتش کشید و یا شکست .

" در ماتورا *Mathura* (در جانا) مجسمه های زرین معبد ها را که —

سنگهای قیمتی بر آن نشانده بودند برکنند و خزانة های پراز طلا و نقره و جواهرات آنرا خالی کرد ، وی معماری این معبد بزرگ را بدیده اعجاب و تحسین نگریست و تخمین زد که ساختن چیزی بمانند آن یکصد میلیون دینار تمام میشود و دویست سال کار لازم دارد؛ آنگاه بفرمان او آنرا با نفت خیساندند و سراسر سوختند . " اینگونه

یورش که هند را مطلقاً مستاصل کرد؛ صرفاً از بیعلاقگی مردم هند نسبت بجهان حکایت میکرد، مذاهب جاییسیسم و برهمنی و بودیسم، عموماً بیقیدی در دناکی در روح هند و بوجود آوردند، که در طی زمان نسبتاً کوتاه هند وستان برای بیگانگان خوان یغما گردید. منشا عموم ترقیات و پیشرفت‌ها و حتی شکست‌ها و نابودی‌ها، از آغاز سرایش وادها بعد از دین بوده است، دین در هند وستان هزاران سال بر عموم مراحل حیات انسان حکومت داشته است و آیا نمیتوان گفت عصر حیاتی این ملت را بزهر نابودی آلوده است ؟

" در هیچ کشوری باندازه کشور هند، دین اینهمه قدرت و اهمیت ندارد اینکه هند وها به بیگانگان، اجازه دادند تا مکرر بر آنان فرمانروائی کنند؛ جزئاً علتش آن بوده که زیاد در بند آن نبوده اند، که چه کس بر آنها حکومت میکند و از آنان بهره‌بر میدارد، (اعم از بومی یا خارجی)؛ آنچه نهایت اهمیت را داشت مذهب بود نه سیاست، روح بود، نه جسم، حیات اخروی بود، نه حیات گذرنده این دنیا. هنگام آشوکا در شمار پاکان درآمد و اکبر تقریباً ملیت هند و پیدا کرد؛ سلطه دین تقریباً حتی بر مقتدرترین افراد، آشکار گردید؛ در این عصر (عصر بودا) نیز یک قدیس - برای نخستین بار هند وستان را متحد کرد، نه یک سیاستمدار."

این مطلب بخوبی نشان میدهد که هنر هند نیز مانند بسیاری از پدیده های زندگی تحت تاثیر مستقیم مذهب قرار داشته است.

از دوران باستانی که بگذریم جهان از نظر هنرمندان دوران تاریخی بعنوان مثلی است از واقعیت خویش، هنرمند پیوسته با ترسیم و تجسم این مظهر عینی

میکوشد تا واقعیت هستی را در ذهن خویش جلوه دهد. وقایع را بصورت نمود های آن مینگرد و در آن نه آنچنانکه خود میخواهد، بلکه بدانگونه که قوانین و اخلاقیات با و آموخته است دست میبرد و سرانجام شکلی میآفریند که خالی از هرگونه فردیت و تجسم احساس فردی، کلاً بعقاید اجتماعی او مربوط میگردد. " تمام اشیاء جهان از نظر هنر هندی تظاهری است از حقیقت و هنرمند میباید در آنها بدقت و مکا بپردازد و هدف هنر چیزی جز آن نیست که از " وراء " پرده تظاهری حقیقت باطنی و ما وراء الطبیعی را نشان بدهد ."

یکی از اصول اساسی و پابرجائیکه در هنر هند، بعنوان قانون لغزش ناپذیر وجود داشت، رعایت سنن و اصولی بود که مانند کتاب نظری هنر پیوسته باید مراعات میشد؛ اگر هنرمندی عمداً میخواست از سنتهای محکم گذشته سرپیچی کند و یا آنها را نادیده اندازد، نه تنها هنر او ارزش اجتماعی نمییافت؛ بلکه خود او بنام مرتد شناخته میشد؛ زیرا که رعایت این سنن بمنزله بزرگداشت دین و عقاید مذهبی بود .

" هنرمند هندی خود را پیشه ورمومنی میدانست پیشه وری که افتخار خدمت بمعبد یا دربار را داشت، این خدمتکار متقی میبایستی که برموز حرفه خود آشنا کامل داشته باشد و اگر کسی راز حرفه خود را نداند پس از مرگ بدوزخ خواهد رفت و برنج ابدی در چار خواهد گشت . الهام عاری از اطلاعات فنی بهمان اندازه بیفایده است که مهارت فنی بی الهام . . . برای آنکه هنرمند از نعمت الهام بهره مند گردد، لازم است که بر ریاضت و تذکیه نفس بپردازد . یعنی در عالم تفکر فرو رود و در باره اثری که میخواهد بوجود بیاورد بیاندیشد و در آن خود را غرقه سازد

چنان که تمام جزئیات اثر هنری، پیش از آنکه خلق شوند، در ذهنش منقش شده باشند. اما جزئیات اثر هنری نتیجه ترجیح شخص هنرمند نیستند، بلکه در اثر ممارست و دانستن قوانین هنری در ذهن مرکوز میگردند. " این قوانین قبلاً مدون شده و مربوط بوده است بتناسب و حالت و حرکت بدن و حرکات اعضای بدن و دستها هنرمند هندی میبایستی این قوانین را فراگیرد. قوانین هنری نزد هنرمند مقام فرمولهای ریاضی را نزد مهندس داشته است. . . . " هیچ اثری بدون رعایت قوانین هنری زیبا نخواهد بود. اگر هنرمندی حالات دست را در فعالیتهای مختلف از قبیل تعلیم، تفکر - رقص و غیره نداند؛ چگونه نقاش یا مجسمه ساز ماهر خواهد گردید؟ تمام این حالات جزء قوانین هنری تدوین گردیده است. " و هنرمند نیازی ندارد که با چشم سر با شیاء جهان بنگرد و از آنها الهام بگیرد؛ بلکه همین قوانین ذهنی سرچشمه الهام او واقع خواهند گردید. . . بنا براین هنرمند هندی از روی مدل زنده بکار نمیپرداخت؛ بلکه مدل او همواره در ذهن او ساخته و پرداخته میگردید. بنا براین هنرمند تا حد زیادی کلی داشت و با هنر فردی و اختصاصی غربی تفاوت دارد. اما در ضمن همین هنر کلی و غیرفردی، با آثاری برمیخوریم که از عمیقترین آثار هنری جهان بشمار میآیند. "

باین ترتیب معلوم میشود که هنر هند را ایمان بمذهب و سنن تغیرناپذیر گذشته بارور گردانید؛ اعتقاد باین اصل که مذهب نیروی بخشنده گی حیات جاودانی دارد و ابدیت تهی از رنج را در تیررس آرزوهای انسان قرار میدهد؛ امری بود که روح هنرمند هند را در خود غرقه ساخته بود؛ این گفته گابریل مارسل منتقد معاصر

فرانسوی مطلقاً برای هنر هند، دارای اعتبار خردمندانه ای است او میگوید "عنصر ایمان که من بسم خودم آن را در هر چیزی که شایسته نام (هنر) باشد؛ - جاودانی میدانم . " بخاطر همین عنصر متعالی ایمان بود که هنرمند هندی در جست آنچه بوجود آورد، حماسه ای از مذهب و سنن او بود . هنرمند هند و پیوسته از قوانین محکم و لغزش ناپذیر پیروی کرد و پیش از آنکه از احساس خویش یاری گیرد از معرفت مذهبی خویش نیرو گرفت؛ زیرا بنا بر گفته ژاکوب برکم ارت " تنها عقیده و ایمان میتواند در قلب انسان لرزشهای پرشکوهی ایجاد کند و بعالیترین استعداد های بشری اجازه دهد که در این زمینه ریشه کنند . عقیده و ایمان در عالم هنر شناسائی قوانین جدی و محکم را بحد کمال میرساند؛ برخلاف روش هنرمندان منفرد که هیچ قید و بندی برای خود نمیشناسند . "

در طی زمانی طولانی هنرمند هند و از آنجا که موضوع هنر او مقدس بود - دارای آن صفت ممتاز گردید که مرحله نهایت نامیده میشود . آثاریکه تحت تاثیر همین موارد الهام قدس آمیز بوجود آمد، در ذروه کمال بود؛ چنانکه تعدادی از نقاشیهای آجانتا آنچنان ماهرانه نقش شده است که نه تنها از نظر فن و تکنیک با آثار *Giotta* و لغونارد و داونچی برابری میکند؛ بلکه از نظر صلابت و استحکام شیوه به شام آخرین داونچی نیز برتری دارد . در موارد نادری همین وضع را هنر معماری و پیکرتراشی هند دارا است؛ بنا بادعای ویل دورانت پیکر تراشی پیش از بودائی چنین وضعی داشته است " شاید در آن دوران که هند از رهگذر هجوم آریان ها دچار تنگدستی شد؛ در کار مجسمه سازی چوب را

جایگزین سنگ کرده باشد؛ یا شاید آریان ها چندان بجنگ سرگرم بودند که بکار هنر
 دل نمی نمودند . تاریخ قدیمیترین مجسمه های سنگی که از هند باقیمانده فقط بزما^ن
 آشوکا میرسد؛ اما از کمال استادی که در پرداختن این مجسمه ها بکار رفته است
 میتوان یقین پیدا کرد که هنر مجسمه سازی پیش از آن تاریخ قرنهای در کار رشد و
 تکامل بوده است . ”

معماری هند و نیز تاریخی بس عظیم دارد؛ چه از آن زمان که هنر معماری هند
 صیغه ای از معماری ایرانی گرفت و چه پیش از آن پیوسته رو بتکامل بوده است . در
 حفاری ها راپا آثار سیلوها و حمامها و قلاع و کاخها بچشم میخورد که نمونه درخشانی
 از اهمیت^{اهتمام} ملت هند باین هنر میباشد . بدون شك تکامل و درخشندگی هنر هند
 را در عصریکه مذهب بودا تاثیر شگرفی در تفکر هند و گذارد؛ باید جستجوکنیم .

*

هنر بودائی هند

اگر قبول داشته باشیم که دین د رموم شؤونات هند اثرانکارناپذیری داشته است باید بپذیریم که مذهب اخلاقی بوداد رزروه کمال این تاثیر قرار دارد؛ مذهب بودا توانست هنر هند را بدوران رشد و نبوغ خود برساند. طی چندین قرن که این مذهب با ابهت تمام به تقریباً بیش از نیمی از سرزمین هند راه پیدا کرد؛ بدنبال خود هنری آورد که علاوه بر دارا بودن خواص دیرینه روح هند و مختصات مذهب نوین را بطور بارزی بر چهره داشت؛ هنر جدید دارای وحدت بود، موضوعات هنری بدور محور وجود بودامیچرخید؛ زندگی و تعلیمات و اندیشه های او اساس مطالب هنری را تشکیل میداد کار حجاری، ساختن مجسمه های از استاد بود، پیکر را در حالت جذبه و اشتیاق میساختند و بآن نوسانی از تفکر و اندیشه میدادند؛ ساختن پیکر حیوانات و درختان نشسته الهامات هنرمندان از اندیشه های استاد بود؛ بودا را بصورت های گوناگون پرند و فیل و انسان میساختند (مربوط بامرتناسخ) خلاصه آنچه موضوع هنری قرار می گرفت منحصر را مربوط بتعلیمات و اندیشه ها و زندگی بودا بود. هنر بودائی در دوران زندگی استاد و حتی یکی دوقرن بعد از مرگش چندان پیشرفت نداشت؛ زیرا طی این سالها مذهب بودا نیز هنوز مراحل اولیه خود را طی میکرد؛ اگرچه پس از مرگ بودا تحولاتی در مذهب پدید آمد و بدنبال آن مذهب بودا بدو شعبه تقسیم گردید ولی دوره رشد و ترقی هنر بودائی مربوط باین سالها نمیباشد؛ این سالها فقط توانستند انگیزه های هنر بودائی را بوجود آورند؛ ولی رشد و نمو هنر بودائی از زمان آشوکا شروع میشود (۱)

از زمره
۱- آشوکا شاید اولین و بزرگترین امپراطورانی باشد که رسماً مذهب بودائی گروید و آنچه از آثار ابتدائی هنر بودائی مانده تقریباً مربوط بزمان فرمانروائی آشوکا است.

به سال ۲۷۳ پس از میلاد آشوکا *Ashoka-vardhana* بر تخت شاهی نشست " وی خود را فرمانروای سرزمینی یافت که خیلی وسیعتر از جمیع امپراطوریهای بود که شاهان سابق هند دیده بودند؛ افغانستان، بلوچستان و سرتاسر هند - معاصر با استثنای قسمت آخر هند جنوبی؛ مدت زمانی وی با روحیه ای نظیر روحیه پدربزرگش ظالمانه ولی بشایستگی، سلطنت پرداخت " مدتی بدینگونه سلطنت کرد تا اینکه در اثر عواملی که تقریباً نامعلوم است در شمار پیاکان درآمد و مذهب بودائی گروید " در راه مذهب جدید، رنج فراوان کشید، خود را رئیس کلیسای بودائی کرد و هدایائی برای آن داد و / ۸۴۰۰۰ صومعه برای آن ساخت و بنام آن در سراسر کشور برای حیوانات و انسانها بیمارستانها تاسیس کرد. آشوکا بهمه قسمتهای هند و سیلان و حتی سوریه و مصر و یونان مبلغان بودائی فرستاد، و شاید در یونان همین مبلغان بودائی، در پیدایش اخلاقیات مسیحی کمکهای کرده باشند و کمی پس از مرگ او مبلغان هندوستان را ترک کردند، تا بشارت بودا را به تبت و چین و مغولستان و ژاپون برسانند. " در عرض ۲۰۰ سال پس از مرگ او مذهب بودائی در سراسر سرهند انتشار یافت و فتوحات بی خونریزی خود را آسیا آغاز نهاد. اگر امر زاکندی *Kandy* در سیلان گرفته تا کاماکورا *Kamakura* در ژاپون چهره آرام " گواتاما " با افراد انسانی فرمان میداد که باهم مهربان باشند و صلح و آشتی را دوست بدارند، تا اندازه ای از این رهگذر است که روزگاری يك مرد خیا - لپرست و شاید يك مرد پاك بر تخت سلطنت هند جلوس کرده بود. . . . از هنگام مرگ آشوکا تا امپراطوری گوپتاها، یعنی نزد يك بهشت صد سال، کتیبه ها و اسناد هند وئی

بقدری کم است که سراسر تاریخ این مدت در تیرگی محوگشته است. ولی این دوره را نمیتوان ضرورتاً عصر ظلمت خواند؛ چه دانشگاههای بزرگی نظیر دانشگاههای تخسیلا بفعالیت خود ادامه میدادند و در قسمت شمال غربی هند بانفوذ معماری ایران و حجاری یونان بلافاصله بعد از حمله اسکند بهند و تمدن شکوفانی بوجود آمد. در قرن های اول و دوم قبل از میلاد، سوریه یی ها و یونانیان و سکه ها به پنجاب روی آوردند و آنرا تصرف کردند و در آنجا برای مدت سیمصد سال فرهنگ یونانی باختر *Grieco-Bactrian* را برقرار ساختند. در قرن اول که ما از رهگذر کوتاه فکری خود آنرا عصر مسیحی میخوانیم، کوشانها *Kushans* که طایفه ای از آسیای میانه بودند و پیوند خویشی با ترکها داشتند، کابل را تصرف کردند و آنرا بعنوان پایتخت قرار دادند و سپس سلطه خود را در سراسر هند شمال غربی و قسمت اعظم آسیای میانه توسعه دادند. در زمان فرمانروایی بزرگترین شاهان آنها، کانیشکا *Kanishka*، فنون و علوم پیشرفت کرد؛ حجاری یونانی - بودائی بعضی از عالیتترین شاهکارهای خود را بوجود آورد، و چند بنای عالی در پشاور، تخسیلا، ماتورایی، افکنده شد و در چرا *Charaka* فن طبابت ترقی کرد، و ناگارجو *Nagarjuna* و آشواغوشا *Asvaghosha* شالوده های مایانا بودیسم را بنیاد نهادند و این امر به پیروزی گواتاماد رچین و ژاپون کمک کرد؛ کانیشکا نسبت به کیشهای فراوان تساهل رواداشت؛ با خدایان متعدد آزمایشها کرد؛ سرانجام بودیسم اساطیری جدید را پذیرفت که بنا بر اصول آن بودا خدا است و آسمانها پراز بودی ساتوا و آرها است؛ شورای بزرگی از الهیون بودائی فراخواند تا آئین بودا را برای قلمرو فرمانروائی او بصورتی منتظم و مضبوط در آورند؛ و خود نیز در ترویج آئین بودا آشوکای ثانی گردید.

شورای مزبور ۳۰۰۰۰۰ سوترا تصنیف کرد؛ و از يك سو فلسفه بودا را تا سرحد
 احتیاجات روحی مردم عادی تنزل داد و از *ییمی* دیگر بودا ریمسند الهی نشاند .
 در این ضمن چاند را گپتای اول (که علی رغم اسم و شماره اش از چاند ارا —
 گپتای موریائی کاملاً جداست) در ماگادها سلسله شاهان بوئی را بنام گپتانبیاد
 نهاد . جانشین او سامود را گپتا *Samudragupta* طی پنجاه سال
 سلطنت خود را در زمره یکی از بزرگترین شاهان تاریخ دراز هند در آورد . وی —
 پایتخت خود را از پالیپوترا به آیودها *Ayodhya* که مسکن قدیمی رامای اساطیری
 است، انتقال داد و لشکرها و وصول کنندگان مالیاتهای خویش را به بنگال، آسام
 نیپال و هند و هند شمالی گسیل داشت؛ و گنجهای را که از دولتهای زیر دست
 تحویل میشد، صرف ترقی ادبیات، علم، دین و فنون کرد . خود او در فاصله
 دوره های جنگ، بعنوان يك شاعر و موسیقی دان افتخاراتی بدست آورد . پسر او
 ویکرا مادیتیا *Vikramaditya* (خورشید قدرت) این فتوحات مادی و معنوی
 را توسعه داد و از بدام نویس بزرگ، کالیداس *Kalidasa* حمایت میکرد
 و در پایتخت او جین *Jain*، محفل درخشانی، از شعراء و فلاسفه و هنرمندان
 و دانشمندان و محققان، ترتیب داد . بدوران فرمانروائی این دو پادشاه هند
 بچنان پیشرفتهائی نایل گشت که از زمان بودا چنین ترقیاتی، نصیب هند، نشده بود
 همچنین بدوران این سلسله، هنر بودائی بصورت نقاشی آبرنگ بر روی گچ، درغارهای
 آجانتا *Ajanta* باوج خود رسید . . .

زمانی که این فرهنگ بومی در دوره اقتدار خود بود، بدست امواجی از حملات

هونها که اکنون هم اسیا و هم اروپا را تهدید میکرد، از پیشرفت باز ماند؛ و دینسان
 هند، نیز مدت زمانی مانند روم بویرانی افتاد . . . هندیك قرن تمام از نوگرفتار
 آشوب و بی نظمی شد؛ سپس مردی از شاخه خاندان گوپنا؛ یعنی هارشا - ^{هانا} *Harsha-Vardhana* هند شمالی را مجدداً تسخیر کرد؛ و پایتخت خود را در -
 کانون *Kanauj* مستقر ساخت و مدت چهل و دو سال، بیک قلمرو وسیع آرامش
 و امنیت بخشید؛ و در آن سرزمین هنرها و ادبیات بومی، از نوبه پیشرفت افتاد
 وسعت و شکوه و کامکاری کانونج را از يك خبر باور نکردنی میتوان حدس زد و آن -
 اینست؛ موقعیکه مسلمانان هند را بسال ۱۰۱۸ میلادی غارت کردند؛ ده هزار معبد
 آنرا با خاک یکسان ساختند . باغهای عمومی هند و استخرهای مجانی آن فقط
 جزء کوچکی از احسان و نیکوکاری سلسله جدید را تشکیل میداد . هارشا خود از آن
 شاهان نادرالوجودی بود که آئین پادشاهی را البته فقط برای مدتی کوتاه چنان
 جلوه گر میسازند که گوئی این آئین بهترین نوع حکومتهاست . هارشا ^{بیت} دارای جدا
 شخصی و کمالات ذاتی بود؛ اشعاری گفته و درامهائی نوشته است که حتی در هند
 امروز نیز خوانده میشود؛ اما هیچ نمیکند که این ضعفها مزاحم کشورداری او
 شود . . . در آغاز شیوا پرست بود؛ ولی بعد بآئین بودا گروید؛ و در نیکوکاریهای
 دین دارانه خود آشوکای ثانی شد . خوردن غذای حیوانی را ممنوع کرد و در
 سراسر کشور آسایشگاههایی برای مسافران ساخت و هزاران پرستشگاه بودائی بر
 کنار گنگ بنا نهاد ."

آنچه گذشت تاریخچه مختصری از پرورش هنر بودائی در هند بود؛ باور و

مسلمانان فرهنگ و هنر بومی هند بسوی جنوب کشیده شد و از این زمان بعد نیز در آراچشم
 مسلمانان هنر بودائی هند محتاطانه نفس میکشید؛ در این زمان یعنی در عصر پولا کشین
 و در قلمرو او بود که عالیتین نقاشیهای هندی، یعنی نقاشی های روی گچ در آجانتا تکمیل
 گردید و پس از آن در زمان پاندیاها *Pandiyas* شهر مادورایی از عالیتین شهرهای
 قرون وسطائی هند مبدل گردید پاندیاها "آنرابایک معبد عظیم و هزاران آثار کهنتر
 در هنر معماری زینتش دارند."

افسوس که دیوانگیهای مهاجمین و بیقیدی و فقر در ناک هند و نگذاشت، رنگ خیال—
 انگیزی که احساس ملت هند بر این همه آثار زده بود بطور کامل باقی بماند و اکنون از آن همه جز
 آثاری فرسوده بجای نمانده است.

منقشہ صند دھارا
(سہاری جاتین)

تقریباً ۱۷-۱۸



ہیسو -
معبر مشہور منو
(سہرکا ہند)
(تقریباً ۱۸-۱۷)



مسجد بی جانی در احمد آباد
سریشی رست از شهر هندوستان
تقدیر شماره ۱۹

پیـکـرتـراشـی

قدیمترین مجسمه های سنگی که از هند کهن بجای مانده تاریخی معاصر سلطنت آشوکا دارد؛ ولی این بدان معنی نیست که پیش از آن هنر مجسمه سازی و پیکرتراشی در هند وجود نداشته است. اساساً برای شناخت هنر پیکرتراشی، در هند باید پافراتر گذاشت و به بقایای موهنجودارو و هاراپا نظر افکند؛ از زمان انهدام تمدن هاراپا و موهنجودارو تا دوران آشوکا آثاری از هنر پیکرتراشی بچشم نمیخورد؛ ممکن است يك مفزکوتة نظر تصور کند که در تاریخ هنر هند شکافی ایجاد شده است ولی بحق چنین نیست؛ شاید در آن دوران که هند از رهگذر هجوم آریان ها دچار تنگدستی شد. در کار مجسمه سازی چوب را جایگزین سنگ کرده باشد؛ یا شاید آریان ها چندان بجنگ سرگرم بودند که بکار هنر دل نمی نمودند "بهر حال علت ناشناخته ماندن این دوره از تاریخ هنر هند معلول گسیختگی افکار ماست اما قد ر مسلم اینست که "از کمال استادی که در پرداختن این مجسمه ها (آنچه از دوران آشوکا بجای مانده است) بکار رفته میتوان یقین پیدا کرد که هنر مجسمه سازی پیش از آن تاریخ قرنهاد رکارر شد و تکامل بوده است".

در اعمار اولیه هنر بودائی هند "مذهب بودا بسائقه بیزاری از بت پرستی و تندیس های دنیاوی. پیشرفت نقاشی و مجسمه سازی را دچار قید و بند های سخت کرد بودا" نقاشی خیالی چهره زنان و مردان را "منع کرد؛ بر اثر این تحریم که شباهت بتحریم موسیقی داشت؛ هنر صورتگری و پیکرتراشی هند نیز مانند هنر یهودیه و هنر عالم اسلام لطمه خورد. بتدریج که مذهب بودا رشته سخت گیری را سست کرد و مانند مذهب در اویدی عشق و علاقه بی درکار رموز و اساطیر بهم رساند؛ زاهد منشی آن اندك لغز و ترنشت. هنگامی

هم که فن کنده کاری (حدود ۲۰۰ ق ۴۰۰) بصورت نقش های نیم برجسته سنگی بر

" نرده های " گرد اگر استواها (*Stupa*) یا گورهای بودایی در *Bodhi-Gaya* و *Bharhut* از نهندیدار میگرد می بینیم دیگر هنر مستقلی نیست بلکه جزایینفک

طرح معماری است و در پایان تاریخ خود بصورت ابزار کار معمار باقی میماند و نقشهای برجسته برکنده کاری رجحان پیدا میکند. ^(۱) (تصریر شماره)

از آن پس یعنی بعد از آنکه مذ هب بود از مخالفت با هنر پیکرتراشی، دست کشید هنر پیکرتراشی در حقیقت نضج گرفت و " در معابد آجانتا هنر برجسته کاری به اوج کمال خود رسید " و حتی از نشئه این موافقت هنر برهنی و جائینیمم نیز بارور گردید و زیباترین پیکرها در معابد چین واقع در ماتورا و زیارتگاههای برهنی *Amarvati* بوجود آمد پیروان بودانه بخاطر نیاز مافارانه خویش بلکه از آنجهت که احتیاج داشتند حتی از جنبه صوری نیز برتری مذ هب خود را به ثبوت برسانند، از توجه به هنر پیکرتراشی ناگزیر گردیدند.

در آن زمان که بقول یکی از ثقاة دانشمند؛ نرده های موجود در راکراواتی ^{یا} " لا ویزترین و ظریفترین گل باغ پیکرتراشی هند " گردید. " در ایالت گاندهارا بر شمال غرب هند؛ بتشویق و حمایت پادشاهان کوشانوع دیگری از پیکرتراشی پیشرفت میکرد. همراه این سلسله شاهان اسرارآمیز که ناگهان از شمال (شاید از قوم باختری که هلنی شده بودند) بهند در آمد، میل به تقلید از قالبهای یونانی، نیز بهند وارد شد. مذ هب ماها یانا بودا که از

۱- بر این نتیجه کلی يك استثنا وارد است و آن مجسمه عظیم مسین بودا است که هشتمین پابلندی دارد و یوان جوانگ آنرا در پالمپوترا دیده. شاید بر اثر نقل داستان از جانب یوان جوانگ و کسان دیگر که از خاور و بهند میرفته اند. مجسمه های نظیر آن در ناراکا و کاکورای ژاپن ساخته شد و این مجسمه بصورت نیای آن مجسمه های عظیم در آمد.

جانب شورای کانیشکا اختیار شد؛ تحریم مجسمه سازی را لغو کرد و بدینسان راه این هنر را از نو گشود. پیکرتراشی هند و به سرپرستی معلمان یونانی خود مدت زمانی چهره نرم هلنی بخود گرفت؛ بودا به آپولو شباهت یافت و مشتاق کوه المپ شد. . . . بودهی — ساتوای پرهیزگار سرگرم چشمک زدن به سیلنوس مست و سرخوش شد. تجسمات ابتدائی زنانه از استاد و شاگردان او با نمونه های وحشت آورو منحنی مکتب رقالیسم یونان پیوند خورد از آن جمله است مجسمه بودا در حال گرسنگی که دنده های آن زیر چهره یی زنانه و باگیسوانی آراسته و ریش مردانه نمایان است. این هنریونانی بودائی، در یونان — جوانگ موثر واقع شد و از طریق او و دیگر زائران به چین و ژاپون راه پیدا کرد. اما این شیوه در قالب پیکرتراشی خوددند کمتر تاثیر کرد. هنگامیکه مکتب گاند هاراپس از چند قرن تلاش و کوشش ثمربخش از میان رفت؛ هنر هند بدوران شاهان هند و از نو زنده شد و سنن و شیوه های راکه هنرمندان بومی بهار هوت، آماراواتی و ماثورا بتراک گفته بودند برگزید و از آن پس بدوران میان پرده یونانیان، در گاند هارا و دیگر توجهی نکرد. هنر پیکرتراشی هند نیز مانند دیگر هنرها در قلمرو شاهان گوپتا برگ و باریافت. در این زمان مذهب بودا از دشمنی با مجسمه — سازی دست برداشته بود و مذهب جان گرفته برهمنی، از نمایش رمزی و آرایش هنری مذهب تشویق میکرد. در موزه ماثورا اکنون يك مجسمه تمام سنگی از بودا است که دیدگانی بحالت تفکر و تعمق و لبهایی شهوانی و قالبی بسیار ظریف و پاهایی زشت بشیوه مکتب کوبیسم دارد در موزه سرنات مجسمه سنگی دیگری از بودا است بحالت نشسته که بحکم سرنوشت بر سراسر اقلیم پیکرتراشی بودایی سلطه پیدا کرد در این مجسمه اثر تفکر آرام و مهربانی پرهیزگاران بودا بخوبی آشکار است. در کراچی هم يك مجسمه برنزی كوچك از بودا است که بوجهی

ننگ آوریه و لترشبا هت دارد .

بحث درباره هنر پیکرتراشی بودا (و نیز حتی غیر بودائی) نمیتواند سرآغاز فصلی جداگانه باشد؛ زیرا پیکرتراشی بودائی در طی زمانی نسبتاً طولانی، جزئی از هنر معماری بحساب میآید؛ (بهنگونه که پیکرتراشی غیر بودائی نیز چنین سرتوشتی داشت)؛ ولی گهگاه وجسته گریخته هنرمندان پیکرتراش توانستند آثاری بوجود آورند که صلابت پرهیزگاران— مذهب بوداد را آن نهفته باشد آن مجسمه سر بودا که از سیام بدست آمده و آن " هاریهای برجسته کامبودج که شبیه پیکرهای مصری است " و " بودهی ساتوای کامل العیار در *Glyptothek* کپنهاک " و " آن بودای خاموش و نیرومند و آن *Avalokitesvara* خوش تراش (" خداوندی که به عنایت برینندگان نظر میکند ") که هر دو از معبد بزرگ *Borobudur* جاوه بدست آمده یا آن بودای جسیم و ابتدائی و آن عتبه زیبا و " مروارید نما " *Anuradhapura* در سیلان " همگی مدعای فوقند .

" بانخستین تماشا شوار میتوان باین پیکرتراشی هادل بست؛ زیرا تنها آن کسان که ضمیر صافی و عمیق دارند؛ میتوانند بهنگام سفر محیط مانوس را پشت سر گذارند . رمز این تندیس ها؛ وظایف پیچیده؛ و نیروهای مافوق انسانی را که این دستها و پاها میضاعف (۱) بدانها اشاره دارد؛ واقع فکری وحشت انگیز این صورتهای خیالی را که ترجمان تصور هند و است از نیروهای آفریننده و زاینده و مخرب مافوق الطبیعه؛ و تقییس خوب و ک میکنیم که خود هند و باشییم؛ یا شهر نشین آن شهرها که رهبری فرهنگی هند را پذیرفته اند . وقتی

۱- تصور میشود که دیگر رهنر پیکرتراشی بودائی این تصور خیال انگیز (که بودا نیز مانند خدا یان هند ویشم میتواند دستها و پاها میضاعف داشته باشد) بچشم نمیخورد .

می بینیم هر هندوی روستائی، نحیف و لاغر و هر صورت هند و برهیکتراشی های هند چاق و گوشت آلود است تکان میخوریم فراموش میکنیم که این مجسمه ها متعلق بخدایانی است که نخستین میوه های زمین تقدیم آنان میشد .

هنرمندان هند و بساختن پیکر زنان رغبت نمی نمودند؛ زیرا زن پیوسته در هند در انقیاد مرد بوده است و از این رهگذر دین اجازه ساختن پیکر زنان و نمودن استقلال آنان را نمیداده است. اساساً " زن عریان اساس لاینفک هنر پیکرتراشی نیست " ولی بعد ها پیروان ماهایانا از آنگاه که از جهت سیاسی الوهیت بودا را اعلام کردند گرداگرد بودا یک عده حوری و فرشته نشانند و از آن پس تقریباً میتوان ادعا کرد که سنت دیرین که بر طبق آن زن و گاو مظهر فراوانی و حتی خدای نعمت بوده است دوباره احیا گردید؛ از دیرزمان زن و گاو هر دو مقدس بودند و هند و ها مجسمه هائی از آنان میساختند؛ چنانکه آثار پیدا شده از تمدن کولی با احتمال قوی مبین این مدعا است " مجسمه های کوچک زنها معرف ربه النسوع معابد و خانه داری بوده است و این عادت بعد ها نیز در هند مشاهده شده است " در اعصار اولیه بودائی هنرمندان " خود بودا را مجسم نمیساختند؛ بلکه نشانه هائی از زندگی قدیم او را در این جهان مجسم میساختند " مثلاً بر سر درهای معبد عظیم سانچی بودا در صورت های اولیه نقش شده است " یعنی وقتی بودا پرند ه ای بوده و آنگاه که فیل گردیده است (تناسخ) همه اینها با مهارت حیرت آوری بر سنگ تراشیده شده اند .

هنرمندان اغلب نقش برجسته ها را بر زمینه سیاه جلوه مینمودند؛ شاید اینگونه تجسم تاثیر اند و انگیزی را القا میکرد؛ ولی بر همین زمینه سیاه نقوش حیوان و انسان و گیاه؛ دارای حرکت سرشا را از زندگی و تناسب است. " هیاکل را عموماً میکی

بالای دیگری قرار میدادند تا از این رهگذر جاهای خالی را پر کنند " در پائین یکی از ستونهای ر " در یاد *Dayad* " مجسمه زنی که بد رختی آویخته، جاری شده است . نقش درخت و انسان با هم اشاره ای بر رابطه این دو موجود از قدیم است، یعنی رابطه ای که به عقیده هنود از نظر تناسخ غیر قابل گسستن است . حرکت درخت و شاخه های آن با حرکت هیكل آدمی که بآن آویخته است در تناسب است . طرح درخت ابداعی است و طرح بدن انسان طبق قوانین هنری است، یعنی شانه ها پهن کمر باریک، پستانها و تهیگاه پرو بر جسته است، و حرکت بدن سرشار از دلربائی میباشد . " هنر ابتدائی بودائی در آغاز خد متگزار آئین بود آن قدیس بزرگ بود " کوشش هنرمندان در آن بود که داستان زندگی و تعالیم بودا را در آثار خود (خاصه در معابد) منعکس سازند و آنگاه مجسمه خود بودا ساخته شود و در این مجسمه وقار و سکون و آزادی از قید ماده و تمرکز نیروی روحی و محو " هستی مطلق منعکس گردد " غرض از ساختن مجسمه های بودا نشان دادن حالت جذبه و شور زاهدانه استاد بود؛ در این مجسمه ها حاکمیت صفای درون و پیروزی بودا بر نفس شیطانی بخوبی نمایان میگردد؛ حالت پیکرها حاکی از یکنوع آرامش و وقار مغرورانه بود و در آنها چهره آرام استاد که با موزگاری خردمند مانند بودا بارنگی از صلابت الوهیت که زائیده تاثیر بی پایان اندیشه ها استاد^۵ و پیروان او بود، بطور وضوح مشاهده میشود . " مجسمه های بودا را غالباً در حالت تفکر و جذب به میساختند . برای نمونه چگونگی مجسمه بودا را در انوارا هپورا یاد میکنیم . این مجسمه بودا در حالت نشسته و چهارزانو نشان میدهد که یک دست را بر دست دیگری در آستان نهاده است . و در حالت تفکر است بودا راست نشسته و چشمها را بریز افکنده زیرا متوجه عالم

درون است . پارچه نازکی از شان چپ روی سینه او افتاده است . از مجموع این مجسمه هر چند که ساده است . آرامش و سکون هویداست و معلوم است که حجار هدف خود را در سنگ بخوبی منعکس ساخته است ، زیرا هدف ساختن این مجسمه شباهت جسمانی نبوده است ، بلکه سازنده آن کوشش داشته است که اکثر خاص بودا (تفکر و جذبه و نیروانا) را در سنگ منعکس سازد "

هنرمیکر تراشی بودائی بتدریج و همراه با برگ و بار یافتن مذهب بودائی وحدت موضوع را (نقش انگیزی مطلق بودا) از دست داد و آفرینش نقوش دیگری پرداخت " در عصر طلائع ، هنر هندی بظرافت و نرمش بیشتری تکامل یافت ؛ موضوع عمده این عهد برای حجاران و مجسمه سازان بودیساتوا *Bodhisattva* یعنی (بودای موعود) بود يك مجسمه برنزی از این بودای موعود متعلق باین عهد موجود است . در این مجسمه بودای موعود به راحتی نشسته است و بر دست چپ خود تکیه داده و دست راست را به علامت تعلیم پیروان بلند کرده است . شانه ها پهن و قوی کمر باریک عضله ها گرد و برجسته و پوست نرم است . بر سر این بودای موعود تاج عقل نهاده شده است و برگوشها گوشواره دارد . در این مجسمه جوانی و درهین حال آرامش و امید منعکس است "

در آثار بعدی حالت های جذبه و اشتیاق به نقش انگیزی حالت عقلی ؛ تغییر شکل داد و شاید از رهگذر زمان احساس رنج و بیزاری از عالم ظاهر که اغلب توأم با تفکر و بهر بودا منقوش بود بنوسانهای امید و اندک بینی های خردمندانه متعادل گردید .

سپانچی
نزدترین مسجد بودا که هند که دوباره سازی شده است
(مهری بودائی) (تصویر شماره - ۱۲۰)





دروانه
شمالی مسجد
نهرک سنگی
(شیراز)
(تصویر شماره ۸-۲۱)

معماری

پیشرفت معماری هند را نباید در مسکن زیبای هندوهای اصلی که اینک در شهرهای هند بچشم میخورند جستجو کرد؛ بلکه باید راز ترقی و تکامل هنر معماری هند را در شکل ساختمانهای ابتدائی و دائیها جست. اکنون در زار عینی وجود دارند که با تجربیات محدود خود؛ خانه های رعیتی را از چوبهای خیزران بنا میکنند. آیا نمیتوان گفت که با احتمال بسیار قوی این زارعین اخلاف اقوامی هستند که هزاران سال پیش در جنگل زندگی میکردند و برای حفاظ خانه و اموال خویش در برابر زیانهای احتمالی، از جانب حیوانات وحشی، کلبه های خوب را برپایه هایی از چوب خیزران قرار میدادند؟ بحقیقت این مردم بازماندگان همانها هستند.

پدران مهاجر این مردم در آن موقع ناگزیر بودند که دسته دسته و بصورت تجمع (۱) *Grāmā* زندگی کنند آنان کلبه های خود را با نرده های مخصوص محاصره (۱) میکردند.

از تحقیق در تمدن و دائی، این نتیجه حاصل میشود، که قبل از آنکه بشر بتفکر در امر معماری و ساختمان بپردازد و حتی در آن دیر زمان که انسان بنا بغرایز طبیعی، فقط در فکر دفاع از جان خود بوده، قوم و دائی برای هنر شگرف و نامتناهی معماری زحمات فراوان متحمل گردیده است.

"تا آنجا که معلوم است و دائیها مردمی چادر نشین و خانه بدوش بودند که — بقایای يك مهاجرت عظیم و ناشناخته هستند؛ اینان در طی این مهاجرت در سرزمین هند رحل اقامت افکندند؛ بعضی بچوپائی و بعضی بزراعت پرداختند؛ خانه های

۱- ایجاد حصار بوسیله نرده ها در اطراف معابد و ساختمانهای یکی از اختصاصات معماری هند است.

آنان عبارت بود از ساختمانهای بسیار ابتدائی که از چوب خیزران و نی درست میکردند و از برگ درختان میپوشانیدند؛ نوع ساختمانهای این اقوام همیشه وضع ثابتی داشت ساختمانهای تازه پیوسته موقعیت ابنیه قبلی را دارا بود؛ کلبه های خود را با نرده ها محصور میکردند؛ این نرده ها بر پایه هایی از چوب خیزران (*Thābhā*) قرار داشت که بطور عمودی، در زمین فرو میبردند و سه میله افقی (*Juchi*) باین پایه تکیه میدادند؛ این میله ها در سوراخهایی که در پایه های عمودی تعبیه شده بود، فرو برده میشد؛ بمرور این طرز نرده کشی در همه جا عمومیت یافت و نه تنها برای محفوظ داشتن مساکن بکار میرفت؛ بلکه از آن برای پرچینهای اطراف مزارع نیز استفاده کردند؛ و بالاخره برای مصون نگا داشتن اشیاء مقدس نیز مورد؛ استفاده قرار گرفت؛ در داخل نرده هایی که قصبات را محفوظ میداشت درهای ورودی بطرز خاصی، تعبیه شده بود.

» بی بردن باین موضوع قابل توجه است که ابتدائی ترین شکل شناخته شده هنر ساختمانی در هند که طی حفاریهای اخیر بدست آمده آن نوع ساختمانی را نشان میدهد که بعنوان مدلی خشک، مشابه آثار ساختمانی شهر لاکشاپور میباشد (لاکشا شهری است صرفاً صنعتی و همه چیز آن از نقطه نظر احتیاجات صنعتی بنا شده است).

بنا باظهار نظر *Mesopotamia*، تمدن هند در سه هزار سال قبل از میلاد در يك حالت رشد یافته و بالغ بوده است. بطوریکه آثار بدست آمده، از حفاری ها بسالهای خیلی قدیم تر از تاریخ مزبور مربوط میشود؛ حدود ایمن

تمدن تا بخش قابل استفاده ای از شمال غربی هند و حتی جلوتر از آن توسعه داشته است و باین ترتیب بمساحتی محدود، میشده که بسیار وسیعتر از دوشور مصر و سومر بوده است؛ احتمالا تمدن هند و تقریبا در هزاره دوم قبل از میلاد بنا بر آنچه حفاریها نشان میدهد؛ شهرهای آن بویرانی گرائیده است . بنا بقول يك مورخ یونانی " در این محل آثار متجاوز از هزار شهر و دهکده بدست آمده که زمانی معلو از جمعیت بوده است . "

ولی چنانکه قبلا یادآوری شد، وقایع دردناك و تعصبات مهاجمین اینهمه را بمحاق انهدام کشید و آنچه اکنون بجای مانده کلاً مربوط بدوران سلطنت آشوکا و پس از آنست " از معماری هند دوران ماقبل آشوکا هیچ چیز برجای نمانده است مانده های آجری موهنجودارو موجود است، اما علی الظاهر ساختمانهای ودائی و بودائی از چوب بوده و آشوکا گویا نخستین کسی بود که سنگ را برای معماری بکار گرفت . در نوشته های هند از ساختمانهای هفت طبقه و کاخهای باشکوه سخن میرود ولی از اینهمه هیچ نشانی بدست نیست . مگاستنس کاخهای شاهی چاندرا گوپتا را از همه زیبائیهای ایران مگر پرسپولیس برتر میدانند و میگویند این کاخها از روی بناهای پرسپولیس ساخته شده است . نفوذ معماری هند همچنان تا دوران آشوکا برقرار بود و تاثیر آن از طرح اصلی کاخ اوکم، همانند " تالار صدستون " پرسپولیس است بخوبی آشکار میگردد؛ همچنین ستون عالی آشوکا در *Lauria* که سرستون آن پیکر شیر است . این تاثیر را خوب نشان میدهد .

با گردیدن آشوکا بمذہب بودا؛ معماری هند آهسته آهسته یوغ نفوذ بیگانها را

بدور افکند و از مذهب نوین خود رمز و الهام گرفت . از شئون دیگری که اکبر در سرنات برپا کرد؛ فقط سرستون بزرگ آن برجای مانده که ترجمان این دوران انتقالی است؛ سرجان مارشال این یادگاری را (با همه نظائر آن در جهان قدیم) برابر میدانند و صورت ترکیبی آن که در کمال هنرمندی پرداخته آمده عبارتست از چهار شیر نیرومند و ایستاده و پشت به پشت؛ و این چهار شیر همه قالب و شکل ایرانی دارد؛ زیرا آن کتیبه ای است از صورتهای خوش تراش، منجمله صورت سوگلی هند، یعنی، فیل و رمز محبوب هند؛ یعنی گرد و نه شریعت بود؛ زیرا این کتیبه هم صورت سنگی بزرگ نیلوفر هندی است که بیشتر آنرا با شتاب سرستون ناقوس ایرا میدافینند؛ اما اکنون آنرا قدیمترین و بزرگترین رمز هنر هندی میدانند . این گل که عمودی نقش شده و گلبرگهای آن پائین آویخته و تخمدان را نشان میدهد؛ رمز بطن جهان بود؛ یا آنکه بعنوان یکی از زیباترین جلوه های طبیعت؛ سریر خدا^{وند} را نشان میداد . این رمز نیلوفر آبی همراه با مذهب بودا، مهاجرت کرد و در هنر چین و ژاپن نفوذ یافت . یکنوع نظیر آن که در طرح پنجره ها و درها بکار میرفت و بصورت " طاق نعلی " درآمد و گنبد ها و قبه های زمان آشوکا بشیوه آن ساخته شد این شیوه در اصل از انحای سقفهای گاه اندود هنگالی که به " ارا به سرپوشیده " شباهت داشت و خمیزرانه های خمیده حائل آن بود اقتباس گردید .

از معماری مذهبی دوران بودا چند معبد ویرانه و فراوان " مقبره " و " توده "

باقی مانده است .

مقبره = (*Stupa-Jope*) در ایام نخستین پشته گور بود؛ اما در دوران

بودا، بصورت زاویه یادگاری درآمد و معمولاً آثار پاکان بودائی را در آن جای میدادند
اغلب این زاویه ها بشکل گنبد آجری ساخته شده و مناری بر سردارد و گرداگرد
آنها هم نرده سنگی کشیده شده است و این نرده ها نیز نقش های نیم برجسته دار^{ند}
یکی از قدیم ترین زاویه ها، در بهار هوت است؛ اما نقشهای برجسته نرده آن
ابتدائی و ناهنجار ساخته شده . آراسته ترین نرده موجود در آماراواتی است
در اینجا ۱۷۰۰۰ پای مربع پوشیده از برجسته نقشهای خرد است و چنان
به نرمنندی ساخته شده که فرگوسن میگوید این نرده ها " شاید برجسته ترین یادگار

هند " باشد . نامدارترین زاویه ها زاویه 'Sanchi' از گروه زاویسه های *Bhilsa*
در *Bhopal* است . در ب سنگی آن ظاهراً از در ب های چوبی قدیم تقلید
شده و مبشردر ب های *Pailus* و *Torus* است که معمولاً در مدخل معابد
خاور دور ساخته میشد . هروجب از سطح ستونها، سر ستونها، قطعات چلیپائی،
و تکیه گاهها، جنگلی از برجسته نقشهای نباتات و حیوانات و صورتهای آدمی و خدا^{ئی}
است . هر يك ستون از دروازه شرقی، نقش ظریفی از رمزد پیرپای بودا کنده گارهی
شده و آن درخت بودا و منظره روشن شدن آسمان ضمیراواست یا بر همان درواز
که شکل هلالی ظریف دارد، الهه هوس انگیزی (*Yakshi* ياكشي) است
که اندام سنگین و لبهای گوشت آلود، مچهای باریک و پستانهای پیر دارد .

معابد بودائی را عموماً از سنگ یا آجر میساختند، طرح ساختمان گنبدی
شکل بود " در این بناهای مقدس خاکستر اولیا، نگاهداری میشده است . مهمترین
نوع این معابد، معبد بزرگ سانچی است (تصویر شماره) این معبد

برایوانی بلند و مدور ساخته شده است . گنبدی کروی بر فراز آن است انتهای قسمت فوقانی این گنبد مسطح است . يك طارمی بزرگ سرتاسر بنا را در برگرفته است . . . در چهار گوشه عمده بنا چهار در تزئین شده با حجاریهای عالی تعبیه شده است . در این معبد ابتدا يك طارمی بزرگ گرد ایوان کشیده شده بوده است ؟ منتهی این طارمی اینك از میان رفته است . هدف (ساختمان طارمی بزرگ بر گرد ایوان برای هدایت زیارت کنندگان است که بدانند از کدام جهت معبد طواف نمایند .) اما هدف ساختمان طارمی بر گرد بنای مقدس برای حفاظت بناست .^۱

دورشته پلکان با نرده ها در جلو ایوان بهم می پیوندند و مدخل ایوان را تشکیل میدهند . در بام مسطح گنبد طارمی سرتاسری دیگری کشیده شده است و بر فراز این طارمی چتری است که نشان سلطنت است . طارمیها و درهای این معبد همگی از سنگ است ؛ اما معلوم است که در زمان قدیم نرده ها و درها را از چوب میساخته اند . این درها و طارمیهای سنگی نیز دارای کنده کاری ها و ظرافتهایی است که معمولا روی چوب اعمال میشده است ؟ منتهی چون چوب دوامی نداشته است درها و طارمیهای معابد را از سنگ ساخته اند و آنها را با همان طرحهایی که چوب را زینت میداده اند تزئین کرده اند . . . سرورهای معبد " سانچی " ————— تزئینات متناسب و خطوط پراز حرکت و جنبش و آرامش بخش بنای اصلی هم آهنگی عجیبی دارد . بر این سرورها نشانها و علامات مذ هب بودا نقش شده است تزئینات درهای معبد سانچی يك هنر ابتدائی نبوده است ؛ بلکه هنری تکامل یافته است که قبلا روی مصالح دیگری کار میشده است . باغلب احتمال این مصالح اولیه روی چوب

۱- این همان شیوه ایست که در معماری ابتدائی و ادائیها معمول بوده است .

بوده است . حجاریهای روی سنگ سیاه^۱ درست شبیه کنده کاریهای روی چوبست که پنداری هنرمندی مثبت کار این نقشهارا بوجود آورده است .^۲

هلیر

معابد هندی از سه قسمت که در يك ردیف واقع شده اند^۳ تشکیل میشود .

شبهستان و محراب . قسمت اول تقریباً کوچک و محدود است و قسمت دوم که بزرگترین بخش بنای معبد هندی است^۴ محل تجمع پیران و مومنان برای ادای نماز و خواندن سرود هاست و سرانجام قسمت سوم^۵ که قرینه در ورودی است^۶ جایگاه قدس (محراب) قرار دارد^۷ در این محل است که پیروان ادیان گوناگون^۸ مجسمه معبود خود را نصب کرده اند^۹ بر فراز این جایگاه قدس بزرگترین مناره معبد^{۱۰} تعبیه شده است .^{۱۱} گرچه معابد هند در شکل و صورت هر کدام خصوصیات مشخص و متمایزی دارند^{۱۲} ولی همه از اصول کلی و مشترك تبعیت میکنند^{۱۳}؛ یعنی در آنها همه چیز جنبه تمثیل و استعاره دارد . طرح و مساحت و ابعاد و جهات و اندازه و تناسب اجزاء^{۱۴} با وجود تعدد اشکال و تفاوت صور^{۱۵} همه در ایجاد يك واحد و يك کلی واحد مشترك^{۱۶} معنی دارند^{۱۷} معبد نمایش سراسر جهانی است که در آن^{۱۸} مجسمه سازی و نقاشی^{۱۹} سکون و حرکت خدایان بدلخواه و خود سرانه نیست^{۲۰}؛ بلکه از احکام و قوانین معماری پیروی میکنند . برخی که بر فراز قبه محراب است^{۲۱} معنی مکنونی دارد^{۲۲}؛ طبقات گوناگون آن نشان دهنده عروج انسان است به آسمان و هراسانی^{۲۳} در طلب و کشش روحانی خود^{۲۴}؛ به این مقام رفیع نائل خواهد شد .^{۲۵}

راهبان بودائی و گاه دیگر راهبان اغلب معابد خود را بر ضرخه های کوه میکنند^{۲۶}

علت تعبیه این معابد آن بوده است که راهبان^{۲۷} دور از مردم و بآرامی و کاهلی و

و این از عناصر و نور و حرارت خورشید در آنها زندگی کنند . " این معابد در طی
 قرن‌ها و با تحمل مشقات فراوان ساخته شده است؛ در ساختمان عموم آنها حاکمیت
 مطلق مذهب بچشم میخورد . " اگر باین نکته توجه کنیم که بیش از هزار و دویست معبد
 از هزاران معبد، قرون اول عصر ما در هند باقی مانده و از این مقدار بخشی بفرقه
 جین و بخشی به برهمنان و بیشتر آن بجماعت بودائی تعلق دارد . قدرت انگیزه
 مذهبی هند را در میابیم . اغلب مدخل این *Mhura* ها (صومعه) سردر ساده -
 بی است بشکل نعل اسب یا سقف نیلوفری؛ در برخی از آنها مثلاً در *Nasik*
 مدخل شکل نعل آراسته ای است از ستونهای نیرومند با سرستونهای منقش بصورت
 حیوانات و گچ بریهای که با شکیبائی تمام کنده و پرداخته شده است؛ اغلب سردر
 را با ستون و دیوارها و دیواره های سنگی خوش نقش زینت میدادند . داخل معبد
 عبارت بود از یک *Chaitya* یا تالار مجمع؛ با ردیف ستونهایی که صحن را از راهرو
 جدا میکرد؛ و همچنین حجره هایی برای راهبان در هر دو طرف و یک محراب در
 آخر تالار که پاکان را در آن مینهادند (۱) یکی از قدیم ترین این معابد غار مکان که
 شاید عالیتین معبد باقی مانده باشد معبدی است در *Karle* بیمن
Poona و بمبئی؛ در همین جا است که بودیسم هینایانا بشاهکار خود دست
 یافت . "

این معبد که در دل کوه قرار گرفته پناهگاه آرامش بخشی برای راهبان بوده
 است؛ درون تالار بزرگ آن نقوش برجسته فراوانی وجود دارد " هرچند بوسیله اسکه
 ساخته و پرداخته گردیده ولی باز تقلیدی است از کار روی چوب و یا تزئین روی گچ .

(۱) از تطابق این معبد با داخل کلیساهای مسیحی چنین نتیجه گرفته اند که شاید
 شیوه های هند و معماری دوران اولیه مسیحیت تاثیر داشته است . "

این تالار بشکل مستطیل بزرگی است بایک ردیف ستون که تالار را از شبستان معبد جدا میکند؟ انتهای تالار بشکل نیمدایره است و در این نیمدایره که بمنزله محراب معبد است بنائی موجود است بشکل گنبد (ستوپا) باید دانست که هندیها ابتدا مجسمه بودا را نمیساختند و سمل و نشان ایمان بودا همین بنای (ستوپا) است که ذکر آن آمد. در اصل دیوارهای این تالار دارای تزئینات و نقش و نگارهایی بوده که از میان رفته است. پنجره های بشکل برک، در مدخل این تالار قرار داشته است که از آن نور بر محراب میتابیده است.

غارهای آجانتا علاوه بر آنکه نهانگاه عالیترین نقاشیهای بودائی است، با معبد کارله برابری میکند و از این حیث نمونه ایست از هنر ترکیبی خاص معابد هند که نیم آن معماری و نیم دیگرش پیکرتراشی است. غار شماره یک و دو تالارهای وسیعی دارد و سقفهای های آن دو که بنقش و نگار ظریف و موقر زینت شده، بر ستونها ی خیاره دار تکیه دارد؟ بالای این ستونها، گرد و قاعده آن مربع است و نوارهایی از گل و بته آنها را زینت میدهد؟ و سرستونهای پرشکوه دارد؟ غار شماره نوزده نمایی دارد پر از مجسمه های جسیم و نقشهای نیم برجسته و درهم پیچیده و از این حیث ممتاز است، در غار شماره بیست و شش ستونهای غول پیکر با قامت افراشته کتیبه ای بر سر— نگهداشته که پر از صورت و تصویر است و تنها عظیم ترین شور و شوق مذهبی و هنری بوده است که جزئیات و دقایق این نقشها را کشیده اند. الحق که آجانتا یکی از بزرگترین آثار تاریخ هنر است و دشوار میتوان آنرا از این عنوان محروم کرد.

آثار برجسته آجانتا بیشتر آنها ی هستند که پیروان فرقه ماهایانا به بنای آن

مبادرت ورزیده اند ؟ این آثار دارای شکوه و جلال خیره کننده و ظرافت اصولی میباشند . اساساً " غارهای آجانتا " و قسمت است یکی مربوط به بودا پرستان دوره اول معروف به هی نایانا (عرابه کوچک) که سبک ساده ای دارند و از دو قرن پیش از مسیح تا قرن دوم میلادی ساخته شده اند . از قرن سوم میلادی فرقه جدید بودائی موسوم به ماهایانا (عرابه بزرگ) پیدا شدند که معابد و صومعه های باشکوه ساختند . در نمای بناها و سبک ستون سازی و حجاری دسته دوم تفاوت و ترقی بسیار دیده میشود . ابنیه دوره اول آرایش و ظرافتی ندارد و معلوم میشود که در آن دوره مراد روحانیان بودائی رستگاری انفرادی از راه ریاضت و رعایت انضباط سخت بود آجانتا بیست و نه غار دارد که در امتداد يك كيلومتر بر کمر کوه پهلوی هم قرار دارند . چهار غار عبادتگاه و بقیه خانقاه بوده است که فعلاً بترتیب از يك تا بیست و نه شماره گذاری شده است . غارهای شماره ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ متعلق بدوره اول و باقیمانده مربوط بدوره نهضت بعدی میباشد و هر کدام بصورت بارز مظهر قسمتی از آئین بوداست . از میان این غارها شماره های ۱-۱۶-۱۹-۲۶ که مربوط بدوره ماهایاناست از لحاظ سبک بنا و مهارتی که در حجاری و نقاشی آنها بکاررفته است بسیار ممتازند . معبد شماره ۱۹ نیز شاید بهترین نمونه حجاریهای آن عصر محسوب میشود . "

در سال ۱۲۰۰ میلادی سرزمین هند از آثار بودائی و جینیائی و هندی سرشار بود ؟ در این زمان هنوز دینیت تطاول تعصب^۳ باینهمه آثار نرسیده بود ؛ ولی آنگاه که " نخستین جهانگشایان مسلمان در برابر (نقوش مجسم) که در قرآن

تحریم شده است عکس العمل شدیدی نشان دادند . بناها با خاک یکسان شد

مجسمه ها در هم شکست و معابد فرو ریخت تا از مصالح آنها مساجد برپا شود .

با تمام این خرابکاریها چندی نپائید که هنر هندی با هنر اسلامی بوسیله رشته های

محکمی بهم پیوست . هنر اسلامی با جنبه خاص فلسفه هند ؛ یعنی تصوف آمیخته گردید

و " تفاهم و احترام متقابل بوجود آمد ؛ بعدی که امروز هم بسیاری از پیشوایان مذهبی

هستند که مورد تقدیس و تکریم هندیان و مسلمانانند ؛ صور و اشکال و مناسک دینی

متفاوت است ولی مشرب معنوی یکسان ؛ همین مشرب معنوی است که در سراسر هند (تصویر شماره ۵)

معبد آفتاب " در کناراک و در " مسجد مروارید " در علیگر متجلی است . از یکسو

تعدد خدایان با هزاران نقش و نگار و از سوی دیگر آیات قرآن که بر سنگ خام حک

شده است . " جلوه گری میکند . اگر چه هنر اسلامی از ایران به هند رفت ولی هنرمندان
بومی در آن خلاص

و آفرینندگان لاخویش را در خمیره آثار موجود میدند ؛ چنانکه آجر و کاشی منقش رایکسو

نهادند و بمصالح خاص معماری هند از قبیل ماسه سنگ و مرمر سفید و سیاه روی نهادند

و دیری نپائید که معماری هند آمیخته ای از هنر اسلامی و هندی گردید .

نماش هندی و
دوستی و چاهلی با کرشنا (نمودار از سبب بیوه)
(تصویر شماره ۱۲۲)





آجانتا -
 بودھی ساواری
 نقاشی دیوار (پہر بودا کی)
 تصویر نمبر ۲۳۰

" بین آثار باقیمانده از هند و وران نوسنگی، تخته شستی های نقاشی پیدا شده که روی آن تفرقه های رنگ آماده برای کار بوده است. " و این نشان میدهد که هند در هنر نقاشی روزگاران درازی را پشت سر گذاشته است. نقاشی نیزمانند معماری در هند از کهن ترین زمان با آرامش کامل، در زیر پرتو درخشان مذهب بزندگی خود ادامه داده است. هند نیز مانند بسیاری از ملتهای باستانی طرح نقاشیهای خود را نخستین بار از خطوط و زوایای هندسی، مانند دایره و بیضیها و دیگر زاگها و زوایای تند و باز و بالاخره از اشکال اقلیدس تقلید کرده است. چنانکه از این طراحیا امروزه نیز در نقاشی هند استفاده میشود. " ولی بقول شاه جها پوری " از آنجا که ذهن انسان بطن لطیف نقاشی و زشتی و زیبائی آن واقف نبوده و فقط جنبه آرایشی را در نظر داشته و نیز از آنجا که آرایش از نکات فطری بشر بوده است بدینجهت از خطوط و زوایا و دایره استفاده میگردد است بنابراین نقاشی این دوره از فن مهارت عاری است. . . آثار زمختی که از دوره " دراویدیا آنها " که یکی از قدیمترین بومیان هند بوده اند، بوسیله حفاری کشف شده است از ابتدائی بودن و زشتی و مسخوشونت این هنر حکایت میکند و همچنین حاکیست که قوم دراویدی از تخیلات مذهبی

و بعلاوه از فن کار حجاری بی بهره بوده اند؛ هنرمندان دوره آریائی نیز نتوانسته‌اند در حجاری خودشان مختصری از تخیلات زندگی روزانه عصر خود را بصورت منقوش نشان بدهند، تاتماشای آن انسان را بدین زندگی اجتماعی آروز وادار کنند.

ولی پیوسته وضع بدینمنوال نبوده است، عوامل بیشمارى نشان میدهند که هند در کار هنر نقاشی بسیار کوشیده است و شاید بسا که آثار بیمانندی ساخته باشد؛ بهر صورت باید اذعان داشت که "تاریخ هنر هند گسیختگی‌های عظیم دارد؛ زیرا اغلب آثار نخستین بر اثر اقلیم هند، ویران شد؛ و مسلمانان "بت شکن" نیز از دوران محمود تا اورنگ زیب بسیاری از باقیمانده‌ها را منهدم کردند. در افسانه‌ها و کتب داستانی هند، گاهگاه میبینیم کهخدایان و حتی نیمه خدایان در طى وقایع خیال‌انگیز زندگی خود بساختن تصاویر زیبا دست زده‌اند که بطور ضمنی میتواند دلیل خوبی باشد برای آنکه ادعا کنیم که هند طى هزاران سالیکه از تمدنش میگذرد، از هنر نقاشی بی‌نصیب

نبوده است. "در منظومه مه‌ابهارا *Mahābhārata* در داستان اوشا *Osha* و دوست صمیمی اش چترلیکها *Chitrakha*، شرحی در باره دوستی این دو نفر مذکور است؛ در این داستان چنین گفته شده است: اوشا از باده شباب مست است راجکمار

(پسر راجه) را در خواب میبیند؛ یکدل نه صد دل عاشقش میشود؛ از حرکات و رفتار

اوشا، چترلیکها پی‌بعشق او میرد و بوسیله کشیدن تصاویری، چند از راجکمارهای هند و نشان دادن آنها، با اوشا موجب میشود که اوشا محبوب خود یعنی نوه کریشن آنر

را بشناسد. " در کتاب مقدس رامائن *Rāmāyaṇa* نقاشی

و حجاری مولودت حسین قرار گرفته است.

(قرن ۱۰ هجری)

Varāṇasī-Pitākā (حدود ۳۰۰ ق - م) بکاخ شاه *Pasenada* اشاره میکند و میگوید تالارهای نقاشی دارد؛ و فاهین و پیوان جوانگ نیز شهرت بسیاری از عمارات را بداشتن نقاشیهای عالی دیواری توصیف میکنند "ولی آیا چیزی از اینهمه مانده است؟ دروغ در انگیزست اگر بگوئیم آری؛ از آنهمه حتی اندکی برجای باقی نیست، و آنچه اکنون وجود دارد، متعلق بیک قرن قبل از میلاد و طبیعتاً قرون پس از آنست .

"قدیمیترین نقاشی هند، که میتوان تاریخ آنرا معلوم کرد؛ مجموعه ای از گچ -

نگاره های (۱) بودائی است (حدود ۱۰۰ ق - م) که بر دیوار غاری در *Jagurja* در ایالت مرکزی پیدا شد. از آن بعد، هنر گچ نگاری، یعنی نقاشی بر خمیر گچ تازه و پیش از خشک شدن آن - گام به گام پیشرفت کرد؛ و تا سرانجام بر دیوار غارهای آجانتا به آنچنان ذروه کمال رسید که حتی *Grotto* (۲) و لئوناردو داونچی نیز نتوانستند بر آن پیشی گیرند .

آجانتا و نقاشیهای آن - در چهار کیلومتری مغرب دولت آباد، غاری در الورا (۳) و آجانتا واقع شده است، تقریباً پانزده فرسخ بالاتر دهکده آجانتا قرار دارد که در کنار آن غارهای بهمین نام تعبیه شده اند. سرآغاز نشریه رسمی ^{راهنمای} سفرهند

۱- "یکی از قدیمیترین گچ نگاره های تبتی نقاش را نشان میدهد که سرگرم تصویرسازی بود است؛ نقاش اخیرالذکر میگوید که در دوران بودانقاشی هنری بوده است رایج و پای گرفته ."

۲- نقاش و هنرمند فلورانس است که در حدود ۱۳۳۷-۱۲۶۶ زندگی میکرد .

۳- غارهای الورا در زمانی پناهگاه بوداییان جاینیسم بوده است .

چنین نوشته اند " سیاحت هندوستان بدون زیارت آجانتا والورا قبول نیست. "

دهکده آجانتا امروزه محلی د ورافتاده است؛ ولی در زمان قدیم بر شاهراه بازرگانی چین و هند واقع بوده که در آن زمان آنرا " دروازه دکن " مینامیدند . این غارها اصلا در فصل طولانی باران در هند (ژوئن و سپتامبر) محل اقامت و عبادتگاه راهبان بودائی بوده و بعلاوه کانون دانش و اقامتگاه طلاب بود . " این غارها هزار و دویست سال در این ناحیه جنگلی دکن؛ از انظار پنهان ماند، تا اینکه در ۱۸۱۹ نگاه یک سرباز انگلیسی که بر تپه های آن حدود، سرگرم شکار بود؛ از لای درختان بطاق بلندی افتاد؛ و آن پیش آمد، منجر به کشف غارها شد؛ و دیری نگذشت که آجانتا زیارتگاه سیاحان کنجکا و فرنگی گردید که برجسته تر از همه آنها جیمز فرگوسن دانشمند انگلیسی است که بررسیهای او در قرن نوزدهم و روشن نمودن تاریخ اینه آجانتا هنوز بسیار گرانیه است . "

نقطه ای که غارها از آنجا شروع میشوند ۲۵۰ پا ارتفاع دارد، در همین مکان - آبشار کوچکی قرار گرفته که پس از گذشتن از ۷ ریزشگاه سرچشمه " واگورا " را تشکیل میدهد؛ زمانی در اطراف این غارها، میمونهای چابک و گروه پرندگان زیبا، طوطیان و کبوتران آبی رنگ، زندگی آرام و شورانگیزی داشتند؛ و گاهگاهی بر سبیل تفنن بدرون غارها میشتافتند؛ و با فضولات خود رنگ دیگری بر چهره فریبنده آثار درون غارها میافزودند؛ ولی اکنون " سروصدای اتومبیلها و هجوم سیاحان، ساکنان وحشی این منطقه را مجبور بفرار کرده است؛ اما حتی در حال حاضر هم وقتی محصولات میرسد

رَمه های آهود رحال چراد رمزارع اطراف دیده میشوند و گفتارها و گرگها و خرسهای سیاه
 پلنگها و گاه، ببرهای بزرگ بشکارگاه اصلی، خویش بجستجوی آب و غذا میآیند " معابد
 نام خود را از غارها گرفته اند؛ زیرا اکثر آردل کوه تعبیه شده اند " مثلاً غار شماره شانزدهم
 فضایی است با ضلاع شصت و پنج پا که در دل کوه کنده شده و بیست ستون آن را نگاه
 میدارد؛ در طول تالار مرکزی شانزده حجره رهبانی است و جلوی آنرا يك ایوان مرق
 زینت میدهد؛ و محرابی در پشت آن نهان است. تمام دیوارهای آن پوشیده از گچ—
 نگاره است.

سکوی عمومی معابد که در روی آنها نماز میگیرد اجرامیشود بساکنان قرا
 اطراف آجانتا امکان میدهد که لرذ مآبانه در جوار هنرمندان و طلبه ها و حتی در کنار
 رجال بنشینند " و این همان نمونه تحولات زندگی بشر است که بشکل روحانی خود
 بخوبی روی دیوارهای آجانتا ترسیم شده است.

گذشته از طبیعت دل انگیزی که اطراف غارها احاطه کرده و موضوع شاعرانه ای
 برای هنرمندان غارها بوده است؛ موضوع اکثر گچ نگاره ها و حتی حجاریهای درون غارها
 نمایش خط سیر انسان است از لابلای جریانات پیدایش؛ و نیز ریساری از موارد
 این موضوعات شامل توصیف افسانه آمیزی از زندگی بود است و این خود موجب است
 که در ذهن هر طبقه از مردم این احساس آفریده شود که خدایان آجانتا دارای زندگانی
 انسانی بوده اند؛ اگر برستی نظر هنرمندان غارها تلقین چنین احساسی بوده است
 باید از عاقلان داشت که واقعا در کار خود موفق شده اند.

" بسال ۱۸۷۹ شانزده معبد از بیست و نه معبد نقاشی های فراوان داشت

تا سال ۱۹۱۰ گچ نگاره های ده معبد از اینها بر اثر بی حفاظی خراب شد و گچ نگاره های شش معبد دیگر نیز بر اثر تلاشهای ناشیانه بی که برای احیاء آنها بکار میرفت مفهمدم گردید . این نقاشی ها روزگاری بد داشتن رنگهای قرمز و سبز و آبی و ارغوانی جلوه و جمالی داشت ؛ ولی از این رنگها هیچ باقی نمانده ؛ جز سطوح کم رنگ یاسیاه ، برخی از این نقاشی ها که با تطاول زمان و جهل آدمیان تباہ گردیده ، به دیده ماکه نمی توانیم با علاقه بودائیان ، افسانه های بودا را بخوانیم نا هنجار و عجیب مینماید اما برخی دیگر بر از ظرافت و قدرت است و نشان از صنعتگرانی میدهد که نامشان مدتها پیش از آثارشان معدوم شده است .

موادی که در ساختمان این نقاشیها بکار رفته عبارتست از گل اخری ، گل زرد ، و سنگ لاجورد که برای ایجاد رنگهای اصلی از مواد مزبور استفاده شده است ؛ بنظر میرسد که شیوه کار چنین بوده است که ابتدا یک لایه مخلوط از خاک رس با نشاسته برنج روی صخره ها کشیده و سپس بایک طبقه آهک آنرا اندوده اند و بعد بوسیله ماله آنرا صاف و هموار کرده اند ؛ پس از آماده شدن این طبقه زیرین ، روی آنرا با رنگهای زرد روشن و قهوه ای یاسیاه رنگ کرده و بدینگونه رنگهای متن را بوجود آورده اند ؛ آنگاه جزئیات را با ترسیم خطوط و نقاط و سایه روشنها مجسم نموده اند . ولی بدینگونه که ذکر شد دست غارتگران زمان ، چه خرابیها که بر چهره آنها همه شاهکار زده است ؛ اما علیرغم این تطاول ، غار شماره یک ، هنوز از این شاهکارها فراوان دارد . در اینجا بربیک دیوار (با احتمال) تصویر بودهی ساتوا است — یعنی قدیس بودائی که مستحق نیروانا است ؛ اما بجای آن راه نوزائی را برگزیده تا آدمیان را ارشاد کند . اندوهی که بر اثر معرفت به آدمی

دست میدهد هرگز باین خوبی و باین عمق تصویر نشده است آدمی بدین آن درمی ماند
 که این پرده عالیتر و عمیق تر است یا تا بلوی نظیر آن "سیرمسیح" (۱) بقلم لئونارد -
 (تصویر شماره ۱۲۳)
 و دواوینچی ۷ نزدیک آن نقاشی چهار آهواست که رقت احساس بودائی را نسبت
 به حیوانات بخوبی نشان میدهد؛ و بر سقف هم نقش گلها و مرغ است و از فرط ظرافت
 گوشتی هنوز جان دارد. "بعلاوه همین غار از نظر معماری و حجاری ظریفترین و زیباترین
 صومعه بودائی محسوب میشود؛ نمای خارجی این ویارا (صومعه) بواسطه خرابی دالانی
 که صفت مشخصه آن است تا اندازهای آسیب دیده است، سردر آن دارای گروههای
 بیشمار از ستونهای تراشیده است که بین آنها صحنه هائی از زندگی بودا، جنگ فیله
 و منظره شکار با مهارت خاصی تجسم یافته است.

" طرح غار شامل یک ایوان ۶ سالن بزرگ و زیارتگاه است، طول ایوان ۶۴ پا عرض
 آن ۹ پا و ۳ اینچ و ارتفاع آن ۱۳ پا و ۶ اینچ است که در انتهای آن دو حجره واقع شده
 است. در وسط درب بزرگی که چهار چوب و تخته آن بطرز زیبایی حکاکی شده بسالنی
 بزرگ باز میشود که ۶۴ پای مربع مساحت دارد؛ سقف این سالن بوسیله ردیفی از ۲۰ ستون
 که اطراف آن را راهرو هائی بعرض تقریباً ۹ پا و ۶ اینچ احاطه کرده نگهداری شده است. در
 عقب سالن اطاقك مخصوصی (۱۰ × ۹ پا) قرار دارد و به حجره ای که تقریباً ۲۰ پای مربع
 است گشوده میشود. در مدخل غار، ۱۴ حجره قرار دارد؛ چهار تاد رستمهای چپ و راست
 و عقب و ده تاد رجلوی راهرو تعبیه شده است. ستونهای ایوان و سالن دارای عالیتترین
 حجاریها هستند.

۱- " این اثر میان طرحهای مقدماتی " شام آخرین " دیده میشود. "

نقوش بعضی غارها عجیب و غریب مینماید، ولی چیزی از مهارت آنها نمیکاهند — تیرها دارای خیاره های عمودی و مارپیچ هستند، که بوسیله تیر سیمهای کمربندی ظریف و دلپسند احاطه شده اند؛ پایه ها و سرستونها با نقش حیوانات موهوم افسانه ای مذهبی، نقش گلها، بانواع مختلف تزئین گردیده اند .

تزئین سرستونها ممکن است ^{بیننده} بششدر حیرت راندازد و حتی تصور اغراق آمیزی در او بیانگیرد، ولی باید در نظر داشت که اشتیاق هندیان در تزئین ضرب المثل است و منحصر باین غارها نیست. مثلاً یکی از نمونه های برجسته که ظرافت استادانه هندی را در نقش — انگیزی روی سنگ نشان میدهد، طرح چهار آهوبر سرستون یکی از ستونهای غار است، این نقوش طوری ساخته شده که يك سرمیتواند بجای سرهريك از چهار بدن قرار گیرد؛ حالت بدنها بسیار دلربا است. يك نظراجمالی بر این آهوان و آن مجسمه عظیم بود که در حجره معبد (محراب) قرار گرفته قوانین هنری را که عبارتند از رعایت اصول و سبک پرستی و پیروی از قواعد هنری، به بیننده القا میکند، حالت صورتهاد ره رحال فریبنده و حاکی از آرامش درونی مغرط و اعتلای احساس است.

در این غار (غاریك) هیچ کتیبه ای یافت نمیشود که تاریخ ساختمان و تزئینات آنرا مشخص کند؛ اما از مطالعه در جزئیات معماری و خاصه پیکر آهوان میتوان تاریخ آنرا و آخر قرن پنجم بعد از میلاد دانست.

۱ — طرح چهار آهوبايك سرمشترك که در این غار جاری شده است، در غار دیگری واقع در گاتوتکاج وجود دارد و نقشه عمومی غار تقریباً با نقشه معبد (غاریك) مشابه است غارهای گاتوتکاج دارای کتیبه ای متعلق با آخر قرن پنجم میلادی میلادی میباشد، و نیز غار شماره ۲ آجانتا که مجاور غار شماره ۱ تعبیه شده و از نظر راستیل بنظر میآید که متعلق بزمان دیرتری باشد؛ دارای کتیبه ای مرکب از الفبائی است که بقرن ششم میلادی نسبت داده شده است.

چنین بنظر میرسد که قسمت عمده هرسکها، مدت کمی پس از تکمیل حجاریهای غار ترسیم گردیده است؛ بهر حال بطور احتمال باید گفت که بعضی از نقاشیها مثلاً تابلوی ۵ و ۳۸ (غار شماره يك) مربوط بمدتی بعد (قرن ششم) میلادی میباشد .

دیوارها و سقف غار یکبار با نقاشی تزئین و ترمیم شده است؛ اما بعلت رطوبت و خسارتیکه حشرات و پرندگان بر آن وارد آورده اند؛ و حتی بر اثر یورشهاییکه بمنظور گرد آوری آثار هنری شده است تا حدی خراب گشته و از ریخت افتاده است .

" بريك دیوار غار شماره هفده تصویر زیبا و نیمه ویران ویشنواست که با ملازمان خود از آسمان هبوط میکند؛ تا در زندگی بودا نقشی بکار برد؛ بر دیوار دیگر تصویر نیمه طراحی اما سرزنده و شاداب يك شاهزاده خانم و ندیمه های اوست (تصویر شماره ۱۵)

با این شاهکارها، انبوهی از گچ نگاره های دیگر بهم آمیخته که بظاهر نگارندگان آنان، خام دست بوده اند و همه جوانی و پرواز و وسوسه بودا را توصیف میکنند؛ اما از روی آنچه امروز باقیمانده نمیتوان نسبت باصل آن گچ نگاره ها داری کرد؛ و بیشك برای درك ارزش آنها نشانه هایی موجود است که هنوز بر روح بیگانه منکشف نشده است با اینهمه؛ حتی غربیان میتوانند؛ اصالت موضوع عظمت و وسعت طرح، وحدت ترکیب وضوح، بساطت و قاطعیت خطوط و بین جزئیات فراوان کمال و تمامیت شگفت انگیز کار دست را که مایه محنت ورنج همه هنرمندان است ببینند و تحسین کنند . به نیروی خیال میتوان آن روحانیان هنرمند را تصور کرد؛ که در این حجره ها عبادت میکردند و شاید بر این دیوارها و سقفها و ^{باشون} و ذوقی زاهدانه نقش میزدند؛ و در همان حال اروپائیان

در ظلمت دوران نخستین قرون وسطی مدفون بودند . در آجانتا اخلاص و ایمان مذهبی، معماری و پیکر سازی و نقاشی را وحدتی مبارک بخشید؛ و یکی از عظیمترین یادگارهای هنر هند و را پدید آورد .

روح هند و از آنجا که منطق را دوست میداشت میخواست روش ظریف تمام هنرها را در قالب دقیق ترین و عاقلانه ترین قواعد بریزد . " از اینرو در اوایل عصر مسیحی *Sandanga* (۱) یا "شش عضو نقاشی هند" برای کمال هنر نقاشی شش قاعده کلی وضع کرد .

- ۱- شناسائی ظاهراشیاء .
- ۲- مشاهده و سنجش و ترکیب صحیح .
- ۳- تجسم احساسات در قالب .
- ۴- اوخال عنصر زیبایی یا جلوه هنری .
- ۵- شباهت .
- ۶- استعمال هنرمندانه قلم مو و رنگ .

بعد از اینها قانون نامه زیبایی شناسی پدید آمد بنام *Shilpa-Shastra*

که در آن قواعد و سنن همه هنرها را برای ابد تنظیم کرده بودند . میگفتند که هنرمند باید وداها را خوب بداند؛ از پرستش خداوند، سرور گردد؛ به مهرش وفادار باشد و از زنان بیگانه بپرهیزد؛ و بتقوی و پرهیزگاری از خرم هر علم خوشه ها بدست آورد .
« در فهم هنر نقاشی شرق چند نکته بمایاری خواهد داد نخست آنکه باید

۱- " تاریخ *Sandanga* معلوم نیست و نام آنرا ما از طریق يك تفسیر متعلق بقرن سیزدهم شناخته ایم .

بخاطر داشته باشیم که نقاشی شرق همواره در مقام نمایش احساس است نه اشیاء، سهل است کار آن نمایش نیست بلکه *المقاو* است؛ دیگر آنکه نقاشی شرق بخط تکیه دارد؛ نه برنگ؛ سوم آنکه هدف آن بیشتر خلق عاطفه مذهبی و زیبایی پرستی است نه تجدید آفرینش واقع؛ چهارم آنکه نقاشی هند میل به "جان" یا "روح" آدمیان و اشیاء دارد؛ نه بقالب مادی آن ها . با اینهمه هرچه کوشش بکار بریم، آن توسعه فنی؛ یا وسعت و عمق معنای هنر نقاشی چین و ژاپن را مشکل در نقاشی هند پیدا میکنیم . بعضی هندوها این مهم را بوجهی پراز خیالبافی توجیه میکنند و میگویند هنر نقاشی از آنجهت در هند رو با انحطاط نهاد؛ که هنری بود بسیار سهل، عبارت دیگر تحفه ای نبود که دشوار بدست آید؛ و درخور تقدیم بخدایان باشد . شاید شور و شوق هند و درتجسم پایدار و ماندگار خدای برگزیده خود، از راه نقاشی تصویرها که اشیائی ناتوان و میرنده است، تسکین نمییافت . بتدریج که مذهب بودا با پیکر تراشی سازگاری پیدا کرد - و پرستشگاههای برهمنی افزایش یافت مجسمه سازی جای نقاشی را گرفت، سنگ استوار در مقام خط و رنگ نشست . " ولی آیا هنر نقاشی بکلی رو بفراموشی رفت؛ مطلقا چنین نیست . اگر چه مسلمانان بسائقه تعصبات مذهبی از نفوذ و اشاعه هنر نقاشی در هند جلوگیری بعمل آوردند؛ اما آنگاه که " معابد هند و ها بدست هون ها و مسلمانان ویران گردید یا بسته شد؛ هند و ها چیره دستی هنری خود را در خدمت شکلهای کهنتر نهادند . میان راجپوت ها مکتبی از نقاشان پدید آمد که از داستانهای مهابهاراتا و رامایانسا و دیگر قهرمانی های سران راجپوت تصویرهای ظریف مینیاتور میکشیدند و بیشتر این نقاشیها صرفا خطوط کلی است اما طرح آنها همه جاندار و کامل است . (*هندو*)

چهره آدمی در این نمونه ها و در سایر نقاشیهای هند و کمتر از روی سرمشق کشیده ه
میشد؛ و هنرمند فقط بیاری، خیال و قوت و تصور و حافظه خود آنها را ترسیم میکرد .
نقاشی معمولا تصویر را با رنگهای درخشان بر صحیفه کاغذ میکشید؛ و قلم موهای بسیار
عالی از موهای ظریف سنجاب، شتر، بز، یانمس هندی تدارك میکرد؛ و خطوط و نقش و
نگارها را با چنان آراستگی میپرداخت که چشم ناآزموده بیگانه از آن لذت میبرد .

بنابراین مسلم میشود که نه تنها هنر نقاشی هندی بکلی از بین نرفت بلکه با
تغییر شکل دادن و احیانا با بلند پروازی از حد قوانین و سنتهای هنری قیافه جدیدی
به هنر نقاشی داد؛ در این شیوه از نقاشی که بدوران مغولها در دهللی بار و بر یافته
بود، روح ظریف ایرانی که در تند هیب و خوشنویسی فارسی متجلی گردیده بود؛ به چشم
میخورد؛ در این مکتب نوظهور یکنوع نازك بینی و ظرافت اشرافی، حکمفرمائی میکرد و اثر
ایجاب زمان ذهن هنرمند، از حیطه اندیشه های مذهبی فارغ گردیده بود؛ ذهن آنان
بندرت از مذهب و اساطیر نقش میگرفت و خود را بجهان خاکی محدود میکردند و
چندان که احتیاط را مقتضی بود واقع بین نشان میدادند . موضوع نقاشی آنان مردان
و زنان بلند مرتبه درباری بود .

x x x

نقاشی بودائی هند، سرنوشتی اندوهناکتر از دیگر هنرها داشت؛ نادانسی
در دناك آدمیان و تعصب مهاجمین و بالاخره تطاول زمان، رنگ فریبنده بیش از نیمی از
آثار را از چهره قرنهای شست و پاك كرد؛ اکنون آنچه بجای مانده است بسی ناچیز
مینماید . ولی عقل سالم و اندیشمند ناگزیر از مشاهده همین جزه در مییابد که

هنرمند هند و از میان تمام آن رموز و پوشیدگیها میخواهد این نکته را القاء کند که
" در این دنیا روی زمین هرچه هست جز دروغ و جز رویاهای فریبنده نیست " غافل
از اینکه هرچه او بیادگار گذاشته از شگفت انگیزترین حقایق است .

پایان

INDIA

PLACES OF TOURIST INTEREST

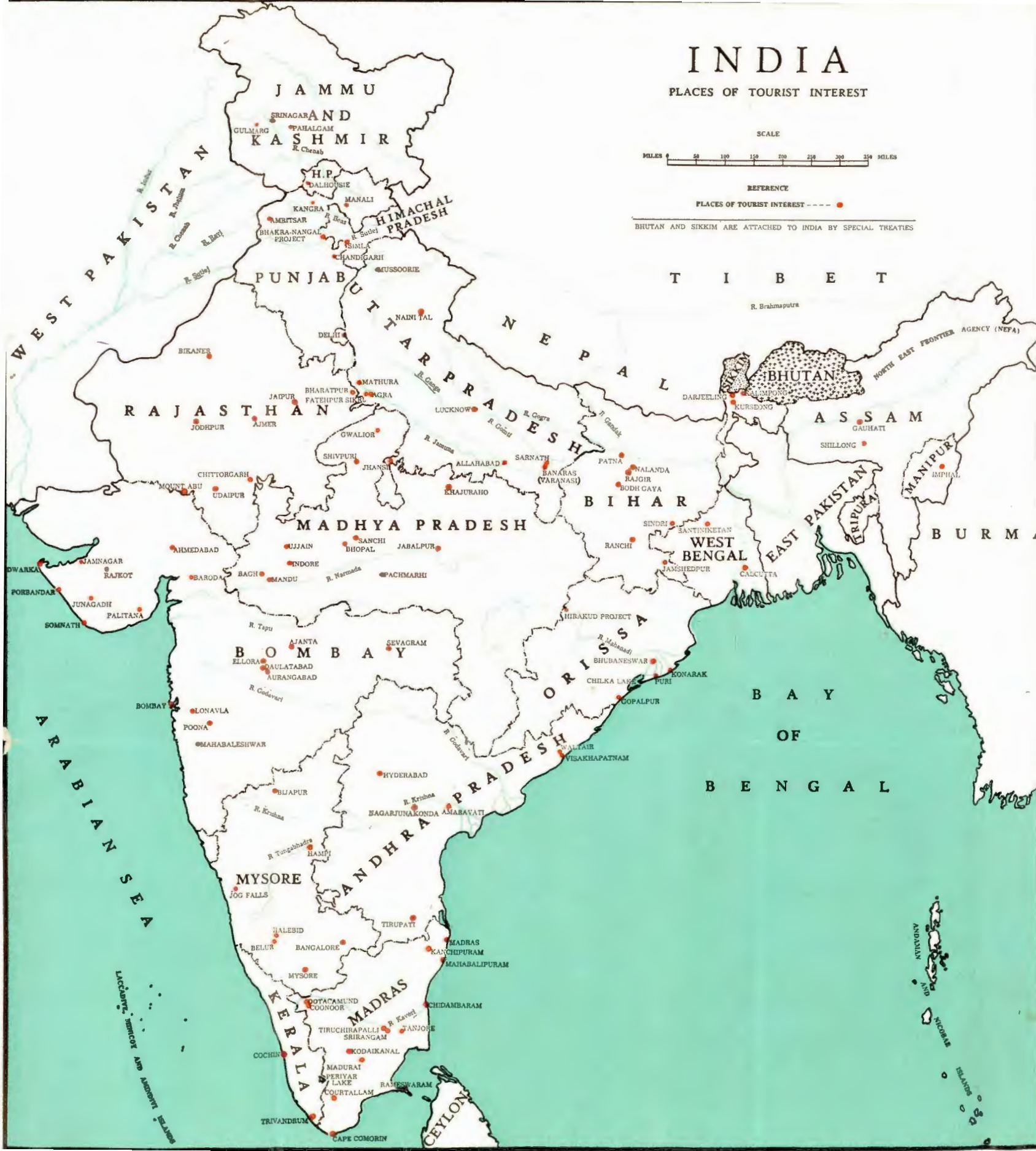
SCALE

MILES 0 50 100 150 200 250 300 350

REFERENCE

PLACES OF TOURIST INTEREST - - - - -

BHUTAN AND SIKKIM ARE ATTACHED TO INDIA BY SPECIAL TREATIES



فهرست مآخذ

مآخذ	نویسنده
آجانتا	وحید مازندرانی
تاریخچه حفريات هند	دکتر نگهبان
تاریخ تمدن	دکتر نظام الدین مجیشین
تاریخ عمومی هنرهای مصور	استاد علینقی وزیری
سخن (مجله)	شماره ۳ دوره یازدهم
" "	" ۴ "
سقراط	آندره کرسون
سرزمین هند	دکتر علی اصفرحکمت
عبرت بودا	و. بلاسکوایبانز
افروغ خاور	هرمان اولد نبرگ
۱- مشرق زمین گاهواره تمدن (جلد اول)	ویل دورانت
۱- نظریه جهانی (اساس فرهنگ هند)	ک. م. پانیکار
۱- نظریه عدم خشونت گاندی (مجله هند نو)	استوارت نلسون
۱- نقاشی هندی و مراحل مختلف آن (مجله آج گل)	جلال شاه جهان پوری
۱- انسان و حیوان (نوشته های پراکنده هدایت)	صادق هدایت
۱- هند سرزمین اشراق	وحید مازندرانی
۱- هند و همسایگانش	ویل دورانت شماره ۱)
۱- هنر هندی	مجله سخن (دوره هفتم)
۱- وحدت در کثرت (اساس فرهنگ هند)	همایون کبیر

20- Ajanta by Byg Yazdani.

21- Indian Architeure (Buddhist and hindu) by Percy Brown.

22- The handbook of India.